دانشگاه تبریز

عروج

گاهنامه دانشجویی علمی-فرهنگی عروج

سال اول/ شماره ۲/ آبان ۱۴۰۰

قیمت: ۵۰۰۰ تومان



مصاحبهٔ تخصصی با سردار رحیمی، همزمان با افتتاح «مرکز نوآوری و صنعتی شهید فخری‌زاده»







مصاحبه با خانم حکیمه غفوری، مادر بزرگوار کمیل سوریه



شناسنامه

گاهنامه دانشجویی علمی-فرهنگی کانون ایثار دانشجویان شاهد و ایثارگر دانشگاه تبریز

سال اول/ شماره ۲ / آبان ۱۴۰۰

شماره مجوز ۷۹۴ ، ک.ن.ت (۹۹/۱۲/۲۶)

مدیر مسئول و صاحب امتیاز:

فرزانه عبدی (کارشناسی ارشد مدیریت بازرگانی بین‌الملل)

سردبیر:

رحمان نورانگیز (کارشناسی ارشد بیومکانیک)

اعضای هیئت تحریریه:

صدیقه موسوی (دکتری اقتصاد بین‌الملل)

یاسر دلیر (دکتری فتونیک)

سمیرا تقی‌زاده (دکتری مهندسی برق الکترونیک)

عاطفه نادری (کارشناسی ارشد فلسفه)

لیلا رستمی (کارشناسی ارشد مهندسی برق مخابرات)

لیلا رحمتی (کارشناسی بهداشت و بازرسی گوشت)

ویراستاران:

سعیده طباطبایی (دکتری ادبیات)

عذرا رضایی (کارشناسی ادبیات)

صفحه‌آرایی و گرافیک:

آکادمی دیجیتال مارکتینگ دبیر

dabiracademy.ir

همکاران:

حبیبه ناصح قراملکی (دکتری جامعه شناسی اقتصاد و توسعه)

فروهر عبدی (کارشناسی ارشد مدیریت کسب و کار، بازاریابی)

علی نظیری (دکتری حرفه‌ای کسب و کار)

خلیل فرجی (کارشناسی مدیریت دولتی)

فروزان عبدی (کارشناسی ارشد مدیریت دولتی)

ساناز ستارنژاد گلچین (کارشناسی ارشد مهندسی مواد)

سعید حامدیان (کارشناسی مدیریت کسب و کار)

با تشکر از همکاری:

رئیس محترم اداره کل ایثارگران دانشگاه تبریز، حجت الاسلام والمسلمین حاج آقا همزبان قراملکی

مدیر محترم امور فرهنگی دانشگاه تبریز، جناب آقای دکتر رازقی

معاون محترم فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تبریز، جناب آقای دکتر توحیدی

کارشناس مسئول فرهنگی و فوق برنامه امور شاهد و ایثارگر دانشگاه تبریز، سرکار خانم حبیبه ناصح قراملکی

کارشناس محترم نشریات دانشگاه تبریز، سرکار خانم جعفری

راه ارتباطی: Nashrieh.orooj@gmail.com

آدرس: دانشگاه تبریز، میدان عروج، اداره کل امور ایثارگران، کانون علمی-فرهنگی ایثار

ارتباط مجازی با مدیر مسئول:

farzaneh.abdi71 **۰۹۱۴۹۱۲۵۵۹۶ (عبدی)**

IN THE NAME OF GOD

نیایش

خدای مهربانم!
دلم را به تو می‌سپارم تا از عمق جانم بزدایی هر چه حائل است بین من و خودت، هر چه مرا دور می‌کند زِ تو. همهٔ آنچه از منیّت و نواقصم در من است را از من بگیر و ببخشای بر من از عشق و الطاف بی پایان خودت، چنان همیشه که بخشیده‌ای مرا، رها ساز از بند هر چه غیر خوبی و نیکی در وجودم هست و پر کن خالیِ درونم را با عشق ناب الهیِ خود که جز این نتوانم نیک بمانم و مِهر بیفشانم.
مهربانا!
هزاران شکر که در کنارمان هستی و قرار و آرام دل‌های بی‌قرارمان. جز تو چه جوییم و جز تو که را خوانیم که همه تویی و جز تو همه هیچ.
خداوندا!
لحظاتمان را قرین رحمت و مهربانیت بفرما و ما را در ادامهٔ راهمان تنها مگذار که یک لحظه بی تو ویرانی دنیاست.



من به همهٔ آن هسته‌های فکری، عملی، جهادی و فرهنگی در سرتاسر کشور مرتّباً می‌گویم: «هرکدام کار کنید؛ مستقل و به قول میدان جنگ، آتش به اختیار. آنجایی که احساس می‌کنید دستگاه مرکزی اختلالی دارد، باید خودتان تصمیم بگیرید، فکر کنید، پیدا کنید، حرکت کنید و اقدام کنید».
(۹۶/۰۳/۱۷)



سخن سردبیر

واکاوی اندیشه‌های حاکم بر مسائل علمی، فرهنگی و... در بستر جامعهٔ ایران اسلامی، تحلیل مناسبات و وقایع و اتفاقات این جامعه را می‌طلبد. بررسی فرا تحلیلی موثّر در نشاط اجتماعی کشور و رفتارهای موجود، نشان از بلوغ علمی و فرهنگی و سیاسی دهک‌های مختلف جامعه می‌باشد. عزت نفس، دینداری و ارتباطات اجتماعی و فرایندهای تصمیم‌ساز اجتماعی نسبت به سایر متغیّرها تأثیر بیشتری در حیطهٔ علمی و فرهنگی جامعه دارد. حافظهٔ جمعی در حوزه‌های مطالعات فرهنگی از جهت تسلّط بسترهای فرهنگی در میدان عمل در کشور همیشه سربلند است.

رویکردهای جدید در علوم اجتماعی، فرهنگی و علمی با بررسی نظام‌مند و تحلیل نقاط ضعف و قوّت مبانی نظری و عملی و تجربی میّسر می‌شود. ما با مرور آگاهانهٔ تصمیمات فرهنگی به صورت تمثیلی برای درک بنیادی جامعه به سنجش کلّی آن می‌پردازیم.

ابعاد قانونی:

نمی‌توان ضعف توجّه به قوانین و مقررات پژوهشی، علمی و فرهنگی کشور را نادیده گرفت که خلاء نسبی در زمینه‌های اثرات تمایلات فرهنگی قابل مشاهده است ولی سرآمدی پژوهش‌های مطرح شده در تمامی حوزه‌های جوامع بین المللی ثابت کرده است که جوانان حرف‌های مهم برای گفتن دارند.

ابعاد ابزاری:

گسترهٔ ابزارهای فرهنگی نوین همچون تلویزیون، رادیو، مطبوعات و... در جهت اشاعهٔ فرهنگ علمی و روحیهٔ جستجوگر، ساختاری قوی و اصیل پیدا کرده که در چندین دههٔ گذشته سربلند بوده است.

ابعاد فرهنگ مصرف‌گرایی:

تأثیرات مصرف‌گرایی در علم و فرهنگ و فناوری با تسلّط باورهای هزینه‌ای در فرهنگ عمومی کشور بدون آنکه فرایندهای تولید و چگونگی تولید محصولات، آگاهی داشته باشد؛ باعث ضعف در تولید دانش علمی و یا به تعبیری رانت‌جویی می‌گردد که حاصل آن خلق و تولید فکر و اندیشه بدون کمترین زحمت و تلاش است. با گشایش‌های اقتصادی و رونق تولید و درآمد زایی اصولی می‌توان هموارکنندهٔ مشکلات اندیشه‌ای و فرهنگی و ضدّ فرهنگی حاکم بود.

وقایعی همچون مراسم عزاداری محرّم و یا نحوهٔ برخورد و تعامل با بیماری کرونا که تحلیل ابعاد فرهنگی آن در بحث نمی گنجد لذا این نسل جوانِ باشکوه و عظمت، تکلیف خود را در قبال کشور بزرگ اسلامی در تمامی جوانب علمی و فرهنگی به نحو احسن انجام داده‌اند و اکنون نوبت توجّه به دغدغه‌های موجود است. بدون شک تمامی کانال‌های فرهنگی و ارتباطات اجتماعی کشور، صداقت در گفتار و رفتار، شفّافیّت، عدالت‌خواهی و حرکت در جهت اجرای آن، مبارزهٔ قاطع با فساد و تمرکز بر قابلیت‌های داخلی کشور و حضور جهادی در صحنه‌های مختلف با چشمان تیزبین مردم بزرگ ایران دیده می‌شود. تبعیت از فرامین و رهنمودهای هوشیارانهٔ رهبر معظم انقلاب اسلامی به خصوص در حوزه‌های علمی و فرهنگی و اقتصاد مقاومتی و عزّت ملی می‌تواند راهگشای مشکلات کنونی کشور باشد.

رحمان نورانگیز



فهرست

بخش فرهنگی ۸

زینبی بود زینبی هم شهید شد ۹

شهدای لب‌تشنه ۱۹

بعضی‌ها مهندس به دنیا می‌آیند ۲۳

گنبد آبی دانشگاه ۲۹

تصاویری از رصدخانهٔ خواجه نصیرالدّین طوسی دانشگاه تبریز ۳۴

بخش علمی ۴۲

مصاحبهٔ اختصاصی با سردار دکتر رحیمی ۴۳

آشنایی با سئو ۴۹

حقایقی جالب در مورد نور ۵۱

ارتباط با روحِ یک کارآفرین ۵۵

مهارت‌های یادگیری ۶۲

من چیست؟ ۶۴

کارگران و کارفرمایان در خطّ مقدّم توسعهٔ کشور ۶۸

دردِ دل ۷۰

بخش فرهنگی

- زینبی بود زینبی هم شهید شد
- شهدای لب‌تشنه
- بعضی‌ها مهندس به دنیا می‌آیند
- گنبد آبی دانشگاه
- تصاویری از رصدخانهٔ خواجه نصیرالدّین طوسی دانشگاه تبریز

مصاحبه

کمیل سوریه

زینبی بود زینبی هم شهید شد

مصاحبه با سرکار خانم «حکیمه غفوری» مادر شهید مدافع حرم «صادق عدالت اکبری»



فرزانه عبدی

کارشناسی ارشد مدیریت بازرگانی بین‌الملل

خاک این کشور، پر است از جوانانی که جانِ خود را فدای دین و کشورشان کرده‌اند. خاکی که وطن من و شماست. آن‌ها رفتند تا ما بمانیم. اذیت شدند تا ما آسوده خاطر باشیم.

سراغ مادری رفته‌ایم که یکی از آن جوانان را در دامان خود پرورش داده است. رفته‌ایم تا با نگرش‌های این بانوی بزرگوار آشنا شویم.

می‌خواهیم از مادری حرف بزنیم که وقتی فرزندش خواست برای مبارزه با دشمن به پا خیزد، مانع او نشد. در صورتی که هیچ مادری نمی‌تواند از جگرگوشه‌اش بگذرد. مخصوصاً اگر او صادق و مهربان باشد، اهل دل باشد، اهل ورزش و پایبند به خانواده. سخت است.... .

سرکار خانم «حکیمه غفوری» مادر شهید «صادق عدالت اکبری» شیرزنی است که این فرشتهٔ آسمانی را در دامان خود پرورده بود. وی در سال ۱۳۶۱ با فرمانده سپاه تبریز «حاج رضا عدالت اکبری» ازدواج کرد که حاصل این ازدواج دو پسر به نام‌های صالح و صادق بود. دو برادری که تا آخرین لحظه باهم و مکمّل هم بودند. صادق در ۲ اردیبهشت ۱۳۶۷ به دنیا آمد و در ۴ اردیبهشت ۱۳۹۵ که مصادف با شهادت «حضرت زینب» بود، به مرتبهٔ والای شهادت نائل گشت. زینبی بود زینبی هم شهید شد. خانم غفوری گلِ بهاری و اردیبهشتی خود را تقدیم حضرت زینب کرد، بدون آنکه شکوه و شکایتی داشته باشد. چنان صبور و آرام در مراسم ختم پسرش حاضر شده بود که انگار دِینی را که بر گردنش بود، ادا کرده است.

صادق در سال ۱۳۹۱ ازدواج کرد و شرطش برای ازدواج این بود که همسرش سیده باشد. صادق جوان بسیار فعّال و خوش ذوقی بود، طوری که اتاق خود را به موزهٔ آثار شهدا تبدیل کرده بود. وی نایب رئیس «انجمن پینت بال استان آذربایجان‌شرقی» و مدیر «آکادمی فوتبال انصار ولایت آذربایجان» بود و در رشته‌های گوناگون ورزشی از جمله فوتبال، کاراته، دفاع شخصی و غوّاصی به عنوان مربی و بازیکن حضور داشت و در رشته‌های دیگری مثل کوهنوردی، راگبی، اسب سواری، چتر بازی، پاراگلایدر، ورزش‌های رزمی و داوری فوتبال هم فعّال بود. او بسیار مهربان، سرزنده و موفّق بود و از خانم غفوری دست‌پرورده‌ای جز این انتظار نمی‌رفت.

صادق در طول فعالیت‌های خود در سوریه به «کمیل» معروف بود.

۱- شهید بزرگوار چگونه راهی جبهه شد؟

راهی جبهه شدنشان تقریباً در سال ۱۳۹۰ با شروع جنگ سوریه و داعش همراه بود.

این دو اخوی (صالح و صادق) به دنبال تمرین، یادگیری، آموزش‌های اولیّه و تمهید مقدّمات برای اعزام، مرتّباً رایزنی می‌کردند. تهران رفتند، نامه بردند و... . در اواخر سال ۹۴، نامه‌هایشان آمده بود و برای اعزام، مجوّز گرفته بودند. سپاه یک دستور داخلی داشت که دو برادر یا اقوام نزدیک، همزمان نمی‌توانند اعزام شوند. سپاه با پارامترها و برنامه‌ریزی‌هایی که انجام داده بود باعث شد تا آقا صالح (برادرِ بزرگتر) در ۱۳ بهمن سال ۹۴ اعزام شود. فاصلهٔ سنّی دو برادر چیزی حدود سه سال و نیم است ولی به هیچ عنوان فاصلهٔ سنی‌شان معلوم نبود، عیناً و به اصطلاح مانند برادر دوقلو بودند.

آقا صالح که اعزام شد، ما از یک باب خوشحال بودیم که یکی رفته و یکی مانده است و از باب دیگر چون این

دو برادر همیشه مکمّل و کنار هم بودند برای ماندن آقا صادق معذّب بودیم چون ایشان بیشتر از آقا صالح، برای رفتن مشتاق بود.
در نهایت آقا صادق قانع نشد که دستورالعمل در این شرایط بدین‌گونه است. مجدّداً بعد از اعزام آقا صالح، مرتّب پیگیری‌های لازم را انجام می‌داد. در آخر به پدر و مادر «شهید جوانی» متوسّل شد که قرار بود با «سردار سلیمانی» دیداری در تهران داشته باشند. به مادر آن شهید گفته بود که شما مادر شهید هستید و سردار حرف شما را زمین نمی‌اندازد. من یک نامه می‌نویسم لطفا ببرید و از سردار دستور بگیرید. نامه را برده بودند و آنجا سردار، دستور اعزامش را داده بود.
یک روز با «سردار عباسقلی‌زاده» دیدار داشتیم. گفتند: «می‌دانستید صادق نامهٔ اعزامش را گرفته است؟» گفتم: «بله در جریان هستم». گفتند: «خواهش می‌کنم صادق را راضی کنید تا نرود». گفتم: «سردار به هیچ عنوان این کار را از من نخواهید. شما به عنوان فرمانده، خودتان می‌توانید اجازه بدهید یا ندهید ولی از من نخواهید این کار را انجام دهم. اولاً که می‌بینم اوضاع و احوال آقا صادق خوب نیست. در کنار آن، من یک عمر در خانهٔ امام حسین، «لبیک یا حسین»، «لبیک یا زینب» گفته‌ام. اکنون در مرحلهٔ عمل نمی‌توانم مخالفت کنم چرا که شرمنده خواهم شد. دیگر هیچ وقت به آن‌ها حرفی نمی‌توانم بگویم چون می‌گویند خودت فقط حرفش را می‌زنی ولی در مرحلهٔ عمل اجرا نمی‌کنی. برای همین از من نخواهید این کار را انجام دهم ولی شما خودتان می توانید اجازه ندهید».
نهایتاً در ۷ اسفند ۹۴ از تبریز اعزام شدند و ۹ اسفند ۹۴ از تهران عازم سوریه شدند که آقا صادق بعد از ۵۴ روز مأموریت، در روز ۴ اردیبهشت سال ۹۵ مصادف با روز شهادت حضرت زینب به آرزویش رسید.

۲- اینکه دو فرزند را ناگهانی فرستادید چه تسکینی برای شما داشته که به این حالت راضی شدید؟ چرا که برای یک مادر واقعاً سخت است که هردو بچه‌اش را همزمان به جبهه بفرستد. شاید کار هر مادری نباشد.

بعضاً شاید شایعه کرده بودند که این افراد پول می‌گیرند و در مقابل پول به جبهه می‌روند. ولی به این بستگی دارد که در مقابل چه چیزی معامله کنی؟! در مقابل دین اسلامی که همیشه به آن پایبند بودیم و انقلابی که مطمئن بودیم سرمایه‌های زیادی را برای خودش داشته است. نمونه‌اش خود شماها هستید (شما فرزندان ایثارگر) که اکنون اینجا نشسته‌اید و شاهد این قضیه هستید که آن‌ها چه سرمایه‌ای پای انقلاب گذاشتند. این یک طرف قضیه است و طرف دیگر این را بگوییم که ما قشر معلم خیلی راحت می‌توانیم این را بگوییم که هیچ موقع معلم از دانش‌آموزش بدون آموزش و تمرین و تکرار، امتحان نمی‌گیرد یعنی از یک معلم بعید است که به دانش‌آموزش یاد ندهد یا چیزهایی را که یاد داده است تمرین ندهد و امتحان بگیرد. هرچند خداوند با معلم قابل قیاس نیست ولی ما، در مقابل خدا می‌گوییم که تمام تقدیر ما، در دست خداوند است. مسلّم است که اگر خدا بخواهد بنده‌اش را امتحان کند، قبل از آموزش امتحان نمی‌کند. ابتدا تمرینات و آمادگی لازم را به آن می‌دهد و سپس بنده‌اش را امتحان می‌کند.
قضیهٔ دیگری که وجود دارد این است که والدین در تمام زندگیشان تلاش می‌کنند که فرزندانشان به چیزی که می‌خواهند برسند. شب و روز هر زمان راضی می‌شوند که خودشان را مجبور به انجام کارهای سخت کنند ولی فرزندان به خواسته‌هایشان برسند و در این راستا چون خواستهٔ آقا صادق این بود؛ مسلّماً تلاش کرده بودیم به خواسته‌اش برسد که بهترین خواسته بود.
افرادی هستند که فرزندشان تقاضای ماشین یا چیز دیگری بکند که با خود می‌گوییم قضیهٔ مهمّی نیست ولی فرزندی هم وجود دارد که آرزوی دیرینه‌اش، شهادت باشد که بهترین هدف است. در اینجا همه چیز دست به دست هم می‌دهد که تسکین‌دهنده باشد. ولی خب این نگاه منطقی است. اگر از لحاظ عاطفی نگاه کنیم دوری خیلی سخت است. ولی به خودِ فرد بستگی دارد که احساسات و عاطفه بر منطق و عقل غلبه کند یا عقل بر احساسات غلبه نماید.

۳- آیا آقا صادق موقع اعزام به جبهه مطلب خاصّی را یادآوری و گوشزد کرده بود؟

به من به شخصه فقط می‌گفتند که آبروداری کنید ولی ریز به ریز و با جزئیات برای همسرش سفارش کرده بود. از جمله اینکه به هیچ عنوان مشکی نپوشید، گریه نکنید و همیشه در برابر مهمانان من با رویِ خندان درآیید.

۴- خبر شهادت آقا صادق چگونه به گوشتان رسید؟

تقریباً مأموریت آن‌ها در شرف اتمام بود چون آن‌ها معمولاً دو ماه می‌روند ولی دو ماه حدود۵۰ الی۶۰ روز طول می‌کشد. در این ۱۰ روز بازهٔ زمانی کسی را جایگزین می‌کنند تا آن‌ها برگردند. روزهای اعتکاف بود و من هم معمولاً در این روزها بچه‌های مدرسه را به اعتکاف می‌بردم، که ۱۶-۱۵ نفر دانش‌آموز ثبت‌نام کرده بودند.
دقیق به خاطر ندارم چه شرایطی پیش آمده بود که برای هیچ کدام از مربّی‌هایمان میسّر نبود که دانش آموزان را همراهی کرده و کنار آن‌ها بمانند. مجبور بودم خودم بروم که خودم هم واقعاً دو دل بودم بروم یا نروم. علّتش هم این بود که اولاً نمی‌توانستم بچه‌ها را تنها بگذارم دوماً اگر می‌رفتم مجبور بودم آن‌جا بمانم و موقع برگشت بچه‌ها، برمی‌گشتم که در این شرایط نمی‌توانستم بمانم. همچنین در روزهای اعتکاف







به دلیل محدودیت‌های اعتکاف به هیچ عنوان آن‌جا را نمی‌توانستم ترک کنم. ممکن بود در آن‌جا خبر شهادت آقا صادق را بگویند و نتوانم آن‌جا را ترک نمایم.
این شرایط کاملاً مرا دو دل نگه داشته بود ولی مسئولیت اجتماعی‌ام ایجاب می‌کرد که حتما بروم. دقیقاً به خاطر دارم که به پذیرش «مسجد الزهرا» که وارد شدیم، محدثه (همسر آقا صادق) با من تماس گرفت و گفت که آقا صادق تماس گرفت؛ خیالت راحت باشد.
قرارمان به این صورت بود که چون آن‌جا محدودیت تلفنی وجود دارد ما فقط خبر سلامتی‌شان را می‌شنیدیم، کافی بود. درخواست کرده بودیم که بیشتر سعی کنید با همسرتان ارتباط داشته باشید. آن‌ها به ما خبر می‌دهند که زنگ زدید.
خلاصه خبر دادند که آقا صادق تماس گرفته و من احساس آرامش کردم که حداقل یک روز از این‌جا توانستم فرصت بگیرم. روز اول و دوم اعتکاف گذشت و روز سوم که آخرین روز بود و ما سرِ شب برنامه را تمام می‌کردیم و برمی‌گشتیم، زمانی که دعای «امّ داوود» قرائت می‌شد، به من، دو نفر از همکاران برای التماس دعا پیام دادند. من معمولاً روز بعد از اعتکاف، برای بچه‌ها در بین جمعی از دانش‌آموزان، مراسم استقبال می‌گرفتم تا فرهنگ‌سازی شود. این برنامه را حوالی ساعت ۱۰ اجرا کردیم و برگشتیم.
در مدرسه در اتاق پرورشی نشسته بودیم و آنجا به همکاران توضیح می‌دادم که برنامه اعتکاف چگونه بود، لابه‌لای این گفت‌وگوها، حاج آقا (پدر صادق) به من زنگ زدند. نمی‌دانم علت چه بود که همیشه حس می‌کردم خبر شهادت ابتدا به من می‌رسد. برای همین همیشه با خودم برنامه‌ریزی می‌کردم که چگونه باید این خبر را به حاج آقا بدهم چون حاج آقا خودشان کمی کسالت داشتند. به هیچ عنوان هیچ‌وقت به ذهنم خطور نمی‌کرد که این خبر از طریق حاج آقا به من برسد. معمولاً ایشان در محیط کاری سعی می‌کردند خیلی کم با من تماس بگیرند.
زنگ زدند و گفتند که آقا صادق به آرزویش رسید. جوابی که به ایشان دادم صرفاً این بود: «انّا لله و انّا الیه راجِعُون». بعدها آن همکارانی که به من موقع خواندن دعای «امّ داوود» پیام داده بودند، می‌گفتند که یک لحظه دلشوره گرفتیم و احساس کردیم که اتّفاقی افتاده یا قرار است بیفتد برای همین پیام التماس دعا ارسال کردیم که گویا دقیقاً همان ساعت بود که آقا صادق شهید شد. یعنی علاوه بر خودمان، به اطرافیانمان هم الهام شده بود.

۵- چه حسّی داشتید وقتی خبر شهادت پسرتان را شنیدید؟

می‌شود گفت که این حس، حسّ لحظه‌ای نبود. این

دو برادر که آن‌جا بودند مرتّباً با خودم کلنجار می‌رفتم که اگر یک زمانی خبر شهادت آقا صالح آمد، ایشان دو بچه دارند. آن وقت چطور می‌شود؟ اگر آقا صادق شهید شود در این صورت یادگاری از خودش ندارد و آن وقت چه می‌شود؟ خیلی کلنجار می‌رفتم و در نهایت با خود می‌گفتم چیزی که خدا خودش می‌داند بهتر از هر چیزی‌ست.
بالاخره ۵۰ درصد احتمال شهید شدنشان وجود داشت و ۵۰ درصد هم سالم و یا زخمی می‌آمدند. همهٔ این‌ها تداعی ذهن بود که به اصطلاح چگونه خواهد شد و برنامهٔ لحظه‌ای نبود. شاید هم این افکار، برنامهٔ خدا بود تا آرامشی بدهد که اگر این کار تحقّق پیدا کند و آرامش قبل امتحان حاصل شود.

۶- اگر ورق برمی‌گشت و دوباره به زمان جنگ برمی‌گشتید دوباره اجازه می‌دادید که فرزندتان به جنگ برود؟

صددرصد. چون موقع آمدن پیکر آقا صادق، در فرودگاه سجدهٔ شکر کردم. سجدهٔ شکر به این خاطر بود که بالاخره آقا صادق به آرزوی و خواستهٔ قلبی‌اش رسید.
همیشه دغدغهٔ فکریم این بود و به خدا التماس می‌کردم که خدایی نکرده نکند یک دوست ناباب جلوی این بچه سبز شود. چون برای هرکاری احتمال داشت که ایشان به دنبالش برود. اگر یک زمانی دوست ناباب داشت ممکن بود با بچه‌های ناخلف سروکار داشته باشد که الحمدالله عنایت خدا شامل حالش شد و به راه درست هدایت شد که این خصیصهٔ مثبتش را در راه درست خرج کرد. واقعاً سجدهٔ شکر کردم که الحمدالله خدا پسرم را به راه درست هدایت کرد.

۷- چه یادگاری از فرزندتان برای شما مانده که شما را آرام می‌کند؟

هدیه زیاد است ولی آن عاطفهٔ همراهی فرزند با مادر که ۲۷ سال اتفاق افتاد، متفاوت‌تر از هر چیزی‌ست.

۸- رابطهٔ آقا صادق با برادر و والدینش چگونه بود؟

با برادرش که عیناً دو برادر دوقلو همیشه باهم بودند، حتی بعضاً به شوخی هم که شده بود حاج آقا (پدرشان) به آن‌ها حسادت می‌کرد و می‌گفت حرف‌هایی را که می‌زنید بلندتر بگویید تا ما هم بشنویم. دو برابر همیشه هماهنگ با هم کارهایشان را انجام می‌دادند.
یک نمونه اینکه، آقا صالح در دانشکدهٔ افسری تهران بود و معمولاً کم به خانه می‌آمد. این دو برادر در تمامی کارها باهم بودند. در رفت‌وآمد، ورزش‌هایشان، بعضی آموزش‌هایشان و... به همین دلیل آقا صالح وقتی در تبریز بود، خیلی زمان کم می‌آورد که وسایلش را جمع کند و برود. همیشه آخرین لحظه تندتند وسایلش را جمع می‌کرد. دو بار هم اتفاق افتاده بود که قطار رفته بود و ما خودمان ایشان را با ماشین برده و ایستگاه دیگر







سوارش کرده بودیم.
یکبار هم اعتراض کرده بودیم که «این سری اگر عقب بمانی، به ایستگاه نخواهیم برد و مجبور می‌شوی خودت به تنهایی بروی پس لطفاً به موقع وسایلت را آماده کن».
یکبار، زمانی که آقا صالح رفت، از قرار معلوم کارت شناسایی و دفترچهٔ مرخصی‌اش را فراموش کرده بود. به آقا صادق زنگ می‌زند که آن‌ها را برایم بفرست. فردای آن روز آقا صادق از مدرسه دیر آمد. هر چقدر از او پرسیدم که کجا بودی و از ساعت برگشتت گذشته است به هیچ عنوان حرفی نزد. حتی به خاطر دارم که من یکی دو بار هم واقعاً کتکش زدم که از وقت مدرسه‌ات گذشته تو کجا بودی ولی هیچی نگفت.
نهایتاً دو سه روز بعد متوجّه شدم که وسایل‌های صالح جا مانده بود و برای اینکه من اعتراضی نکنم آقا صادق وسایل صالح را پست می‌کند و برای همین دیرش شده بود ولی برای اینکه به صالح چیزی نگوییم، نگفته بود که کجا رفته بوده است.
در مورد والدین، برای بزرگ‌ترها ارزش و احترام فراوانی قائل می‌شد که این احترام فقط تنها برای من و پدرش نبود بلکه شامل همهٔ بزرگ‌ترها می‌شد.
مادرِ حاج آقا هم با ما زندگی می‌کرد. آقا صادق موقع آمدن به خانه، ابتدا به اتاق ایشان می‌رفت و حالش را می‌پرسید. در بعضی مواقع غذای نذری هیئت را به ایشان می‌داد و بعد سراغ کار خودش می‌رفت. در حالت کلّی هم اگر مادرِ حاج آقا چیزی می‌خواست حتما از آقا صادق درخواست می‌کرد. صادق به بزرگترها خیلی احترام می‌گذاشت. احترام به بزرگترها خصیصه‌اش بود و عاشق پدرش هم بود. هر چند که بین پدر و پسر گاهی کشمکش وجود داشت ولی واقعاً عاشق پدرش بود.

۹- رفتار آقا صادق با همسرش چگونه بود؟

مدت کمی باهم زندگی کردند. دورهٔ نامزدی و سپس ازدواجشان حدود ۳ سال شد. ولی ما مورد ناملایمتی خاصّی از طرف صادق نسبت به محدثه (همسرش) ندیدیم. محدثه قبل از اینکه به خانهٔ بخت بیاید از دانشگاه شهر قزوین در مقطع ارشد قبول شده بود. حتی بعضی وقت‌ها با قطار رفت‌وآمد داشت و گاهی صادق خودش او را با ماشین به قزوین می‌برد. در آن‌جا اگر کلاس یا امتحان داشت آن‌ها را حل و فصل می‌کرد و سپس باهم برمی‌گشتند. یعنی در تمام مراحل، همراه همسرش بود.

۱۰- آیا همسر آقا صادق با مسئلهٔ رفتن به جبهه موافق بود؟

هم در روز عقد و هم قبل از مراسم عقد، در این مورد صحبت کرده بودند.
آقا صادق، به محدثه گفته بود: «از همکاران ما کسانی هستند که به خاطر خانواده، کارشان را از دست دادند و یک عده هم هستند که به خاطر کار، خانواده‌شان را از دست دادند. من می‌خواهم این‌ها را در کنار هم داشته باشم و از تو هم خواهم خواست که در این راهی که پا گذاشته‌ام حتماً همراهم باشی». روز عقد هم یادآور شده بود که بالاخره در این لحظه دعا مستجاب می‌شود و حتما دعا کن که من به آرزوی خودم برسم.

۱۱- شهید بزرگوار نسبت به جایگاه دختر و زن چقدر ارزش قائل بود؟

در فرهنگِ خانهٔ ما تفاوتی بین زن و مرد نبود. یعنی زمانی تفاوت احساس می‌شد که مثلاً من در خانه یک آدم گوشه‌گیر باشم درحالی که پابه‌پای همسرم فعالیت اجتماعی داشتم. از این حیث اصلا برای آقا صادق تفاوتی نداشت. اگر غیر از این می‌شد برای پسرم خیلی سخت می‌شد. همان‌گونه که اشاره کردم، زمانی که صادق و محدثه تازه ازدواج کرده بودند، محدثه از دانشگاه یک شهر دیگر قبول شد. ولی با این حال صادق حاضر می‌شد همسرش را از تبریز به قزوین ببرد و برگرداند.
در این دوران، صادق می‌توانست مانع شود که همسرش آن‌جا نرود و ادامه تحصیل ندهد. ولی چون خودش واقف بود که خانم می‌تواند در اجتماع باشد و باید حضور

داشته باشد، به هیچ عنوان مانع نشد و نیز تفاوتی قائل نمی‌شد. در خانوادهٔ ما اصلا بحث آقا و خانوم نبود. هرکسی جایگاهی دارد، یک سری خصوصیاتی است که در خانم وجود دارد و یک سری خصوصیاتی است که در آقا وجود دارد ولی اینکه مثل بعضی از افراد بگوییم که خانم باید یک گوشه بماند و این کار را انجام ندهد اصلا در خانوادهٔ ما دیده نشده است.

روز عقد یادآور شده بود که بالاخره در این لحظه دعا مستجاب می‌شود و حتما دعا کن که من به آرزوی خودم برسم.

۱۲- آیا با عروستان در ارتباط هستید؟

عروسم ازدواج کرده است ولی بله تا حدودی در ارتباط هستیم. تقریباً ۲ سال بعد از شهادت آقا صادق، ازدواج کرد که در این دو سال خانهٔ ما بود و باهم زندگی می‌کردیم ولی بعد ازدواجش از خانهٔ ما رفت و این مسلّم است که ارتباطمان مثل اول نخواهد بود. حالا او یک زندگی جدید دارد، بچه دارد و... .

۱۳- اگر آقا صادق شهید نمی‌شد اکنون چه جایگاهی داشت و در چه مرحله‌ای بود؟

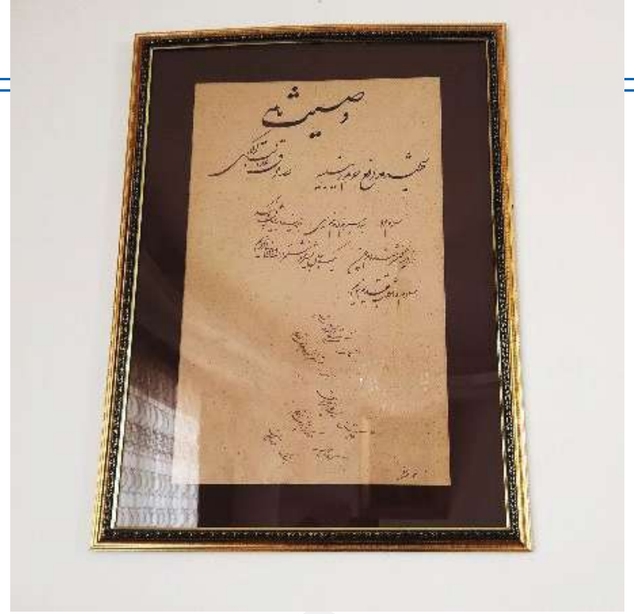
جایگاه دنیوی را اگر بگویید خب ممکن بود که جایگاه‌های دیگری داشته باشد که در مقابل این جایگاه خیلی کوچک و بی‌ارزش است ولی مسلّماً آن توانایی‌هایی که در وجود او بود شاید خیلی ترقّی می‌کرد. شاید از این بابت هم نگاه کنیم، آن پتانسیلی که او داشت جامعه قبولش نمی‌کرد. شاید هم هیچ جایگاهی برای خودش نداشت. نمی‌توانم چیزی بگویم ولی خب اگر خوش‌بینانه نگاه کنیم می‌توانیم بگوییم آن توانایی‌هایی که او داشت شاید در کار خودش، چند رده بالاتر بود.

۱۴- دوست داشتید فرزندتان چه کاره شود؟ مثلا دکتر، خلبان یا... که هر مادری برای فرزندش می‌خواهد.

من از اولین روز درخواستم از خدا این بود که فرزندانم عاقبت به خیر شوند و همیشه این دعا را می‌کردم که عاقبت به خیری برای فرزندانم می‌خواهم دنیوی را هم خدا هرچه صلاح می‌داند. یعنی یک دفعه مثل بعضی‌ها نخواسته بودم که بگویم کنکورش این‌گونه باشد و... ولی چون خودم عاشق سپاه بودم و هستم، فرزندانم نیز همین را می‌خواستند برای همین به هیچ عنوان مانع نشدم که دنبال این کار نروید. هرگز نگفتم که این‌جا نرو مثلا دنبال پزشکی برو.
خواستم که ترقّی کنند. هم می‌توانند در ارگان سپاه یک درجه‌دار معمولی باشند هم می‌توانند با تحصیلات عالی در رده‌های بالاتر باشند.

۱۵- پسرتان در وصیت نامه‌اش به چه مواردی بیشتر اشاره داشت؟

وصیت نامهٔ آقا صادق می‌شود گفت کلا دو جمله است. «سلام مرا به رهبرم برسانید و به ایشان بگویید که شرمنده‌ام چون بیش از یک جان ندارم که در راه اسلام و انقلاب فدا کنم».


وصیت

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم
بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق
که در این دایره حادثه چون افتادم



۱۶- به نظرتان آرمان‌هایی که فرزندتان برایش به جنگ رفته بود، محقّق شده است؟

یک بُعد قضیه این است که وظیفهٔ شرعی انسان چیست ؟! یک جنبه هم هست که در این‌جا وظیفهٔ شرعی برای خود می‌دانستند که دفاع از اسلام واجب است و باید دفاع می‌کردند. حالا در این دفاع چه پیروز شوند چه نشوند. نتیجه دست ما نیست. نتیجه دست خداست ولی اینکه توانستند حداقل جلوی ورود دشمنان اسلام به مرزهای ایران را بگیرند، می‌شود گفت آرمان محقّق شده است ولی صرفاً به این نگاه نمی‌کنیم، ما که می‌گوییم مرز ایران، صرفا به خاطر خاکش نمی‌گوییم علاوه بر اینکه خاکمان عزیز است؛ آرمان‌هایش از آن عزیزتر است. آرزوی ما این است که واقعا اسلام در جایگاه خودش قرار بگیرد. اکنون در جایگاه خودش قرار نگرفته ولی انشاالله امید داریم که روزی در جایگاه خودش قرار بگیرد و همین که سایهٔ مقام معظّم رهبری بالای سرمان است شاکریم و دل ایشان قرص باشد جوانانی داریم که می‌توانند از اسلام دفاع کنند. اگر به آرامش دل ایشان نگاه کنیم، بله محقّق شده است.

۱۷- یک جمله از طرف همهٔ مادران شهدا برای مردم بگویید.

بالاخره مردم باید قبول کنند که اگر من نوعی دلم می‌خواهد یک جوانِ مسلمان تربیت کنم، باید در مرحلهٔ عمل هم بتوانم آن را محقّق کنم. صرفاً این نباشد که جوانم فقط به نماز، روزه، حرام و حلال پایبند باشد. از آن‌جایی که ما خانواده‌های بسیاری داریم که کاملا مقیّد به دین اسلام هستند ولی در مرحلهٔ عمل شاید نیاز شده که بچه‌هایشان بروند و رودررو مقابل دشمن بایستند، مانع شدند. یعنی این موضوع یک مقداری مسئله است و الان هم در این عرصه که فعلاً جنگ رودررو نداریم، جنگ فرهنگی بیداد می‌کند. حتما باید اینجا همگی همان‌طور که می‌گویند، اسلحه به دوش بایستیم که بتوانیم مبارزه کنیم.

۱۸- به عنوان خانوادهٔ شهید برای این جامعه چه احساس نیازی می‌کنید؟

همگی باید پای‌کار باشیم، همگی احساس مسئولیت کنیم، به این صورت نباشد که بگوییم من چه کار کنم؟ هرچه شد شد، به من ربطی ندارد. یک مَثَل است که می‌گویند «عیسی به دین خود، موسی به دین

خـود». در حالـی کـه ایـن جملـه اصلاً بـا اصـول دیـن مـا مطابقـت نـدارد. در فـروع دیـن مـا امـر بـه معـروف و نهـی از منکـر وجـود دارد کـه کامـلاً بـا ایـن حـرف متناقـض اسـت. مـن فکـر می‌کنـم ایـن حـرف وهّابیـت اسـت کـه بـه میـدان انداخته‌انـد. همگـی بایـد احسـاس دِیـن کنیـم. مثـلاً از مـواردی مثـل بـزرگ کـردن فرزنـد تـا رسـیدن بـه جامعـه می‌گوییـم. ایـن را نگوییـم کـه جامعـه خـراب اسـت. جامعـه را چـه کسـی خـراب کـرده اسـت؟ جامعـه را خودمـان خـراب کردیـم. مـن و شـما و... دسـت بـه دسـت هـم دادیـم و جامعـه تشـکیل شـده اسـت. حـال اگـر بخواهیـم ایـن جامعـه را درسـت کنیـم بایـد خودمـان دسـت بـه دسـت هـم دهیـم و از خودمـان شـروع کنیـم تـا جامعـه هـم درسـت شـود. منتهـی وظیفـهٔ ماسـت کـه هـر کسـی در حـد و تـوان خـودش از خانـهٔ خـودش شـروع کنـد تـا بتوانـد ایـن فرهنگـی را کـه بیـن مـا رسـوخ کـرده اسـت، اصـلاح نمایـد. بـه ایـن آسـیب، «شـبیخون فرهنگـی» می‌گوینـد کـه کامـلاً همـهٔ مـا می‌بینیـم و بدانیـم کـه در قبـال نظـام و انقـلاب همـهٔ مـا وظایفـی بـر عهـده داریـم.

۲۰- با توجّه به اینکه خودتان در آموزش و پرورش خدمت کرده‌اید، یک سری مشکلات و مسائل در این حوزه وجود دارد. چه راهکاری برای این موارد دارید؟

مشـکلات آمـوزش و پـرورش زیـاد اسـت می‌شـود گفـت از نیـروی انسـانی گرفتـه تـا آموزش‌هایـش، فضاهـای آموزشی‌اش و خیلـی از مشـکلات دیگـر. همگـی بایـد دسـت بـه دسـت هـم بدهنـد تـا مسـائل حـل شـود. امـروز بگوییـم کـه تعهّـد معلـم نسـبت بـه تربیـت دانش‌آمـوزان زیـاد شـود، بایـد معلـم تأمیـن شـود. معلـم دغدغـه نداشـته باشـد کـه بـه جـای ۶، ۸ سـاعت تدریـس، روزی ۱۰ سـاعت تدریـس داشـته باشـد یـا معلـم بایـد از نظـر معیشـتی طـوری تأمیـن شـود کـه بعـداز ظهـر بـه جـای شـغل دوم بـرای خـودش، زمـان مطالعـه بـاز کنـد کـه ایـن یـک بُعـد قضیـه اسـت. اسـتخدام‌های آمـوزش و پـرورش یـک بُعـد قضیـه اسـت کـه متأسـفانه مـا مدت‌هاسـت اسـتخدام نداریـم. اگـر اسـتخدامی هـم وجـود دارد آنچنـان توجّهـی نمی‌شـود. در ایـن بـاره بایـد دانشـگاه‌های فرهنگیـان تقویـت شـوند. این‌هـا بـه کنـار، از طرفـی نبایـد بـه ایـن صـورت نـگاه کنیـم کـه آمـوزش و پـرورش یـک وزارت خانـهٔ هزینه‌بَـر اسـت. در حالـی کـه هـر چقـدر هزینـه کنیـم، سـرمایه‌های نیـروی انسـانی‌مان بالاتـر می‌رود. بایـد کیفیـت آموزشـمان را بـالا ببریـم. همـهٔ این‌هـا مشـکل هسـتند.

«سلام مرا به رهبرم برسانید و به ایشان بگویید که شرمنده‌ام چون بیش از یک جان ندارم که در راه اسلام و انقلاب فدا کنم»

۱۹- فکر می‌کنید اولین مشکل کشور چیست و چه راه‌هایی برای این مشکل دارید؟

نداشـتن احسـاس مسـئولیت بزرگ‌تریـن مشـکل اسـت. مـا اگـر ولایت‌منـد باشـیم و ولایـی زندگـی کنیـم، نـه ایـن کـه صرفـاً شـعار جانـم فـدای رهبـر دهیـم. رهبـر یـک عالمـه نـکات در حرف‌هایشـان فرموده‌انـد. اگـر مـا این‌هـا را واقعـاً در زندگیمـان قـرار بدهیـم و آگاهانـه و بـا بصیـرت نـگاه کنیـم، اصـلاً در جامعه‌مـان مشـکلی نخواهـد بـود. الان در جامعـه، حضـرت آقـا، لااقـل ۵ سـال در مـورد کسـاد می‌گوینـد، اگـر ایـن اقتصـاد را، تـک تـک افـراد، مخصوصـاً مسـئولین بـرای خودشـان یـک هـدف راهبـردی قـرار می‌دادنـد، مـا الان بـه ایـن وضـع دچـار نمی‌شـدیم. حضـرت آقـا امـروز را می‌دیدنـد کـه مـردم در مشـکلات اقتصـادی می‌افتنـد، مرتّـب تذکـر دادنـد ولـی مسـئولین توجّهـی نکردنـد. حـالا اگـر مـا امـروز واقعـاً ولایـی شـویم و واقعـاً ولایت‌مـدار باشـیم ۹۰٪ مشـکلاتمان حـل خواهـد شـد منتهـی بایـد واقعـاً بـا جـان و دل قبـول کنیـم.

۲۱- برنامه‌های مدّ نظرتان برای مهیّا کردن شرایط بهتر برای خانواده‌های شهدای مدافعان حرم در قالب شورای شهر چیست؟

شـما مدافعـان حـرم می‌گوییـد ولـی مـن مدافعـان حـرم را در اولویـت قـرار نمی‌دهـم. مـن همیشـه عـرض کـردم و بـاز هـم می‌گویـم بـه شـخصه بـرای مـن، شـهدای ۸ سـال دفـاع مقـدّس در اولویـت هسـتند و واقعـاً خـودم را مدیـون می‌بینـم. چـرا کـه آن‌هـا بودنـد کـه انقـلاب مـا را نگـه داشـتند. در زمـان انقـلاب نوپـا، در مقابـل جنـگ ایسـتادند و انقـلاب بـه این‌جـا رسـید و در کنـار آن بـرای جوانـان مـا بهتریـن الگـو شـدند. آقـا صـادق از ۱۵سـالگی بـا فرهنـگ ایثـار و شـهادت عجیـن شـده بـود. در صورتـی کـه اگـر مـا شـهید نداشـتیم بـا کـدام فرهنـگ ایثـار و شـهادت عجیـن می‌شـد؟ آن‌هـا بودنـد کـه بـرای ایـن جوانـان الگـو شـدند. مـا چـه در شـورا و چـه در جایگاه‌هـای دیگـر، مدافـع خانـوادهٔ شـهدا هسـتیم. این‌گونـه نیسـت کـه بـه خانـوادهٔ شـهدا بـا دیـد تبعیـض نـگاه کنیـم، خانـوادهٔ شـهدا یـک عضـو هسـتند، اگـر جـوان آن خانـواده می‌مانـد خیلـی از مشـکلات را از بیـن می‌بـرد. حـالا شـاید یـک خـلأی در خانـواده دارد. همـه هـم ایـن نیـاز را ندارنـد ولـی حداقـل خانواده‌هایـی کـه نیازمندنـد چـه نیـاز مالـی، چـه نیـاز روحـی، چـه نیـاز جسـمی، مسـلّماً وظیفـهٔ جامعـه اسـت کـه آن را برطـرف کنـد. آن‌هـا یـک روزی از عزیزتریـن آدم خـود گذشـتند کـه جامعـه خدشـه‌دار نشـود و امـروز جامعـهَ نبایـد بگـذارد کـه آن‌هـا خدشـه‌دار شـوند. صرفـاً از ایـن بـاب، نـه اینکـه بگوییـم از امـروز بـه خانـوادهٔ شـهدا توجّـه ویـژه کنیـد و تبعیـض و... خیـر. ولـی نبایـد آن‌هـا را اذیـت کننـد. مـا از بُعـد اسـلام نـگاه می‌کنیـم آن‌جایـی کـه بـا آرمـان ملّـی نـگاه می‌کننـد. مسـلّماً بـه ایـن افـراد بـا دیـدگاه خـاص و ویـژه نـگاه می‌کننـد ولـی مـا جایـگاه خـاص را نمی‌خواهیـم حداقـل در حـد افـراد معمولـی ببیننـد.

۲۲- برنامه‌ای برای ترویج سبک زندگی شهدا و به خصوص ترویج فرهنگ ایثار و شهادت در نظر دارید؟

انشـاالله در کمیسـیون شـورا یـک سـری برنامه‌هـا در نظـر داریـم. صرفـاً عـرض کـردم شـهدا نـه، بلکـه یـک سـری فرهنـگ در بُعـد سـبک زندگـی ایرانـی اسـلامی بایـد بازنگـری شـود. یـک سـری برنامـه اسـت کـه انشـاالله اگـر بتوانیـم در کمیسـیون فرهنگـی جـا کنیـم، مسـلّماً در لابـه‌لای آن، فرهنـگ شـهدا هـم می‌آیـد.

۲۳- چه برنامه‌ای برای فرزندان شاهد و ایثارگر دارید؟

مـن بـه شـخصه، نظـرم ایـن نیسـت کـه خانـوادهٔ شـهدا و فرزنـدان شـهدا را فقـط در حـد حـرف بگوییـم و هیـچ کاری نکنیـم ممکـن اسـت بعـداً مـردم بگوینـد کـه ببیـن چـه خبـر اسـت. سـپس یـک سـری واکنش‌هایـی در مقابـل ایـن کار نشـان داده شـود. حـالا تـا اینجـا دیـدگاه خاصّـی نبـوده و کار خاصّـی انجـام ندادنـد کـه ایـن عزیـزان ایـن همـه خودشـان را در طـرف مقابـل می‌بیننـد. بـرای همیـن می‌گویـم کـه بایـد یـک سـری خدمـات باشـد ولـی بـه آن صـورت در جامعـه بُلـد نشـود. در بعضـی مواقـع فرزنـدان شـهدا خودشـان راضـی نیسـتند کـه تـا ایـن حـد دیـده شـوند.



۲۴- توصیهٔ شما به جوانان ایرانی با توجّه به مشکلات اقتصادی و... برای ساختن آیندهٔ کشورمان چیست؟

همچنـان کـه حضـرت آقـا بـه جوانـان اعتمـاد دارنـد و انتظـار دارنـد کـه ایـن جوانـان جامعـه را بسـازند، بایـد جوانـان در هـر بُعـدی فعالیـت کننـد. چـه بُعـد فرهنگـی و چـه بُعـد اقتصادی. در هـر بُعـدی بایـد جوانـان دسـت بـه کار شـوند. پتانسـیل و انـرژی کـه در جوانـان اسـت در هیـچ کسـی نیسـت.

۲۵- از جوانان چه انتظاری دارید؟

از جوانان انتظار داریم که همگی پا در میدان بگذارند.

۲۶- به عنوان یک بانوی مدیر و توانمند برای بانوان سرزمین خود، در راستای توانمند شدن چه پیشنهادی دارید؟

مـن همچنـان کـه قبـلاً هـم عـرض کـردم بانـوان را جـدا از آقایـان نمی‌بینـم. در کنـار هـم، همگـی بایـد کار کننـد. در هـر بُعـد بـا هـم جلـو برونـد. دلیـل اینکـه تـا کنـون خانم‌هـای مـا عقـب ماندنـد، بـا صراحـت می‌گویـم کـه ابتـدا بـه ایـن خاطـر اسـت کـه آقایـان بـا تعصـب بـه کار کـردن زنـان نـگاه کردنـد و علـت دیگـر ایـن اسـت کـه زمینـه مسـاعد نشـده اسـت و خودمـان وارد جامعـه نشـده‌ایم. مـا خانم‌هـا ۵۰٪ جامعـه هسـتیم بایـد پابه‌پـای آقایـان فعالیـت کنیـم، جلـو برویـم و پیشـرفت کنیـم امـا اصلی‌تریـن وظیفـهٔ زن، تربیـت فرزنـد و حفـظ تحکیـم خانـواده اسـت. نبایـد بگذارنـد کـه

به این امرخدشه‌ای وارد شود چرا که اولین وظیفه این است. اگر یک خانم توانست اولین وظیفه‌اش را به نحو احسن انجام دهد وارد کارهای بعدی شود. در بعضی‌ها این توانایی نیست که هر دو را در کنار هم انجام دهند در این صورت اولویت این است که بنیان خانواده را محکم نگاه دارد که در این صورت، گویی جامعه را سالم نگاه داشته است.

۲۷- راه ارتباطی شما با مردم، به عنوان نفر اول شورای شهر چیست؟

راه‌های ارتباطی در کارت ویزیتم نوشته شده است. خودم را با فاصله از جامعه نمی‌بینم. همان‌طوری که قبلاً بودم همچنان خواهم بود. عمده‌ترین برنامه هم فعّال کردن شورا یاری محلات است. در اینستا و واتس اپ حضور داشته و برای ارتباط با مردم پیج فعّالی هم داریم.



شهدای لب‌تشنه

خاطره‌ای از حاج آقا «سلمان عبدی»، جانباز ۸سال دفاع مقدّس



لیلا رستمی
کارشناسی ارشد مهندسی برق مخابرات

هفتهٔ دفاع مقدّس در تقویم جمهوری اسلامی ایران به هفتهٔ آغازین جنگ ایران و عراق اطلاق می‌شود و از ۳۱ شهریور تا ۶ مهر ادامه دارد. در تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ رژیم بعثی عراق با برنامه‌ریزی قبلی و به منظور برانداختن نظام تازه تأسیس شدهٔ جمهوری اسلامی ایران، جنگ وسیعی را علیه ایران شروع کرد. رئیس جمهور وقتِ عراق (صدّام حسین)، با حاضر شدن در مقابل دوربین‌های تلویزیونیِ عراق، قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را پاره کرد و شروع تجاوزِ رژیم بعثی عراق به خاک جمهوری اسلامی ایران را اعلان نمود.

در طیّ دوران جنگ بین ایران-عراق، «سید روح‌الله خمینی» به عنوان رهبر و «فرمانده کلِّ قوای جمهوری اسلامی ایران» و سِمَت «فرماندهی عالی جنگ» (از سوی ایران)، تشخیص و هدایت راهبردی آن را بر عهده داشت و طی آن مدّت با استفاده از روش‌ها و تدابیر خاصِّ خود، ۸ سال جنگ را رهبری نمود.

این هفته در زمان جنگ، به هفتهٔ جنگ یا هفتهٔ جنگ تحمیلی معروف بود و بعدها به «هفتهٔ دفاع مقدّس» تغییر نام یافت.

جنگ، همیشه برای هر کشوری خسارت‌های بزرگی برجای می‌گذارد. جنگ ایران و عراق هم ضربه‌های زیادی مثل ضربه‌های جانی، مالی، روحی، جسمی و... و... و... به ما ایرانیان وارد کرد. آسیب زیادی زده شد چنان‌چه آثارش را تا به این لحظه نیز در کشور و مردمانمان می‌بینیم. شاید این حرف را بعضی جوانان نتوانند به خوبی درک کنند ولی برای فرزندان همین رزمنده‌ها کاملاً قابل درک است چون لحظه به لحظهٔ زندگیشان آثار جنگ را می‌بینند و لمس می‌کنند.

در این میان خیلی شنیده‌ایم که بعضی‌ها می‌گویند: «خب می‌خواستند نروند»! به این افراد توصیه می‌کنم یک بار پای حرف بازماندگان همین جنگ بنشینند. خاطرهٔ نوشته شده، خاطرهٔ یکی از جانبازان بزرگوار جنگ ۸ سال دفاع مقدّس می‌باشد.

نکاتی راجع به عملیات رمضان

عملیات رمضان در سال ۱۳۶۱ و در شب ۲۳ تیرماه مصادف با ۲۱ رمضان آغاز شد که تقریباً ۴۵ روز بعد از عملیات بیت‌المقدّس و آزادی خرّمشهر بود. این عملیات در تابستان داغ خوزستان و در منطقهٔ عملیاتی شلمچه در شرق بصره، یکی از گسترده‌ترین جنگ‌های ایران و عراق محسوب می‌شد که با مشارکت ۸ تیپ از سپاه و ۲ لشکر از ارتش با رمز «یا صاحب الزّمان» شروع شد. این عملیات که اولین عملیات ورود نیروهای ایران به خاک عراق محسوب می‌شد، مقاومت سرسختانهٔ عراقی‌ها را در پی داشت. با وجود موانع بسیار مستحکم پدافند مثلثی شکل و همچنین وجود میادین مین فراوان، کارِ رزمندگان اسلام را بسیار سخت و دشوار کرده بود که در حقیقت نیروهای ما نتوانستند به اهداف مورد نظر و از پیش تعیین‌شده دست یابند. این عملیات در ۴ محور و در ۵ مرحله به مدت ۱۷ روز طول کشید. هرچند در محور جنوبی جنوب پاسگاه، نیروهای ما مواضع دشمن را درهم کوبیده و تا عمق ۳۰ کیلومتری مواضع دشمن رسیده و خود را به نهر کتیبان شرق اروند و کانال پرورش ماهی رسانده بودند. حتّی رزمندگان ما قرارگاه لشکر ۹ زرهی عراق را تصرّف کرده و خودروی مخصوص تویوتای فرماندهی قرارگاه را هم به غنیمت گرفته بودند ولی در سایر مراحل باید گفت پیروزی دلچسبی نصیب ما نشد. یعنی در مرحلهٔ نخست عملیات رمضان تا حدودی موفّق بودیم و توانستیم خط دشمن را بشکنیم و پیروزی



«بیشتر شهدا از تشنگی شهید شده بودند»

خوبی داشته باشیم اما تلفات سنگینی هم داشتیم تا جایی که دستور عقب‌نشینی از قرارگاه مرکزی کربلا به یگان‌های عمل‌کننده صادر شد.
در یکی از محورها (محور سوم) رزمنده‌های ما، در میدان مین گرفتار شدند و نتوانسته بودند به خط دشمن برسند که تعدادی از بچه‌ها اسیر و تعدادی شهید و به سوی خدا پر می‌کشند (روح همه شان شاد). هدف عملیات رمضان از ابتدا حمله به مواضع و انهدام نیروهای دشمن، عقب راندن آن‌ها و دور کردن از شهرهای ایران بود که نتوانند به راحتی شهرهای ما را با موشک مورد حمله قرار دهند و این عملیات موجب شد تا بخشی از قوا و تجهیزات زرهی دشمن منهدم شده و به یگان‌های آن‌ها هم تلفات قابل توجّهی وارد شود.
در عملیات رمضان طبق اعلام و گفته‌ها حدود ۲۵۰ کیلومتر مربع از خاک ایران آزاد شد و علاوه بر آن ۸۰ کیلومتر مربع هم از خاک عراق به تصرّف ما درآمد.
در این عملیات، رزمندگان اسلام به قدری تانک‌ها را مورد هدف قرار دادند که این عملیات به شکار تانک‌ها معروف شد.
در ۴ مرحلهٔ بعدی عملیات هرچند که به دشمن بعثی ضربات سهمگینی وارد شد ولی در مجموع باید اذعان داشت که طرح‌های فرماندهان جنگ به خوبی اجرا نشد و اکثراً بعد از پیشروی‌ها به دلایل شرایط سخت مجبور به عقب‌نشینی می‌شدند و در نهایت باعث تلفات بسیاری شد که نتیجهٔ آن، نرسیدن به اهداف و ناکامی بود.

عمده دلایل و عواملی که موجب عدم موفقیت عملیات رمضان شد عبارت‌اند از:
۱- فرصت کم برای شناسایی کامل منطقهٔ عملیاتی و عجله در طرح‌ریزی.
۲- استحکامات زیاد و محکم سنگرهای مثلثی شکل دشمن که کار را سخت و دشوار کرده بود.
۳- گرمای طاقت فرسای هوای خوزستان در فصل تابستان (مرداد ماه) (بیشتر شهدا از تشنگی شهید شده بودند).
۴- نامناسب بودن زمین، وجود رودخانه، میدان‌های زیاد مین‌گذاری شده و تجهیزات بسیار دشمن.
۵- کمک‌های اطلاعاتی آمریکا به عراقی‌ها و آمادگی قبلی عراقی‌ها.
۶- احساس غرور فرماندهان و رزمندگان ما از پیروزی‌های اخیر عملیات «فتح‌المبین» و «بیت‌المقدّس» مخصوصاً آزادی خرّمشهر که این غرور ناشی از پیروزی‌های قبلی سبب شده بود تا در واقع صفا و معنویت نیروها کاهش یابد.

«محسن رضایی» فرمانده کل سپاه، بعد از شب عملیات در جلسهٔ فرماندهان سپاه با این جمله آغاز کرده بود: «دیشب یکی از شب‌های بسیار نگران‌کنندهٔ عمرم بود. هنگامی که شرح غم‌انگیز اظهار عجز فرماندهان را شنیدم، احساس کردم برادران با مشکلات بزرگی روبه‌رو شده‌اند که باید آن‌ها را حل کرد. عزیزان اگر قصد ماندن دارید بیایید باهم سوگند یاد کنیم و جلو برویم. مگر چه شده که با بروز یک مشکل اینقدر زود عصبانی شده‌اید؟»
سختی‌های عملیات رمضان خیلی زیاد بود که واقعاً فرماندهان و رزمندگان اسلام را اذیت کرد. این موارد را کسانی که در جنگ و این عملیات شرکت داشتند بهتر می‌توانند درک کنند.

خاطره‌ای از عملیات رمضان

نام گُردان ما «گُردان المهدی» از تیپ عاشورا بود که در یکی از مراحل عملیات در محور جنوبی پاسگاه زیر شرکت داشت. علی‌رغم آتش شدید دشمن، پیشروی‌هایی داشتیم که در شب نیروهای مهندسی رزمی نیز مشغول زدن خاکریز بودند. با توجّه به درگیری شدید و روشن شدن هوای صبح، گُردان ما، در پشت خاکریز به صورت موقّت سنگر گرفت ولی به دلیل کم ارتفاع بودن خاکریز دشمن به شدّت ما را از هوا و زمین می‌کوبید. به طوری که محور ما که ۴ تانک داشت یکی پس از دیگری در مدت نصف روز تا ظهر بر اثر آتش دشمن همگی از بین رفتند. به یاد دارم آقای «مهدی باکری» خودش به خاکریز ما آمده بود و به ما دستور عقب‌نشینی صادر کرد. با این حال حتی عقب‌نشینی در زیر آتش سنگین دشمن هم مقدور نشد. اینجا بود که نصرت الهی به یاری ما آمد و در حین عقب‌نشینی ما، چنان طوفان شدیدی از طرف ما به طرف عراقی‌ها وزیدن گرفت که نمی‌توان توصیف کرد. بلافاصله از فرصت پیش آمده استفاده کردیم و سوار تویوتاها شدیم و به خاکریز عقبی، عقب‌نشینی کردیم.
گرمی هوا و عرق بیش از حد همراه با گَرد و خاک در حین طوفان که روی چهره‌های ما نشسته بود، باعث شده بود یک لایه خاک به پوست صورت‌های ما اضافه شود. در خاکریز عقبی دوستان و بچه‌های گُردان پشتیبان ما که اکثراً همشهری و دوست و آشنا و بعضی هم فامیل نزدیک بودند، مرا نمی‌شناختند. به طوری که دوستم آقای «علی حسن‌زاده» که فامیل نزدیک هم بودیم، مرا نشناخت و از خودِ من سلامتی مرا سوال کرد! بنده در این عملیات مسئولیت فرماندهی دسته را داشتم. بالاخره عملیات رمضان عملیات خیلی سخت و دشواری بود و ما در این عملیات شهدای زیادی دادیم. یادشان به خیر! «شهید حجت فتورچی»، فرمانده گردان ما و «شهید حبشی»، معاون گردان و «شهید عوضی عاشوری»، فرمانده گروهان هر سه از شهرستان رزمنده و شهیدپرور خوی همراه شهدای دیگر به شهادت رسیدند.

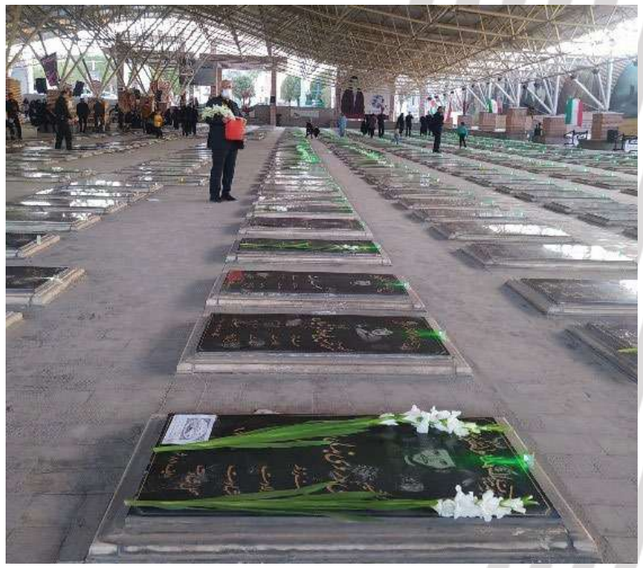
یادشان گرامی و راهشان پر رهرو باد

الهی چنان کنم سرانجام کار که تو خشنود باشی و ما رستگار

سلمان عبدی، از رزمندگان لشکر ۳۱ عاشورا









(حضور حاج آقا عبدی در گلزار شهدا به مناسبت هفتهٔ دفاع مقدّس)

مصاحبه

سختی‌ها و موانع بسیاری در مسیر، پشت‌سر گذاشته‌ایم که اگر در هر یک از آن مراحل متوقّف می‌شدیم؛ قطعاً امروز در این موقعیت نبودیم

بعضی‌ها مهندس به دنیا می‌آیند

گفت‌وگو با مهندس «علیرضا عسگر دواتگری»، مهندس نمونهٔ استان آذربایجان‌شرقی



فرزانه عبدی
کارشناسی ارشد مدیریت بازرگانی بین‌الملل

روزی بزرگی می‌گفت در کشوری که بیشتر دانش‌آموزانش خواهان رشتهٔ تجربی هستند و درخواست برای رشته‌های ریاضی-فیزیک و علوم انسانی کمرنگ شده، در آینده شاهد مشکلات بزرگ تولید و فرهنگ‌سازی خواهیم بود. از سال ۱۳۹۸ تا سال ۱۴۰۰ نسبتِ شرکت‌کنندگان برای کنکور در رشتهٔ تجربی به رشتهٔ ریاضی حدوداً ۳ الی ۴ برابر بوده است.

آیا موفقیت فقط در رشتهٔ پزشکی امکان‌پذیر است؟ مسلّماً خیر! اگر بتوانی خودت را کشف کنی که برای چه کاری ساخته شده‌ای، قطعاً در زمینه‌ها و رشته‌های دیگر هم می‌توانی موفّق شوی.

در گذشته زیرشاخه‌های رشتهٔ ریاضی-فیزیک در بورس بوده و رشته‌های دانشگاهی تاپی داشت که رشتهٔ مهندسی مکانیک یکی از آن رشته‌های تاپ بود. به همین دلیل سراغ یکی از عزیزان موفّق در این رشته رفتیم تا اطلاعات بیشتری راجع به موفقیت در این رشتهٔ مهم و مورد نیاز برای کشور، به دست آوریم. جوانِ افتخارآفرینی که خدمات ارزنده‌ای برای کشور انجام داده است. به عبارتی «بعضی‌ها ذاتاً مهندس به دنیا می‌آیند». خودشان را کشف کرده و مسیرشان را به درستی طراحی می‌کنند. ایشان ۲ بار مهندس نمونهٔ استانی (در سال‌های ۱۳۹۶ و ۱۳۹۹)، ۱ بار جوان نمونهٔ استان، ۱ بار کارآفرین نمونهٔ سازمان فنّی حرفه‌ای، ۱ بار دانشجوی نمونه و ۱ بار هم به عنوان پژوهشگر نمونه انتخاب شده‌اند. همچنین چندین بار در مسابقات ملّی و استانی طرّاحی صنعتی مقام برتر را کسب کرده و در چند جشنوارهٔ فنّاوری نیز برگزیده شده‌اند.

دوران کارشناسی را در «دانشگاه تبریز» در رشتهٔ «مهندسی مکانیک-طرّاحی جامدات» و دوران کارشناسی ارشد را هم در «دانشگاه علم و صنعت» در رشتهٔ «مهندسی خودرو-سازه و بدنه خودرو» به پایان رسانده‌اند.

زمانی که وارد دفتر کارشان شدیم، با خوش‌رویی از ما استقبال نموده و با حوصله به سوالاتمان پاسخ دادند.

دانشگاه تبریز بهتر بود یا دانشگاه علم و صنعت؟

اگر بدون تعارف بخواهم عرض کنم برای بنده علم و صنعت از بسیاری از جهات بهتر بود. جوِّ آن دانشگاه از لحاظ هدایت شغلی و حرفه‌ای، برایم بسیار موثّرتر از دانشگاه تبریز بود.



آیا در دانشگاه هم دانشجوی درس‌خوانی بودید؟ روزانه چند ساعت درس می‌خواندید؟

در دوران کارشناسی دانشجوی متوسّطی بودم ولی در دورهٔ کارشناسی ارشد بین سه نفر اول ورودی خودم بودم.
در اوقات عادّی مطالعهٔ درسی چندانی نداشتم هر چند همیشه به خرید و مطالعهٔ کتاب‌های فنّی و مهندسی و استانداردهای فنّی غیر از آنچه در دانشگاه تدریس می‌شد علاقهٔ زیادی داشتم.

آیا در زمان دانشجویی هم کار می‌کردید؟ نظرتان راجع به کار در زمان دانشجویی چیست؟

بله بنده فعالیت کاری‌ام را از اواسط دورهٔ کارشناسی شروع کردم که خدا را شکر کاملاً هم به رشتهٔ تحصیلی‌ام مرتبط بود. کار، جوهرهٔ انسان است و فرقی نمی‌کند کدام مقطع زندگی باشد. اتفاقاً اگر یک کارِ مرتبط به رشتهٔ تحصیلی خود در دوران دانشجویی داشته باشید، این امر در انتخاب مسیر شغلی و تحصیلی‌تان در آینده نیز بسیار موثر خواهد بود.

کم و کاستی‌های آموزش در دانشگاه (در رشتهٔ شما) چیست و چه پیشنهادی برای رفع آن دارید؟

مهم‌ترین نقص برنامه‌های جاری در دانشگاه‌ها این است که هیچ برنامه‌ای برای بعد از دوران تحصیل دانشجویان ندارند و پس از اتمام تحصیلات، فرد فارغ‌التّحصیل تازه باید به دنبال کسب مهارت‌های مورد نیاز برای ورود به بازار کار باشد.
پیشنهادی که به نظر بنده می‌تواند کارساز باشد این است که اهمیت بیشتری به درس کارآموزی داده شده و در صورت امکان، واحد کارآموزی به جای اینکه پس از اتمام واحدهای درسی ارائه شود؛ در ابتدای دورهٔ کارشناسی و یا در طول دوران تحصیل ارائه شود که دانشجویان به صورت ملموس با رشتهٔ خود آشنا شوند. در این صورت فکر می‌کنم با دیدِ بازتر به دوران تحصیل خود نگاه می‌کنند.

چرا رشتهٔ مکانیک را انتخاب کردید؟

از همان ابتدا به این رشته علاقه داشتم؛ مخصوصاً



گرایش طراحی جامدات که فکر می‌کنم از علاقه‌ای که از دوران نوجوانی به خودرو و طرّاحی خودرو داشتم نشأت گرفته بود.

راجع به رشتهٔ مهندسی مکانیک توضیح دهید.

رشتهٔ مهندسی مکانیک بخش بسیار مهمّی از علم فیزیک است که از مفاهیم پایه‌ای فیزیک استفاده می‌کند و آن را در طرّاحی، تحلیل و بررسی و تولید قطعات، ماشین‌آلات، مکانیزم‌ها، ابزارها، سیستم‌ها و در کل محصولات مورد نیاز بشر به کار می‌گیرد. شاید بتوان این رشته را یکی از جامع‌ترین رشته‌های مهندسی دانست که همهٔ علوم و فنون را برای تولید، تبدیل و استفاده از انرژی و تبدیل حرکت آن‌ها به کار می‌گیرد.
در مقطع کارشناسی این رشته دارای گرایش‌های طرّاحی جامدات، حرارت و سیّالات، ساخت و تولید و در مقاطع تحصیلات تکمیلی دارای گرایش‌های مختلفی مانند طرّاحی کاربردی، تبدیل انرژی، سیستم‌های انرژی، مکاترونیک، بیومکانیک، هوافضا، خودرو، دریا و ... است.

به نظرتان چه افرادی می‌توانند در این رشته تحصیل کنند؟

این رشته نیازمند قدرت تحلیل بالا، تجسّم قوی و ذهن خلّاق است. علاوه بر این، دانشجوی مهندسی مکانیک باید ریاضی و فیزیک قوی و تسّلط بالا به زبان انگلیسی داشته باشد. همچنین با توجّه به گرایشی که انتخاب می‌کند باید ویژگی‌های مختلف و روحیهٔ کار در محیط‌های خاصّ هر گرایش در آن فرد وجود داشته باشد زیرا ممکن است با وجود تمام خوبی‌های این رشته، نتواند با شرایط لازمهٔ آن کنار بیاید.

بازار کار رشتهٔ مکانیک به چه صورت است؟

افرادی که از این رشته فارغ‌التّحصیل می‌شوند نسبت به سایر رشته‌ها با یافتن شغل، مشکل نسبتاً کمتری دارند زیرا توسعهٔ سخت‌افزاری و مهندسی، حرکت به سمت تولید داخل و ایجاد تکنولوژی تولید تجهیزات و وسایل در داخل کشور و روی آوردن به خدمات مهندسی در داخل کشور به خاطر محدودیت‌های ارزی و کاهش درآمدهای نفتی باعث شده که بازار کار این رشته داغ باشد.

رمز موفّقیت در این رشته چیست؟

موفّقیت در این رشته بسیار به تجربهٔ عملی فرد در کنار مسائل آکادمیک و تئوری وابسته است. به همین خاطر نیاز است که پس از فارغ‌التّحصیلی چندین سال در شرکت‌ها، کارگاه‌ها، کارخانجات و مراکز تولیدی به کسب تجربه پرداخت.

فعالیتتان را از چه سالی شروع کردید؟

از حدود سال ۸۹، ۹۰

خدماتی که ارائه می‌دهید چیست؟

شرکت ما به ارائهٔ خدمات تخصّصی در زمینه‌های طرّاحی، مشاوره، تحقیق و توسعه و ساخت محصولات صنعتی و غیرصنعتی می‌پردازد و در این راه از بهترین متخصّصان رشته‌های گوناگون فنّی و مهندسی بهره می‌برد.

آیا دروس تئوری دانشگاه با فعالیت در بازار و عمل فرق دارد؟

دروسی که در دانشگاه تدریس می‌شود تطابق مناسبی با نیاز یک مهندس در بازار کار ندارد. هرچند بسیاری از

کار، جوهرهٔ انسان است و فرقی نمی‌کند کدام مقطع زندگی باشد

دروس تخصّصی لازمهٔ شناخت و درک مفاهیم مورد نیاز در پروژه‌های عملی و صنعتی می‌باشد ولی شما خیلی از چیزهایی که هم به صورت فنّی و تخصّصی در رشتهٔ خودتان در بازار کار نیاز دارید و هم سایر مهارت‌های جنبی مورد نیاز از جمله مهارت‌های ارتباطی و مدیریتی را در دانشگاه نمی‌آموزید.

چرا فکر می‌کنید کاری که شما انجام می‌دهید برای کشور مهم و ضروری‌ست؟

به دلیل وابستگی شدید میزان پیشرفت هر جامعه به سطح صنعتی بودن آن جامعه و نیز وابستگی شدید پیشرفت صنایع به طرّاحی و تولید محصولات صنعتی جدید و به روز و کارآمد فعالیت در این حوزه، مهم و ضروری می‌باشد.

به صورت شخصیت حقیقی فعالیت می‌کنید یا حقوقی؟

به صورت حقوقی در قالب شرکت «نوین آرمان راه مکانیک» (نارمک)، البته در برخی شرکت‌ها به عنوان مشاور هم فعالیت دارم که از نوع حقیقی است.

مشتری‌هایتان چه افراد یا سازمان‌هایی هستند؟

مشتری‌هایمان طیف گسترده‌ای از افراد و مجموعه‌ها هستند که یا نیاز به یک محصول جدید دارند یا تمایل دارند محصولات موجود خودشان را مطابق با علم روز و روش‌های علمی توسّط یک مجموعهٔ تخصّصی و حرفه‌ای ارتقا دهند. شرکت‌هایی مانند تراکتورسازی، هپکو، پمپیران، سمتکو، سنس و... .

بیشتر به چه افرادی پیشنهاد می‌کنید دنبال این حرفه بروند؟

به دلیل تنوّع بالای زمینه‌های فعالیت در این حرفه، افراد زیادی می‌توانند به این رشته وارد شوند. به عنوان مثال، افراد علاقه‌مند به تولید و مسائل صنعتی می‌توانند در کارخانجات تولیدی و صنعتی فعالیت کنند و افراد علاقه‌مند به کارهای پژوهشی می‌توانند در شرکت‌ها و مراکز تحقیقاتی یا واحد تحقیق و توسعهٔ شرکت‌های صنعتی به فعالیت بپردازند و... .

به نظرتان این حرفه برای بانوان هم مناسب می‌باشد؟

از آنجایی که قسمت عمدهٔ موقعیت‌های شغلی این حرفه در مراکز صنعتی خارج از شهر قرار دارد و از طرفی محیط‌های صنعتی و تولیدی تا حدودی با کارهای دفتری و حتی اجرایی سایر حرفه‌ها از لحاظ رفاهی متفاوت است؛ شاید برای بانوان فعالیت در چنین موقعیت‌هایی کارِ چندان راحتی نباشد. البته این موضوع کاملاً بستگی به روحیهٔ خودِ فرد دارد و اگر با کار کردن در محیط‌های نسبتاً سختِ مشکلی نداشته باشند می‌توانند در این حرفه فعالیت نمایند و چه بسا موفق هم شوند.

چه چیزی باعث پیشرفت شما بود؟

موضوعی که در سالیان گذشته باعث شده که برخی موفّقیت‌های شغلی را کسب کنیم، در وهلهٔ اول فکر می‌کنم ممارست و پشتکار همکاران در شرکت بوده است. چون سختی‌ها و موانع بسیاری در مسیر، پشت‌سر گذاشتیم که اگر در هر یک از آن مراحل متوقّف می‌شدیم؛ قطعاً امروز در این موقعیت نبودیم.

مثبت‌ترین و منفی‌ترین اتّفاقی که در حوزهٔ کاری و فعالیت برایتان افتاده چه بود؟

شاید یکی از مثبت‌ترین اتّفاقات اخیر در کسب‌وکارمان را بتوان طرّاحی و تولید دستگاه ماسک دانست چون توانستیم در آن مقطع حسّاس ورود بیماری کرونا و کمبود شدید ماسک در کشور، بدون دانش و تجربهٔ قبلی اقدام به طرّاحی و تولید این دستگاه پیچیده نماییم که به لطف خدا در این زمینه موفق هم بودیم.
از اتفاقات منفی هم می‌توان به نتیجه نرسیدن برخی طرح‌هایمان اشاره کرد که به دلیل کمبود امکانات، فعلاً به سرانجام نرسیده‌اند.

وقتی به بن‌بست برخورد می‌کنید چه کاری انجام می‌دهید؟

معمولاً یک وقفهٔ کوچک در آن کار ایجاد می‌کنیم و با همکاران برای حل مشکل موجود چاره‌جویی می‌کنیم که در نهایت یا برای رفع آن مشکل راه‌حلی پیدا می‌کنیم یا در مورد عدم امکان‌پذیری حل آن مشکل به قطعیت می‌رسیم.

در این زمینه چه افرادی به شما کمک می‌کنند؟

همواره سعی می‌کنیم از کمک و راهنمایی اساتید و همکاران باتجربه استفاده کنیم.

فکر می‌کنید چه مسائلی می‌تواند مانع پیشرفت در این راه شود؟

بی انگیزگی، عدم پایبندی به اهداف مهم از پیش در نظر گرفته شده، ضعف در اراده، بهانه‌جویی و توقّع بیش از حد از دیگران از موانع پیشرفت است.



هدف بعدیتان در این حرفه چیست؟

هدفی که از اول داشتیم این بود که همواره سطح فعالیت خود و شرکت را روز به روز بالاتر ببریم و امیدوارم با یاری خداوند در آینده‌ای نزدیک بتوانیم هم‌پایِ کشورهای توسعه‌یافته حرفی برای گفتن داشته باشیم.

چرا مسیر کارمندی را انتخاب نکردید؟

مسیر کارمندی چندان با روحیات و اهداف بنده سازگاری نداشت. چالش‌های گوناگون مسیر خوداشتغالی و کارآفرینی برایم جذابیت بیشتری دارد.

پیشنهادتان برای افراد هم سنّ و سال خودتان چیست؟

پیشنهادم این است که توقّعات خود را از جامعه و اطرافیان کاهش دهند و به همان نسبت، تلاش خودشان را چندین برابر نمایند. نمی‌خواهم در این زمینه نظر دهم که آیا واقعاً مملکت، دولت، جامعه، دانشگاه، خانواده و بقیه وظایف خود را به درستی انجام می‌دهند یا نه ولی به هر حال شرایط فعلاً به گونه‌ای است که همه بدان واقفیم. اگر بنشینیم و فقط از زمین و زمان گله کنیم حتی به حق، باز هم اوضاع بهبود نمی‌یابد بنابراین مجبوریم با تمام وجود تلاش کرده و نواقص و مشکلات را تا جای ممکن رفع کنیم.

با وجود اتمام تحصیلات آکادمیک، آیا همچنان مطالعه می‌کنید؟

بله سعی می‌کنم اطلاعات فنّی خود را با مطالعهٔ کتاب‌های تخصّصی به‌روز نگه دارم.

سخن آخر

از شما به خاطر تمامی زحماتتان کمال تشکر را داشته و آرزوی موفقیت و پیروزی در زندگی کاری و شخصی برایتان دارم.



گزارش

گنبد آبی دانشگاه

معرّفی افلاک‌نما و رصدخانهٔ خواجه نصیرالدّین طوسی دانشگاه تبریز



یاسر دلیر
دکتری فتونیک

ابتدا باید رصدخانه را با افلاک‌نما تفکیک کرد چرا که با یکدیگر متفاوت‌اند. در ذهن بیشتر مردم، به خصوص مردم تبریز، با آوردن نام رصدخانه، گنبد آبی دانشگاه، به ذهنشان خطور می‌کند. مجموعه‌ای که داخل دانشگاه تبریز است، همان گنبد آبی رنگ، افلاک‌نماست که به آن «پلانتاریوم» هم می‌گویند.



رصدخانه نیز در ۴۵ کیلومتری جنوب شهر تبریز با عرض جغرافیایی تقریبی ۳۸ درجهٔ شمالی و طول جغرافیایی تقریبی ۴۶ درجهٔ شرقی در محدودهٔ روستای «زینجناب» و نوک قلّه‌ای به نام «بلیندی» قرار دارد که در سال ۱۳۵۱ مراحل ساخت رصدخانه شروع شد و در سال ۱۳۶۳ به صورت رسمی با نام «رصدخانهٔ خواجه نصیرالدّین طوسی» دانشگاه تبریز فعالیت خود را آغاز کرد. ارتفاع رصدخانه از سطح دریا ۲۰۸۵ متر می‌باشد.
در رصدخانه ۳ گنبد مجزّا برای ۳ تلسکوپ مستقل وجود دارد. یک تلسکوپ خورشیدی انکساری (۶ اینچی) است که جهت بررسی پدیده‌های خورشیدی، لکه‌ها و شراره‌ها استفاده می‌شود و مجهّز به فیلتر Hα می‌باشد. همچنین دو تلسکوپ ۴۰ و ۶۰ سانتی‌متری کاسگرین با پانل الکترونیکی (یک تلسکوپ ۱۶ اینچ آماتوری و یک تلسکوپ ۲۴ اینچی برای کارهای پژوهشی) و رصد ستارگان تا قدر ۱۱، ساختمان پژوهشگران، ژنراتور ۳۲ کیلووات و ژنراتور ۵ کیلووات و... از جمله امکانات موجود در این رصدخانه می‌باشد. تلسکوپ فعّال ۲۴ اینچی در سال ۲۰۱۶ راه‌اندازی شده که در حال حاضر بزرگ‌ترین تلسکوپ فعّال ایران است. هر کدام از این تلسکوپ‌ها درگنبدهای جداگانه قرار دارند و هر گنبد دارای سه طبقه می‌باشد.
مسئول افلاک‌نما و رصدخانهٔ دانشگاه در حال حاضر جناب آقای «جواد ابراهیم‌زاده» هستند که از سال ۹۴ تقریبا به عنوان کارشناس در آن‌جا فعالیت داشتند تا سال ۹۶ که به عنوان کارشناس مسئول رصدخانه شروع به فعالیت کردند که تغییرات اصلی در همان سال صورت گرفت. بالغ بر ۴۰ سال هیچ‌گونه تعمیرات عمرانی و تجهیزی صورت نگرفته بود و فقط از یک تلسکوپ پژوهشی استفاده می‌شد. رفت و آمد به آن‌جا سالی ۳ ماه و هرماه نهایتاً ۱ الی ۲ بار بوده و در کل یک رصدخانهٔ پژوهشی بود که فقط اعضای هیئت علمی دانشگاه و گاهی دانشجویان تحصیلات تکمیلی نجوم و اختر فیزیک حضور داشتند. بعد از آن سال، هم تعمیرات عمرانی- تجهیزاتی و هم اپتیک، تلسکوپ‌ها تعمیر و راه اندازی شدند. خوابگاه عمومی برای استراحت و کلاس درس برای تدریس و اتاق استراحت ایجاد شد که اواخر سال ۹۶ و اوایل ۹۷، مجوّز برگزاری تورهای عمومی را گرفتند که از سال ۹۷ این تورها برگزار شدند و از کل ایران و از شهرهای مختلف بازدیدکننده وجود دارد.
فصل رصدی رصدخانه معمولاً از اواخر اردیبهشت ماه تا هفتهٔ آخر آبان ماه می‌باشد.

افلاک‌نمای دانشگاه

در سال ۱۳۴۳ نقشه‌کشی این مکان شروع شد و کارهای اولیهٔ آن صورت گرفت. این مکان بعد از انقلاب افتتاح شد و دستگاه‌های مربوطه خریداری شدند که صرفاً با سیستم استاربال کار می‌کرد. این سیستم، یک سیستم قدیمی مکانیکی و غیر دیجیتالی بود که صرفاً فقط نمایش ستاره‌ها را می‌توانست انجام دهد. در سال ۱۳۹۴ که آقای ابراهیم زاده وارد این مکان شدند، تقریباً از سال ۹۴ تا اواخر سال ۹۸، مشغول به بروزرسانی و تعمیرات بودند که با بروزرسانی متوسّط با همان سیستم قبلی به راه انداخته شد.
قبلاً هر ساله حدود ۱۵۰۰ نفر بازدید می‌کردند. با تبلیغات دهان به دهان، امروزه سالانه بالای ۱۰۰۰۰ نفر بازدید می‌کنند و درصدد این هستند که انشاالله این رقم را به ۲۰۰۰۰ نفر برسانند. در سال ۱۳۹۹ یک اتفاق خوبی که رقم خورد این بود که کلّ سیستم افلاک‌نما عوض شد که مجهّز به پیشرفته‌ترین افلاک‌نمای دیجیتال در شمال‌غرب کشور شد که همتایی ندارد. بزرگی و ظرفیت گنبد ۸۸ نفر بوده که ۱۱و نیم متر قطر گنبد می‌باشد. بودجهٔ تجهیز افلاک‌نما مبلغی بالغ بر ۶۵۰ میلیون تومان، برای خرید دستگاه جدید و ۵ میلیون تومان صرف تعمیرات داخل سالن اعم از رنگ آمیزی، تعویض موکت و... شد که کلیهٔ هزینه‌ها را دانشگاه با درآمد خود افلاک‌نما تأمین کرد.
در بروزرسانی جدید برای افتتاح مجموعه، امام جمعهٔ محترم تبریز، «حجت الاسلام آل‌هاشم» و هئیت رئیسهٔ محترم دانشگاه تشریف آورده بودند. علاوه بر مجهّز شدن مجموعهٔ افلاک‌نما، آزمایشگاه‌ها و نمایشگاه استفاده



در واقع این اقدام یک بُعد از فعالیت افلاک‌نما است. مخاطب بعدی دانشجویان می‌باشند که هم دانشجویان خود دانشگاه تبریز و هم سایر دانشگاه‌ها و استان‌ها را شامل می‌شود.
بازدیدکننده‌های بعدی، بازدیدهای خانوادگی و سازمانی می‌باشد که تعامل خوبی با قسمت رفاهی ادارات برای حضور سازمانی کارمندان به همراه خانواده‌ها فراهم آمده است که می‌توان به سازمان‌های مخابرات، پدافند، دانشگاه علمی- کاربردی، مجموعهٔ بسیج و سپاه اشاره کرد.
مطالب ارائه شده در کلاس‌های تک‌جلسه‌ای به تفکیک سن و میزان سواد می‌باشد. برای حضور در کلاس‌های تک جلسه‌ای مقدماتی نجوم، افراد می‌توانند ثبت‌نام کنند که در پوستر برنامه‌ها عنوان موضوع و محدودیت‌های سنّی مشخص می‌گردد.
قبلاً سیستم این امکان به صورت فایل ضبط شده بود که تدریس و توضیحی صورت نمی‌گرفت و به مدت ۳۰ سال بود که این فایل صوتی استفاده می‌شد. مشکل این سیستم، عدم بروزرسانی مطالب و عدم امکان پرسش و پاسخ در حین برنامه بود که با بررسی‌های لازم و آموزش کارشناسان، سیستم پخش صدای ضبط شده حذف شد و امکان تدریس و پرسش و پاسخ در حین برگزاری کلاس فراهم آمد.
در آخر، آقای ابراهیم زاده افزودند: در سال ۹۵، درخواست از انرژی‌های نو و تجدیدپذیر نیز به راه انداخته شد. به منظور آشنایی بازدید کننده‌ها از انرژی‌های نو و بحث چگونگی استفاده از انرژی خورشیدی، بادی و... در ساختمان‌ها و کاهش هزینه‌های خانوارها این مجموعه نیز راه‌اندازی شده است.
مخاطب اصلی مجموعهٔ افلاک‌نما، مدارس و دانش‌آموزان بوده که تقریباً از مقطع پیش‌دبستانی تا دبیرستان می‌باشند. اتفاقی که از سال۹۵ رقم زده شد این است که به دانش‌آموزان علاقه‌مند به علم نجوم، آموزش‌های همسو با این علم داده می‌شود که به نوعی هدایت تحصیلی انجام می‌گردد. در آمار سال ۱۳۹۹ از دانش‌آموزان بازدیدکنندهٔ افلاک‌نما، حدوداً ۵۰ دانش‌آموز علاقه‌مند در دانشگاه تبریز در حال تحصیلند که از این بین چند تن از دانشجویان با هدف اینکه در آینده وارد حیطهٔ حرفه‌ای نجوم شوند، فعالیت می‌کنند که باز از بین این افراد هم تعدادی به المپیادهای نجوم و یا انجمن‌ها و شرکت‌های فعّال در این حوزه معرفی می‌شوند.
برای اولین بار در تبریز با مشارکت انجمن نجوم ایران بالغ بر ۲۷ نفر، در دورهٔ جامع تربیت مروّجین نجوم آماتوری شرکت کردند که فارغ‌التّحصیلان این دوره پس از آزمون، گواهی خروجی نجوم دریافت خواهند کرد که



کارشناس برای این مکان کردیم که گفتند امکان استخدام کارشناس مقدور نیست پس درصدد این شدیم که تیم ترویج نجوم تشکیل دهیم. مجوّزهای لازم اخذ شد تا برای بیشتر و بهتر شدن فعالیت‌های نجومی صورت گیرد. از بین علاقه‌مندان و افراد دارای صلاحیت، ۷ نفر به طور مستقیم که شامل ۱ نفر خانم و ۶ نفر آقا در قالب گروه علمی فعالیت می‌کنند. برای رسمیت بخشیدن به این همکاری با دانشگاه (چون تمامی افراد دانشجوی دانشگاه تبریز نمی‌باشند)، درصدد این شدیم که شرکتی به نام شرکت «رهپویان اطلس آسمان»، با نام انحصاری و تجاری «کوارک‌ها» تأسیس شد که به عنوان بازوی اجرایی مجموعهٔ ما، در فعالیت هستند و آقای مهندس «سعید حامدیان» مدیر عامل این شرکت می‌باشند.

خدماتی که در رصدخانه ارائه می‌گردد:

- آموزش نجوم کودکان (نجوم مقدماتی و پیشرفته)
- برگزاری اردوهای علمی مختلف
- برگزاری رصد خورشید در مدارس
- برگزاری رصدهای عمومی و تخصّصی در بزرگ‌ترین رصدخانهٔ کشور
- برگزاری بازدیدهای خانوادگی از افلاک‌نمای دانشگاه تبریز
- برگزاری کلاس‌های تک جلسه‌ای آموزش نجوم مقدماتی برای ارگان‌ها و سازمان‌ها، آموزشگاه‌های علمی و مراکز خصوصی و دولتی







آدرس این مکان: دانشگاه تبریز، پژوهشکدهٔ فیزیک کاربردی و ستاره‌شناسی دانشگاه تبریز، مجموعهٔ افلاک‌نما و رصدخانهٔ خواجه نصیرالدّین طوسی دانشگاه تبریز
راه‌های ارتباطی و شماره تماس افلاک‌نما: ۳۳۳۹۳۰۰۹ -۳۳۳۴۷۰۵۰ - ۰۹۱۴۹۱۷۹۸۵۰
اطلاع‌رسانی عمومی در کانال تلگرامی شرکت کوارک‌ها، پیج اینستاگرامی رصدخانهٔ خواجه نصیرالدّین طوسی و یا در سایت پژوهشکده انجام می‌گیرد.

تصاویری از رصدخانهٔ خواجه نصیرالدّین طوسی دانشگاه تبریز



سعید حامدیان
کارشناسی مدیریت کسب‌وکار



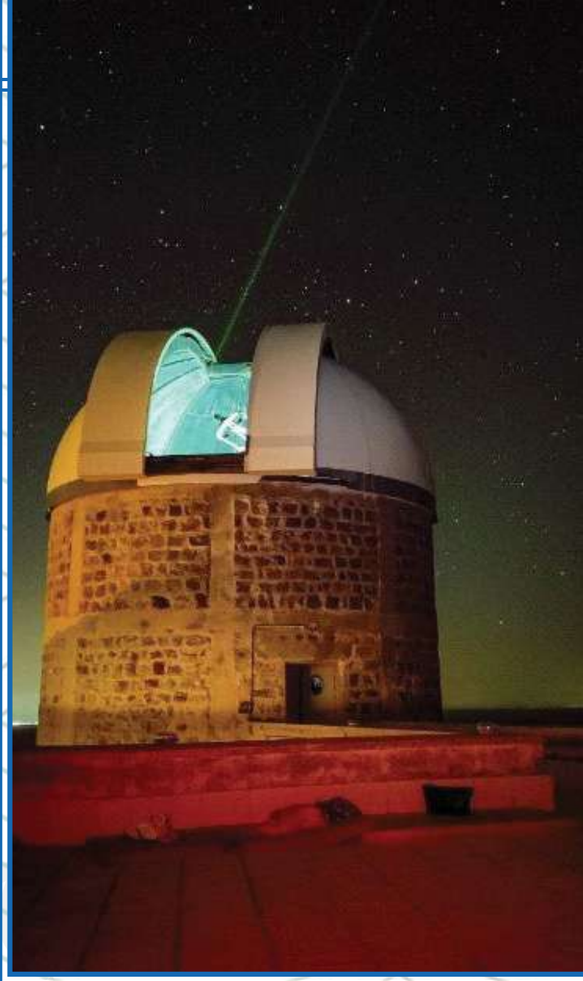




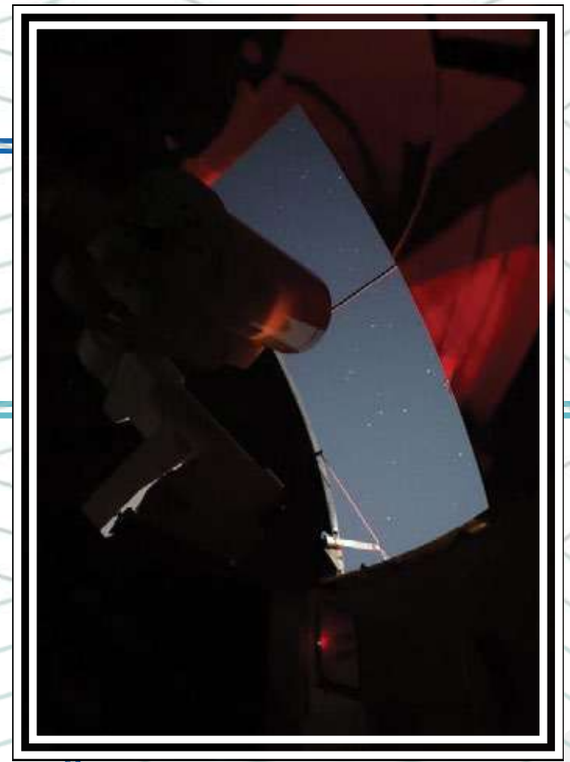


























بخش علمی

- مصاحبهٔ اختصاصی با سردار دکتر رحیمی
- آشنایی با سئو
- حقایقی جالب در مورد نور
- ارتباط با روحِ یک کارآفرین
- مهارت‌های یادگیری
- من چیست؟
- کارگران و کارفرمایان در خطّ مقدّم توسعهٔ کشور

مصاحبهٔ اختصاصی

مصاحبهٔ اختصاصی مدیر روابط عمومی امداد صنعت نانو (مدیرمسئول نشریهٔ عروج) با سردار «دکتر رحیمی»، «معاونت بسیج علمی، پژوهشی و فنّاوری کشور»

همزمان با افتتاح «مرکز رشد شهید فخری‌زاده» در تبریز



فرزانه عبدی
کارشناسی ارشد مدیریت بازرگانی بین‌الملل

امروز در خدمت سردار دکتر «مهدی رحیمی»، «مسئول بسیج علمی، پژوهشی و فناوری کشور» هستیم تا از دیدگاه این بزرگوار به مبحث پژوهش و فنّاوری بپردازیم. بخشی از فعالیت‌های سردار «دکتر رحیمی» به شرح زیر می‌باشد.

ایشان مسئول بسیج علمی و عضو شورای سیاست‌گذاری دانش و پژوهش سپاه استان لرستان بودند که سوابقی همچون مسئول خانهٔ نخبگان لرستان، عضو تیم راه‌اندازی مرکز تحقیقات آیرودینامیک قدر دانشگاه امام حسین (ع) و مسئول آزمایشگاه آیرودینامیک تجربی این دانشگاه، مسئول کمیته پیشرانش مرکز قدر، مسئول آموزش و پژوهش مرکز آموزش علمی کاربردی امام حسین (ع) و داوری طرح‌های تحقیقاتی بنیاد ملّی نخبگان و پارک علم و فنّاوری استان لرستان بودند که با ایجاد مراکز حمایت از نخبگان می‌توان به راه‌اندازی خانهٔ نخبگان بسیج استان لرستان در سال ۱۳۹۳، مرکز حمایت از تحقیقات تجربی پلاسما و لیزر در سال ۱۳۹۴، مرکز رشد توسعه و خلاقیت قدر، فجر و شهید چوبکار بروجرد بسیج در سال های ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۶، مرکز حمایت از تحقیقات تجربی گیاهان دارویی در سال ۱۳۹۴ و ۱۲ پایگاه علمی پژوهشی در استان لرستان اشاره نمود.

از نظر وی، ترویج تفکّر بسیجی، راه برطرف کردن مشکلات کشور است که تفکّر ناب بسیجی در دوران هشت سال دفاع مقدّس و ذوب شدن شهیدان والامقام زمینهٔ خوب و مناسبی برای سایر فعالیت‌های کشور از جمله اقتصادی، فرهنگی، علمی و سیاسی بوده است.

سردار رحیمی لطفاً در مورد علم و فنّاوری و شرکت‌های دانش‌بنیان توضیحاتی بفرمایید و از نظر شما چرا این همه مهاجرت نخبگان و فرار مغزها در کشورمان اتفاق می‌افتد؟

حضرت آقا در بیانیهٔ گام دوم فرموده‌اند: «من بارها و بارها به دانشگاهیان و مراکز علمی راجع به اهمیت علم و پژوهش گفتم ولی انجام نشد. اکنون مطالبهٔ من از شما جوانان این است که به پا خیزید و یک خیزش علمی را رقم بزنید».

مخاطبان حضرت آقا در چلهٔ دوم، جوانان هستند.

در بیانیهٔ گام دوم در توصیه‌ها حضرت آقا ۷ مورد را اعلام کردند که توصیهٔ اولشان مبحث علم و پژوهش بود، سپس اخلاق و معنویت، بعد از آن اقتصاد و بعد سبک زندگی ایرانی اسلامی.

علم و پژوهش به قدری مهم است که ولیّ امر مسلمین جهان و رهبر هوشمند ما توصیهٔ اول قلمداد می‌کنند. هنگامی که یک سیاست‌گذار کشوری این علم و پژوهش

را توصیهٔ اول اعلام می‌کنند، طبیعی است که تمام همّ و غمّ ما سیاست‌گذاران در عرصهٔ علم و فنّاوری هم باید معطوف به این عرصه باشد. اهمیت این عرصه به این دلیل است که کشور را می‌توانند از باتلاقی که برایش ایجاد شده، نجات دهد .

برنامه ششم توصیه را من شخصاً بررسی کردم و به این نتیجه رسیدم که کشور ایران در مقایسه با کشورهای منطقه در تولید علم و فنّاوری پیشرفت خوبی داشته و در منطقه رتبه ۱ را دارد که تولید علم همان روش مقاله‌ای‌ست که در دانشگاه‌ها ارائه می‌شود. در کاربست و کاربرد علم یعنی شاخص‌های فناوری و شاخص‌های نوآوری، کشور ما در منطقه در مقایسه با برخی کشورهای همسایه در ردیف‌های پایین‌تری قرار گرفته است. در حالی که این کشورها در تولید علم در رتبه‌های پنجم به بعد هستند اما در کاربردی کردن علم یعنی رفع نیاز جامعه و تولید فنّاوری‌های مورد نیاز کشور و جهان، کشور ما رتبهٔ خوبی ندارد و این مسأله جای تأسّف دارد و صد البته همّتی بلند برای رفع این ضعف لازم است.

علّت چیست که با وجود این همه امکانات و تجهیزات که در کشور فراهم شده این اتفاقات نمی‌افتد؟

بنده عقیده دارم خیانتی که اغلب دولت‌ها در عرصهٔ علم و فناوری انجام دادند باعث برخورد با این مسائل و مشکلات است. اکنون وضعیت معیشتی و اقتصادی مردم، وضعیت سیاسی کشور و وضعیت‌هایی که در عرصه‌های مختلف درحال شکل‌گیری است به واسطهٔ ضعفی‌ست که در عرصهٔ علم و فنّاوری داریم.

تعداد شرکت‌های دانش‌بنیاد در کشور حدود ۷۰۰۰ عدد است که تعداد خیلی کمی می‌باشد. برای چلهٔ اول بد نبود ولی برای چلهٔ دوم باید تغییر و تحوّل در شرکت‌های دانش‌بنیان انجام گیرد و یک انقلاب و دگرگونی اتفاق بیفتد. اینکه حضرت آقا می‌فرمایند ۴۰۰۰۰ شرکت دانش‌بنیان، باید محقّق شود. کشوری که در مسیر توسعهٔ علم و فناوری قرار گرفته باشد و بخواهد این توسعه را به اقتدار تبدیل کند، ۴۰۰۰۰ شرکت دانش‌بنیان هم چیزی نیست. تازه کم هم هست. پس باید کل کشور به سمت دانش‌بنیان حرکت نماید. این جاده شبیه به یک اتوبان هست که این اتوبان، جادهٔ علم و فناوری ما را به مرجعیت علمی می‌رساند که اگر راه را اشتباه برویم، در سیاست‌گذاری‌ها اشتباه سیاست‌گذاری بکنیم و در اجرا اشتباه اجرا بکنیم، راهِ برگشتی هم نخواهیم داشت چون اتوبان یک‌طرفه هست. جای دور زدن نداریم بنابراین قوانینی که در مجلس نگاشته می‌شوند، در عرصهٔ دانش‌بنیان باید حتما به یک **فهم مشترک جامعهٔ نخبگانی** برسد نه اینکه خود مجلس یک طرح دانش‌بنیان را مطرح کند و از نظرات نخبگان، استعدادهای برتر، اندیشمندان و محقّقان شرکت‌های دانش‌بنیان استفاده نکند.

به نظر من فقط یک مشکل عمده برای شرکت‌های دانش‌بنیان وجود دارد. شرکت دانش‌بنیان معافیت از مالیات را نمی‌خواهد، پول نمی‌خواهد، فقط می‌خواهد موانع از سر راهش برداشته شوند. از ما می‌خواهد که نیاز کشور را به او معرفی کنیم تا آن را حل نماید. بنابراین اگر ما بتوانیم نیازهای کشور را احصا کنیم (که بسیج علمی این کار را انجام می‌دهد) کشف مسأله نیز انجام می‌دهیم.

ما ۲۰۰۰۰۰ هستهٔ علمی مسأله محور تا ۱۰ سال آینده می‌خواهیم راه‌اندازی نماییم. این‌ها مسائل و نیازهای کشور را در حوزهٔ دفاعی، در حوزهٔ وزارت خانه‌های مختلف، در حوزهٔ سازمان‌های مختلف و... احصا می‌کنند. این نیازها بر اساس پارامترهای خاص اولویت‌بندی شده و به عنوان بانک نظام نیازها و مسائل، به شرکت‌های دانش‌بنیان داده می‌شود که همراه آن پشتیبانی هم انجام شده و اعتبار لازم نیز در اختیارشان قرار داده می‌شود. با چنین برنامه‌ای کشور حتما با یک راه میانبر و یک کار جهادی، راه ۱۰ ساله را در ۲ سال طی خواهد کرد.

نمی‌توانیم برنامه‌ریزی را برای ۴۰ - ۳۰ سال آینده انجام دهیم. برنامه‌ریزی‌های ما باید به صورت جهشی اتفاق افتد که بتوانیم وضعیت کشور را نجات دهیم و شعاری را که در انقلاب دادیم که «می‌خواهیم به تمدن اسلامی برسیم»، محقق بکنیم. پس اگر این مشکل در کشور حل شود شرکت‌های دانش‌بنیان مسائل و مشکلات را حل می‌کنند. من فکر می‌کنم تعدادی از پارک‌های علم و فنّاوری، مراکز رشد و مراکز دانشگاهی ما درحال ورشکستگی هستند چون طرح فنّاورانه‌ای که انجام می‌دهند نیاز امروز کشور نیست. چرا دانشگاه کشورهایی مثل آلمان انقدر موفق می‌درخشند و کارخانه‌های موفقی دارند؛ چون دانشگاه‌هایشان، صنعت محور و فنّاور محور شدند. چون دانشجو را بر اساس نیاز کشور در حال و آینده جذب می‌کنند. اگر با بانک نظام نیازها حرکت کنیم، واقعاً بر اساس آن دانشجو جذب می‌کنیم، دانشجو فارغ‌التّحصیل می‌کنیم، بر اساس آن آموزش دیده و فارغ‌التّحصیل می‌شود و همان مشکل و نیاز را برای کشور حل می‌کند. در این صورت اشتغال‌زاییش نیز تضمین شده هست.

درحال حاضر فارغ‌التّحصیلان دانشگاه‌های ما، استعدادهای برتر و نخبه واقعاً مشکل امنیت شغلی دارند. این همه بیکار واقعاً بی‌معنی‌ست. کشوری که در حال توسعهٔ علم و فناوری باشد، این همه فارغ‌التّحصیل بیکار در جامعه چه می‌کند؟ پس یعنی اصلاً در حال توسعه نیستیم و در ریل اشتباه قرار گرفته‌ایم.

هر کشور پیشرفته‌ای که حتّی یک نخبه و استعداد برتر از کشورش خارج شود، کشور واقعاً دچار مشکل می‌شود ولو یک نخبه استعداد برتر. در کشور ما الی ماشاالله پنجاه درصد به بالا مهاجرت نخبگان را به کشورهای دیگر داریم که کشورهای آلمان و ترکیه کم‌کم در جذب نخبگان ایرانی در صدر قرار می‌گیرند و مهاجرین ما را جذب می‌کنند. چرا؟

موقعی که یک پژوهشگر انگلیسی وارد ایران شده بود و در حوزهٔ علوم شاختی پروژه انجام می‌داد که این موضوع در مقاله هم چاپ شده بود. می‌گفت: «ایران مجدداً دنبال کسب مرجعیت علمی در جهان است. اکنون این موضوع خطرناک بوده و نباید اجازه دهیم ایران دوباره به این مرجعیت دست پیدا کند». مجدد یعنی اینکه ما قبلاً در یک دوره‌ای از تاریخ، مرجعیت علمی جهان بودیم.

هر بهانه‌ای می‌آورند و سعی دارند با بهانه‌ها و روش‌های مختلف، ما را از رسیدن به مرجعیت علمی بازدارند. مرجعیت علمی دروازهٔ ورود به تمدّن اسلامی است که باعث می‌شود تمدن آن کشورها فرو بپاشد. پس بنابراین پیشنهاد می‌دهند که به هر روش ممکن باید جلوی مرجعیت علمی ایران گرفته شود. به هر روش ممکن باید ایران را تحریم کنیم. در این شرایط، تحریم‌های اضافی دوره ترامپ اتفاق می‌افتد. دومین پیشنهادی که داده بود می‌گوید کسی که این طرح را گفته (توسعهٔ علمی فنّاوری ایران) باید تحریم شود و چون این دستورات از جانب رهبر می‌باشد، حضرت آقا را هم در این میان تحریم می‌کنند. سومین مورد هم می‌گوید مشکلات باید به حدّی در داخل کشور زیاد شود که ایران فرصت نکند در زمینه‌های علم و فناوری حتی فکر کند یعنی دانشمندش، اندیشمندش، فناورش، محققش، مخترعش و... فرصت نداشته باشند در یک محیط امنی کار انجام دهند. چون می‌دانند که ذهن ایرانی‌ها ذهن برتری‌ست و می‌تواند ما را به صورت میانبر به آن مرجعیت علمی برساند .

پس در این شرایط بحث نفوذ را مطرح می‌کنند. برای مثال: در ادوار گذشتهٔ مجلس، قوانین خوبی گذاشته شده بود. پس چرا این قوانین اجرایی نمی‌شوند؟ یا اگر اجرایی می‌شوند چرا به بیراهه می‌روند؟ در اینجا بحث نفوذ اتفاق افتاده است. شما هر طرح خوبی را در کشور می‌خواهید پیاده‌سازی کنید این عناصر اجازهٔ درست عمل کردن در این مسیر را نمی‌دهند بنابراین نخبهٔ ما را به هر شرایط ممکنی از کشور خارج می‌کنند ولو اینکه در آنجا از آن استفاده هم نکنند. مثلا در کشورهای عربی برایش زندگی مرفّه ایجاد می‌کنند که در فکر



تولید علم مرجع‌ساز برای کشور نباشد پس الان فرار مغزها برای ما مهم است .
مهاجرت خوب است. پیامبر هم مهاجرت کرده بود. به عقیدهٔ من اگر دانشگاه‌های ما اصلاح نشوند، خیلی از نخبگان ما مهاجرت می‌کنند و به کشورهای دیگر می‌روند اما در این شرایط نه تنها مهاجرت بلکه فرار مغز هم اتفاق می‌افتد. ما در کشور زمینه و بستر را برایشان مهیّا نکردیم. پس مقصر دولت‌ها و مسئولین هستند. اگر شرایط و زیرساخت فراهم شود هیچ کسی دوست ندارد کشور خودش رو ترک کند. همه علاقه به سرزمین مادری دارند منتها چون شرایطش فراهم نمی‌شود، بحث نفوذ اتفاق می‌افتد و در حوزه‌های مختلف مافیا شکل می‌گیرد. کم‌کاری دولت‌ها باعث شده این وضعیت در کشور مستولی شود و امنیت کشور دچار خطر گردد.
ما به عنوان بسیج و بسیج علمی چون از این لحاظ برای امنیت احساس خطر می‌کنیم، ورود محکمی بر عرصهٔ علم و فنّاوری کردیم. قبلاً هم داشتیم ولی اکنون نقشهٔ راه برایش طرّاحی کرده‌ایم. در این نقشهٔ راه گفتیم مردم‌سالاری کنیم یعنی علم و فنّاوری توسّط خود مردم انجام گیرد. امسال ۵ مرکز رشد و نوآوری را هدف‌گذاری کردیم که دقیقاً بر اساس نیازها، شرکت‌های دانش‌بنیان فعّال شوند. چگونه؟ گفتیم مرکز رشد راه‌اندازی می‌کنیم، بسترش را فراهم می‌کنیم تا شرکت‌ها استقرار پیدا بکنند. پارک‌های علم و فنّاوری، مراکز رشد، مراکز نوآوری وابسته، غیر وابسته مستقل، شخصی و... .
نیازها را احصا کردیم، پروژه‌های کلان را خرد کردیم و به پروژه‌های ریز تبدیل کردیم که در این میان با این هسته‌ها عقد قرارداد می‌کنیم. اعتبار هم می‌دهیم که شما این نیاز را برای ما حل کنید. این ۵ الگو را در سال ۱۴۰۰ که به عنوان سال آزمون این طرح هست، انجام می‌دهیم و اگر خوب پیش رفت، در سال ۱۴۰۱ بر اساس نقشهٔ راه این مراکز را سریع گسترش دهیم و مراکز رشدی داشته باشیم که نیازمحور و فنّاورمحور باشند نه اینکه یک طرحی را کار کنند، تا آخر هم ادامه دهند و سپس هیچ مشتری برای تجاری‌سازیش وجود نداشته باشد .
اگر به استان آذربایجان‌شرقی سفر نمی‌کردم، واقعاً این تصمیم را نمی‌گرفتم. چون ۵ تا مرکز مذکور را مشخص کردیم که آذربایجان‌شرقی جزئی از آن نبود. من با اعتبار خودم، «مرکز نوآوری و صنعتی شهید فخری‌زاده» را که امروز راه‌اندازی شد، جزء همین ۵ مرکز تلقّی می‌کنم و نیازهای حوزهٔ فناوری‌های مختلف را به اینجا آورده تا دوستان در همین‌جا هم کار کنند. مورد بعدی، با دوستانی صحبت کردیم که در حوزهٔ فناوری‌های بدیع و نوظهور که خیلی کار کردند و اعتقاد ما هم قبلاً همین بوده که استان آذربایجان‌شرقی و مخصوصا تبریز دانشمندان، فضلا و مجتهدین علمی خیلی خوبی از قبل داشته الان هم دارد که باید به آن رسیدگی شود.
باید شبانه روز تلاش کنید و کسانی را پای کار آورید که دغدغهٔ رسیدن به آن هدف مشترک را داشته باشد که همان رسیدن به مرجعیت علمی است. عملکرد دولت‌های قبلی برای من قابل قبول نبود و ضعف در بسترسازی داریم. ما یک مرکزی در تهران ایجاد کرده‌ایم و احساس کردیم اگر می‌خواهیم در کوتاه‌ترین زمان و با روش‌های میانبر و با سرعت و باشتاب، قدرت علمی‌مان را افزایش دهیم، باید سمت فنّاوری‌های بدیع و نوظهور برویم. یعنی فنّاوری‌های سطح ۳ و ۴ .
فنّاوری سطح ۱ فناوری تقلیدی هست. از خارج از کشور آورده و استفاده می‌کنیم که فقط نیاز کشور را فعلاً حل می‌کند که در بسیج علمی روی این موارد کار نکردیم. فناوری سطح ۲ که فنّاوری را برمی‌داریم و داخل کشور می‌آوریم و طرّاحی معکوسش می‌کنیم یعنی در کشور نداریم و فقط مهندسی معکوس انجام می‌شود. در کنار طرّاحی معکوس یک خلاقیت و نوآوری هم اضافه می‌شود و پروژه‌های توسعه‌ای و کاربردی انجام می‌دهند و یک چیز جدید تولید می‌کنند که ما به این فنّاوری ورود کردیم و سال‌ها روی این موارد کار کردیم. ما در بسیج بالغ بر ۱۴۰ مرکز رشد با اعتبار صفر دولتی راه‌اندازی کردیم یعنی با اعتبار همین مردم. یعنی مردم‌پایه. یعنی ۴-۳ سال مرکز رشد را توانمند می‌کنیم و هستهٔ مدیریت را به خودشان می‌دهیم تا خودشان شرکت‌های دانش‌بنیان تأسیس کنند.
فنّاوری‌های سطح ۳ فناوری‌هایی هستند که همگام و هم‌فاز با جامعه‌های پیشرفته و توسعه‌یافته می‌باشند. مثل موشک‌های ضدّموشک و امثالهم. مثلاً موشکی که با ماخ ۴ شلیک می‌شود، با ماخ ۳ می‌زنند. آیا ما الان می‌توانیم موشک ماخ ۳۰ بسازیم؟ نه. پس سمت جنگ نامتقارن با دشمن می‌رویم. در عرصهٔ علم و فنّاوری باید جنگ نامتقارن راه بیندازیم. فناوری‌های سطح ۴ فناوری‌هایی هستند که آن طرف مرز هستند. اسمش را فناوری‌های ساختارشکن گذاشته‌ایم. در این راستا مرکزی به نام مرکز big pen در سال ۱۴۰۰ تأسیس کرده‌ایم که در حوزه‌های بایو تکنولوژی، علوم شناختی، پلاسما لیزر، میکرو الکترونیک، الکترومغناطیس و مواد هوشمند فعالیت می‌کند. یعنی حوزه‌های بین رشته‌ای.
به نظر من خوب است که کتاب‌های تخیّلی در مورد علم در کشور نوشته شود. تخیّل کنیم که در آینده چه کارهایی می‌توانیم انجام دهیم. اگر تخیّل کنیم حتماً به آن می‌رسیم. تخیّلی مثل: ما می‌توانیم غوطه‌ور در الکترومغناطیس باشیم. پس می‌توانیم روی مغز (امواج مغزی) و ذهن انسان‌ها از راه دور (مثلا ماهواره) دسترسی داشته باشیم که در علوم شناختی مطرح می‌شود.
پروژه‌ای در اروپا هست که سال ۲۰۳۰ بهره‌برداری خواهد شد به نام «پروژهٔ مغز» که کنترل ذهن و مغز انجام می‌شود. مخصوص جانداران است که بتوانند با استفاده از امواج الکترومغناطیس انجامش دهند. امواجی را از ماهواره ساطع می‌کنند و ذهن افراد را در هر جهتی که می‌خواهند اداره می‌کنند. آیا این وجود دارد؟ آیا می‌توانیم گوشت یک مرغ را در عرض ۲۰ روز تبدیل کنیم به ۲ کیلو گوشت گوسفندی که دیگر مشکل گوشت نداشته باشیم تا کشور نیاز نداشته باشد برای خودش قرارگاه مرغ بزند؟
پس در مرکز big pen شرکت‌های دانش‌بنیان، هسته‌های علمی و واحدهای فنّاور می‌توانند استقرار یابند هرچند در این مرکز یا جای دیگر هم به عنوان همکاران می‌توانند حضور داشته باشند اعتبار هم می‌دهیم که کار را انجام دهند. فناوری‌های بدیع و نوظهور را هم صد در صد حمایت می‌کنیم مخصوصاً فنّاوری‌های سطح ۳ و ۴ به خصوص فنّاوری‌های سطح ۴ را چشم بسته حمایت می‌کنیم. فناوری‌های سطح ۴ از استعدادهای برتر و نخبه می‌تواند برآورده شده و واقعاً انجام شود.
در کشور استعداد برتر زیاد داریم اما نخبه کم داریم. ما زیرساخت را به واحدهای R&D و R&i می‌دهیم که واحد R&i برای کشور بیشتر لازم است. واحد R&D در همهٔ کارخونه‌ها وجود دارد اما بیشتر R&i می‌خواهیم یعنی تحقیق و تبدیل آن به اختراع که بلافاصله تبدیل به اختراع شود.
در خصوص دوره‌های آموزشی و مهارتی مرکز نوآوری که طرّاحی می‌شود ، طرّاحی الگو و مدل ایرانی‌ست و مال غربی نیست. از اول طرح و ایده‌ای که از خلقت گرفته می‌شود و آن‌جا کار می‌کند از ابتدا بازاریابی‌اش نیز اتفاق میفتد. بنابراین برگهٔ بیزینس پلنش باید از اول نوشته شود. دوره‌های آموزشی مشاوره و منتورینگ دیده باشد، پیش‌شتاب‌دهی و شتاب‌دهی طرح هم انجام گرفته باشد.
وقتی گفته می‌شود بسیج علمی یعنی همهٔ ظرفیت‌های حوزهٔ علمی و فناوری. به عقیدهٔ من، من رحیمی که در دانشگاه کشور دکتری می‌گیرم ولی نیاز کشور را حل نمی‌کنم و کسی که مهاجرت کرده رفته در کشور دیگر و از آنجا برای کشور کار می‌کند و علم و فنّاوری را به کشور منتقل می‌نماید و کارش در راستای نیاز کشور است، به مراتب بهتر از من است که فقط در دانشگاه درس می‌خوانم.
در استعدادهای برتر و نخبه، جایگزین خدمت برای آقایان ارائه می‌دهیم که فقط دو ماه آموزش سربازی می‌بینند. ما به آموزشگاهی که این افراد را آموزش می‌دهند ورود کرده‌ایم. آنجا یک دفتر استعداد برتر و نخبهٔ بسیج علمی راه‌اندازی کردیم. موقعی که با آنان صحبت می‌کنیم واقعاً اندوهگین می‌شویم و امیدوارم زمانی برسد که ما مهاجرت معکوس داشته باشیم. اگر مهاجرت معکوس نداریم خب طرح ارائه دهند. چطور ما امنیت کشور را در آن طرف مرزها فراهم می‌کنیم. بچه‌ها شهید می‌شوند برای اینکه کشور بتواند به راحتی به راهش ادامه دهد .
توان نداریم شتاب‌دهنده‌هایی در خارج از کشور راه‌اندازی کنیم تا افرادی که مهاجرت کردند آن‌جا بشینند و برای کشور کار کنند. طرح‌هایی در این راستا باید ارائه شود. الان ما حدود ۵۰ هزار اتباع خارجی در کشور داریم. چه برنامه‌ریزی برایشان انجام داده‌ایم؟ آیا برای این قشر، مرکز فنّاوری ایجاد کرده‌ایم؟ آیا بعد از گذشت چند سالی که به کشور خودشان برگشتند می‌توانند برای ما کار بکنند؟ می‌توانیم آموزش شتاب‌دهنده برای آن‌ها بدهیم که در خارج از کشور، برای کشور کار کنند. کشوری که ادّعای تمدّن دارد، دیگر جغرافیا ندارد پس ما نباید فقط به جغرافیای ایران بسنده کنیم.
مجمع پیشگامان و سرامدان علم و فنّاوری را برای کسانی که نخبه هستند که اگر می‌خواهیم به مرجعیت علمی برسیم باید در بُعد دانش‌آموزی ورود کنیم. ورودی اصلی ما نوجوانان هستند چون باید آن‌ها را از بیس توانمند کنیم. افرادی که می‌خواهند در آینده هیئت علمی شوند، از همان ابتدا آموزش ببینند. فردی که می‌خواهد وارد بسیج شود، آموزش‌های خاصّ خودش را از همان دوران نوجوانی ببیند. کسی که فنّاوری و کسب‌وکار و کارخانه می‌خواهد، آموزش‌های خاصّ خودش را باید ببیند. پس ما پیشنهاد دادیم مجمع پیشگامان و سرامدان علم و فنّاوری راه بیفتد که انشاالله بتوانیم خدمات ویژه‌ای را به این نخبگان و استعدادهای برتر داشته باشیم. الان در مرکز big pen گرانول‌های پرانرژی ساخته شده که جای کود



شیمیایی را خواهد گرفت و کود شیمیایی، دیگر معنی مفهومی ندارد. گرانول‌هایی که انرژی‌زا هستند، در مسیر آب رها شده و انرژی‌شان را به درخت و گیاه می‌دهند. ما نیاز به تحوّل و کار انقلابی داریم. در نقشهٔ راه باید ظرفیت‌های مردم‌پایه را شناسایی کنیم و امروز آمدیم شرکت «امداد صنعت نانو» را دیده و شناسایی کردیم و به چشم دیدیم که یک ظرفیت مردمی چقدر می‌تواند توانمند باشد و می‌تواند حلقهٔ میانی بین نخبگان و حاکمیت و نیازها باشد. این‌گونه فعالیت‌ها را صد در صد حمایت خواهیم کرد.

در مورد نقشهٔ راه «مرکز رشد شهید فخری‌زاده» هم توضیحی می‌دهید؟

نقشهٔ راه جهاد علم و فناوری که توسّط «سازمان بسیج علمی، پژوهشی و فناوری کشور» و در راستای پیشبرد اهداف علمی کشور تدوین شده است، به صورت دو طرح پنج ساله بوده که از ابتدای سال ۱۴۰۱ اجرای نقشهٔ راه جهاد علمی شروع می‌شود.
در این بازهٔ ۱۰ ساله راه‌اندازی ۵۰۰ مرکز رشد، هدف‌گذاری شده است که این مراکز رشد به مخترعان و مبتکران واگذار می‌شود. تاکنون ۱۶۰ مرکز فعّال شده‌اند که با جریان‌سازی در دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی، کشور را به سمت بومی‌سازی صنایع و فنّاوری‌ها سوق می‌دهند. همچنین ۳۲ مرکز نوآوری کارخانه‌ای در نظر گرفته می‌شود که به کارخانهٔ نوپا تبدیل می‌شود. بر اساس برنامهٔ ۱۰ سالهٔ جهاد علمی درصدد هستیم ۴۰ هزار شرکت دانش‌بنیان در شهرستان‌ها ایجاد کنیم و در این میان آذربایجان‌شرقی می‌تواند بازار صادراتی بسیار خوبی برای تولیدات شرکت‌های دانش‌بنیان باشد.
در نقشهٔ راه جهاد علمی یک هدف کلّی را دنبال می‌کنیم و آن برتری‌سازی و اقتدارآفرینی با مردم‌سازی علم و فناوری است. در این نقشهٔ راه، مردم خودشان هسته‌های علمی تشکیل داده و چالش‌ها و مشکلات را مطرح کرده و خودشان برای آن‌ها راه حل تدوین می‌کنند و این موضوع باعث اشتغال‌زایی و تنوّع زیستی می‌شوند.
اقتدار علمی رمز نفوذ علمی، سیاسی و اقتصادی است. تمدّن نوین اسلامی ارجحیت علمی و فناوری و جهاد علم است که تحقّق آن بر مبنای فعالیت‌های جامعهٔ بسیج، سرعت می‌گیرد. هدف‌گذاری، ایجاد ۵۰۰ مرکز رشد در سراسر کشور که این مرکز یک حرکت جهادی برای حمایت از فرزندان مخترع، مبتکر و فناور ایران اسلامی است تا بتوانند طرح‌های خود را از ایده به ثروت تبدیل نمایند. مهم‌ترین هدف از افتتاح «مرکز فنّاوری و صنعتی شهید فخری‌زاده»، ایجاد اقتصاد دانش‌بنیان با استفاده از تمام ظرفیت‌های علمی و صنعتی استان است.



یادداشت علمی، قسمت دوم

آشنایی با سئو

این یادداشت به دو زبان فارسی-انگلیسی نوشته شده است.



فروهر عبدی
کارشناسی ارشد مدیریت کسب‌وکار، بازاریابی

در ادامهٔ مقالهٔ قبلی که در شمارهٔ پیشین نشریه چاپ گردید و در آن از حوزهٔ سئو به عنوان زیرشاخه‌ای از بازاریابی دیجیتال یاد شد؛ در این مقاله به معرفی کامل‌تری از حوزهٔ سئو خواهیم پرداخت و اهمیت آن را بیان خواهیم نمود.
با مقدمه‌ای از نوع یک مثال به موضوع می‌پردازیم. فرض کنید شما می‌خواهید در مورد خواصّ گل گاوزبان قدری بدانید و از این‌رو به کتابخانهٔ بزرگ و نامتناهی گوگل که یک موتور جستجو است، مراجعه می‌کنید، عبارت مورد نظرتان را در آن وارد می‌کنید و نتایجی برای شما نشان داده می‌شود. این نتایج در قالب گزینه‌هایی که هر یک نماینده‌ای از یک صفحه وب هستند به صورت لیست‌وار ظاهر می‌گردند.
اگر این مثال را به طور عملی اجرا کنید خواهید دید که با احتمال بسیار زیادی چند مورد از گزینه‌های اول را به ترتیب انتخاب کرده و وارد صفحات مربوطه می‌شوید و پس از بازدید از ۲ تا ۳ صفحه، پاسخ خود را دریافت کرده و خارج می‌شوید. طبق تحقیقات انجام‌شده، درصد بازدید کاربران از گزینه اول ۳۴/۲٪، گزینه دوم ۱۷/۱٪، گزینه سوم ۱۱/۴٪ و از گزینه پنجم به بعد کمتر از ۱۰٪ است.
اگر صفحه نتایج را به سمت پایین پیمایش کنید متوجّه خواهید شد صفحهٔ حاضر فقط صفحهٔ اول نتایج بوده است و تعداد بسیار زیادی از صفحات که شماره‌گذاری شده‌اند وجود دارند. این به این معنی‌ست که موتور جستجو تعداد بسیار زیادی صفحه وب را مرتبط با عبارت جستجوشدهٔ شما پیدا کرده است.

در اینجا دو نکتهٔ مهم وجود دارد. اول اینکه موتور جستجو با وجود اینکه نتایج متعددی را از سراسر وب پیدا می‌کند، این نتایج را با استفاده از الگوریتم‌های پیچیده و هوشمند خود مرتّب کرده و آن‌ها به ترتیب بیشترین ارتباط و بهترین انتخاب متناسب با هدف کاربر به او نمایش می‌دهد. دوم اینکه کاربر معمولاً به بازدید از گزینه‌های اول بسنده کرده و پاسخ خود را از آن‌ها دریافت کرده و دیگر از گزینه‌های بعدی بازدید نمی‌کند. با توجّه به مطالب گفته‌شده مشخّص است، گزینه‌هایی که جایگاه بالاتر را به خود اختصاص می‌دهند از اهمیت و مزایای زیادی برخوردارند. فرض کنید شما صاحب یک سایت فروشگاهی می‌باشید. با در نظر گرفتن این اهمیت، تخمین بزنید گرفتن رتبه‌های بالا در صفحه نتایج موتور جستجو چقدر می‌تواند برای شما سودآفرین باشد و سئو دقیقاً همین است.
سئو یا بهینه‌سازی برای موتورهای جستجو یعنی تلاش برای بهینه‌سازی وبسایت به طوری که بتواند با اصول موتور جستجو همخوانی داشته و رتبهٔ بالاتری در صفحه نتایج کسب نماید.



Introduction to SEO

Following the previous article, published in the previous issue of the journal, in which the field of SEO was mentioned as a sub-branch of digital marketing, we will introduce the field of SEO in much more details in this article, and will point out how important it is.

Let’s start with an example. Suppose you want to know a bit about the properties of borage, so you go to the vast, endless library of Google, which is a search engine. You type the phrase you want to know about, and the results will be shown to you. These results are displayed as a list of options, each representing a web page. If you run this example in practice, you will most likely select a few of the first options and visit the pages. You possibly get what you wanted after visiting 2 or 3 pages, and then will exit. According to research, the percentage of users visiting the first option is %34.2, the second option is %17.1, the third option is %11.4 and from the fifth option onwards is less than %10.

If you scroll down the results page, you will notice that the present page is only the first page of the results and there are plenty of numbered pages. This means that the search engine has found a large number of web pages related to your searched term.

So we can point to two notable facts. First, the search engine sorts the various results it has found from all over the web as the most relevant and most fitted to the user›s purpose, using its sophisticated and intelligent algorithms. Second, the user usually visits the first options and gets what he needed, and does not visit the next options.

Given the above, it is obvious that the options occupying higher positions, are of great importance and benefits. Suppose you own a website of ecommerce. With that in mind, just think about the profit that you can earn because of higher rankings of search engine results page, and that›s exactly what SEO is all about.

SEO - search engine optimization - means trying to optimize the website so that it complies with the principles of search engine and can get a high ranking on the results page.



یادداشت علمی

این یادداشت به دو زبان فارسی-انگلیسی نوشته شده است.

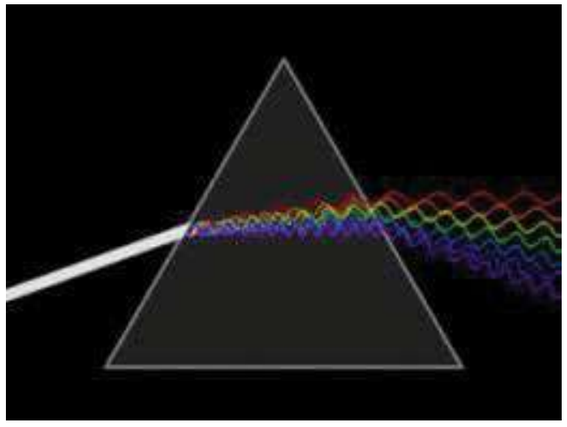
حقایقی جالب در مورد نور



سمیرا تقی‌زاده
دکتری مهندسی برق الکترونیک

نور، تابش الکترومغناطیسی است که توسّط چشم انسان قابل تشخیص می‌باشد. امواج الکترومغناطیسیِ زمانی شکل می‌گیرند که نوسانات متناوبی در میدان‌های الکتریکی و مغناطیسی وجود داشته باشد. وجود و ماهیت این امواج، اولین بار توسط دانشمند اسکاتلندی به نام «جیمز کلرک ماکسول» پیش‌بینی شد. او این رابطهٔ بین الکتریسیته و مغناطیس را به صورت معادلاتی ارائه کرد که اکنون «معادلات ماکسول» نامیده می‌شوند.

طبق معادلات ماکسول، میدان الکتریکی متغیّر با زمان باعث پدید آمدن میدان مغناطیسی متغیّر با زمان می‌شود و برعکس .سرعت انتشار امواج الکترومغناطیسی از معادلات ماکسول درست برابر با سرعت نور به دست آمد، بنابراین ماکسول نتیجه گرفت که نور هم باید نوعی موج الکترومغناطیسی باشد. تابش الکترومغناطیسی در طیف بسیار وسیعی از طول موج‌ها رخ می‌دهد. در قسمتی از تابش الکترومغناطیسی که به «نور» معروف است، طول موج، مشخص‌کنندهٔ رنگ تابش است. با تعیین رنگ، انرژی و طول موج می‌توان یک موج را نسبت به دیگر موج‌ها سنجید. در واقع، تابش الکترومغناطیسی طیفی طولانی از طول موج‌های بلند رادیویی تا طول موج‌های کوتاه پرتوی ایکس را شامل می‌شود. از میان این طیف طولانی چشم ما فقط آن دسته از امواج الکترومغناطیسی را که دارای طول موج تقریباً بین ۴۰۰ تا ۷۶۰ نانومتر هستند؛ حس می‌کند.



طبیعی‌ست که این مرزها تا حدّی نامعیّن هستند و بعضی از افراد می‌توانند امواجی را که قدری کوتاه‌ترند تا حدود ۳۷۰ نانومتر یا قدری بلندترند حدود ۸۰۰ نانومتر؛ ببینند. علّت این اختلال به ویژگی‌های چشم برمی‌گردد که حساسیتش نسبت به رنگ‌های مختلف متفاوت است، به همین علت، چشم قادر نیست دربارهٔ توزیع انرژی در طیف نظر صحیح بدهد. فرکانس کمتر از نور قرمز (طول موج بیشتر) را مادون قرمز (طول موج ۷۸۰ تا ۱۰۰۰ نانومتر) و فرکانس بیشتر از نور بنفش را ماورای بنفش یا UV می‌نامند (طول موج ۱۰۰ تا ۲۸۰ نانومتر).

سرعت امواج الکترومغناطیسی در خلاء، تابع طول موج نیست و برابر با مقدار ثابتی است که سرعت نور نامیده می‌شود. سرعت نور در خلاء یک ثابت فیزیکی بنیادی است و مقدار پذیرفته‌شدهٔ آن دقیقاً ۲۹۹،۷۹۲،۴۵۸ متر در ثانیه یا حدود ۱۸۶،۲۸۲ مایل در ثانیه است. نور با سریع‌ترین سرعتی که ستاره‌شناسان می‌توانند در جهان اندازه‌گیری کنند، حرکت می‌کند. اغلب گفته می‌شود که سرعت نور ثابت است و هیچ چیز نمی‌تواند سریعتر از سرعت نور حرکت کند. این موضوع صحیح نیست. در واقع نور با عبور از محیط‌های مختلف کُند می‌شود. به عنوان مثال، هنگامی که از طریق شیشه حرکت می‌کند، سرعت آن به حدود دو سوم سرعت خود در خلاء می‌رسد. حتی در هوا که تقریباً خلاء است، نور کمی کُند می‌شود. هنگام حرکت در فضا، با ابرهای گاز و گَرد و غبار و همچنین میدان‌های گرانشی روبه‌رو می‌شود و این‌ها می‌توانند سرعت را کمی تغییر دهند. ابرهای گاز و گرد و غبار نیز بخشی از نور را هنگام عبور از خود جذب می‌کنند.

مطالعهٔ نور که با عنوان اپتیک شناخته شده است، یکی از زمینه‌های مهم تحقیق در فیزیک مدرن است. از طریق حس بینایی، نور ابزار اولیهٔ درک جهان و برقراری ارتباط با آن است. نور خورشید زمین را گرم می‌کند، الگوهای آب و هوایی جهانی را هدایت می‌کند و فرایند پایدارکنندهٔ زندگی «فتوسنتز» را آغاز می‌کند. در بزرگترین مقیاس، برهم‌کنش‌های نور با ماده، به شکل‌گیری ساختار جهان کمک کرده است. در واقع، نور پنجره‌ای را در جهان از مقیاس‌های کیهان‌شناختی تا اتمی فراهم می‌کند. تقریباً تمام اطلاعات مربوط به بقیهٔ جهان به شکل تابش الکترومغناطیسی به زمین می‌رسد. با تفسیر این تشعشع، ستاره‌شناسان می‌توانند اولین فرازهای جهان را مورد بررسی قرار دهند، انبساط عمومی جهان را اندازه‌گیری کرده و ترکیب شیمیایی ستارگان و محیط بین ستاره‌ای را تعیین کنند.

«اَللهُ نُورُ السَّماواتِ والاَرض»



Interesting facts about light

Light electromagnetic radiation that can be detected by the human eye. Electromagnetic waves are formed when there are alternating oscillations in electric and magnetic fields. The existence and nature of these waves was first predicted by the Scottish scientist James Clerk Maxwell. He presented the relationship between electricity and magnetism, now called the «Maxwell equations.»

according to maxwell›s equations the time-variable electric field causes the creationofavariablemagneticfieldwith time and vice versa. The propagation rate of electromagnetic waves was obtained from Maxwell's equations exactly equal to the speed of light so Maxwell concluded that light must also be a kind of electromagnetic wave. Electromagnetic radiation occurs in a very wide range of wavelengths. In the part of electromagnetic radiation known as light, the wavelength determines the color of the radiation. By determining the color, energy, and wavelength, we can compare one wave with another. In fact, electromagnetic radiation covers a long range from long radio wavelengths to short X-ray wavelengths. Of this long spectrum, our eye senses only those electromagnetic waves that have a wavelength of approximately 400 to 760 nm.

Naturally, these boundaries are somewhat blurred, and some people can see waves that are slightly shorter, about 370 nanometers, or slightly longer, about 800 nanometers. The cause of this disorder is due to the characteristics of the eye that its sensitivity to various colors is different, therefore, the eye is not able to give a correct opinion about the distribution of energy in the spectrum. Frequency less than red light (longer wavelength) is called infrared (wavelength 780 to 1000 nm) and frequency higher than violet light is called ultraviolet or UV (wavelength 100 to 280 nm).

The speed of electromagnetic waves in a vacuum is not a function of wavelength and is equal to a constant value called the speed of light. The speed of light in a vacuum is a fundamental physical constant, and its accepted value of which is exactly 299,792,458 meters per second, or about 186,282 miles per second. Light moves through the universe at the fastest speed astronomers can measure. It is often stated that the speed of light is constant and that nothing can travel faster than the speed of light. This isn't *entirely* accurate. However, light actually slows down as it passes through different media. For instance, when it moves through glass, it slows down to about two-thirds of its speed

of photosynthesis. On the grandest scale, light's interactions with matter have helped shape the structure of the universe. Indeed, light provides a window on the universe, from cosmological to atomic scales. Almost all of the information about the rest of the universe reaches Earth in the form of electromagnetic radiation. By interpreting that radiation, astronomers can glimpse the earliest epochs of the universe, measure the general expansion of the universe, and determine the chemical composition of stars and the interstellar medium.

in a vacuum. Even in air, which is nearly a vacuum, light slows down slightly. As it moves through space, it encounters clouds of gas and dust, as well as gravitational fields, and those can change the speed a tiny bit. The clouds of gas and dust also absorb some of the light as it passes through. The study of light, known as optics, is an important area of research in modern physics. Through the sense of sight, light is a primary tool for perceiving the world and communicating within it. Light from the Sun warms the Earth, drives global weather patterns, and initiates the life-sustaining process



یادداشت علمی-داستانی

قسمت دوم
ادامه دارد...

ارتباط با روحِ یک کارآفرین



علی نظیری
دکتری حرفه‌ای کسب‌وکار

همکارم، برایمان دو لیوان شیر همراه کلوچه آورد. امیررضا گفت: «ممنون. من در چلهٔ غیرحیوانی هستم. نه می‌توانم شیر بخورم و نه کلوچه. لطفاً فقط برایم آب بیاورید».
آب آورده شد. امیررضا رو به من گفت: «کاملاً متوجّه قضیه شدم؛ ولی باز هم جای یک سوال باقی است که ارتباط با روحِ یک کارآفرین، چه تاثیری می‌تواند در روندِ رشدِ کسب‌وکارِ تو داشته باشد؛ حال آنکه ارواح، کاملاً از آینده بی‌خبرند. البته شایسته است که بدانی من به طور کامل قانع شدم که الگوسازی از روش و مسیر یک کارآفرین، کاملاً مفید است. اما با توجّه به اینکه روحِ کارآفرین، صرفاً در گذشته موفق بوده و شاید الگوبرداری از سیستم ارائه شده توسّطِ او، کار چندانِ عاقلانه‌ای نبوده و چنین‌می‌نماید که کاری عَبَث و بیهوده باشد و ذاتِ قدسیِ تو هم که مبرّاَ از عبث و بیهودگی است. آیا در این شرایط اَبَربحرانی که دلار هم، چنین نوساناتی را تجربه کرده، استفاده از یک سیستمِ قدیمی می تواند کارساز باشد؟»
قندی از داخلَ قندان برداشتم و سر امیررضا را نشانه رفته و پرتاب کردم. وه! عجب پرتابی! گلولهٔ قندی درست به سرش اصابت کرد.
خندید و گفت: «بچه‌جان! مگر من با تو شوخی کردم که قند به سمتِ من پرت می‌کنی؟! آخر تو کِی میخواهی بزرگ شوی؟»
گفتم: «یا شیخ! مرا ملامت نکن که اولاً نادِم و پشیمانم. درثانی، پاسخ سوالِ تو، همین قند بود که به سویت پرتاب کردم. سرت به سلامت. شایسته و بایسته بود که کلوخی به سرت پرت می‌کردم.»
گفت: «چرا؟ ماجرا چیست؟»
گفتم: «مگر ماجرایِ پرتابِ کلوخ‌سنگِ بهلول را نشنیده‌ای؟»
گفت: «نشنیده‌ام. اگر بگویید، می‌شنویم و مستفید و مستفیض می‌گردیم و پند می‌گیریم».
گفتم«هم‌اکنون بازگویم از برایت تا مس وجودت را به کیمیای این حکایت، طلا سازی».
نامش «داستان کلوخ زدن بهلول و چهار اشتباه دانشمند» است:
روزی بهلول از مجلس درس یکی از دانشمندان و عالمانِ عصرِ خود گذر می‌کرد. او را مشغول تدریس دید و شنید که او به شاگردانش می‌گفت: «حضرت جعفر صادق علیه‌السلام مطالبی می‌گوید که من آن‌ها را نمی‌پسندم. اول آنکه شیطان، در آتشِ جهنّم، معذّب خواهد شد؛ در صورتی که شیطان، از آتش خلق شده و چگونه ممکن است به واسطهٔ آتش، عذاب شود. دوم آنکه خدا را نمی‌توان دید و حال اینکه خداوند موجود است و چیزی که هستی و وجود دارد، چگونه ممکن است دیده نشود؟ سوم آنکه ایشان می‌گویند فاعل و به‌جای‌آورندهٔ اعمال، خودِ بنی‌آدم هستند، در صورتی

که اعمالِ بندگان، به موجبِ شواهد، از جانبِ خداست نه از ناحیهٔ بندگان. بندگان را اختیاری نیست و هرچه هست ارادهٔ حضرت سبحان است چنانکه در قرآن، صراحتاً آمده است «لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ اِلّا بِالله». چهارم آنکه می‌گوید مشروب حرام است».
سوالی دارم؟ ای مردم! مگر خرما، حلال نیست که هست. آب مگر حلال نیست که حلال است. اما چگونه است که اگر این دو را قاطی کرده و جلوی خورشید بگذاریم، حرام می‌شود؟
بهلول، همین که این کلمات را شنید کلوخی برداشت و به‌سوی آن دانشمند پرت کرده و گریخت. اتفاقاً کلوخ بر پیشانی او برخورد کرد و پیشانی او را کوفته و زخمی نمود. آن دانشمند و شاگردانش از پیِ بهلول دویدند و او را گرفته و پیشِ خلیفهٔ وقت (هارون) بردند.
بهلول پرسید: «از طرف من به شما چه ستمی شده است؟»
دانشمند گفت: «کلوخی که به سرم بی‌دلیل پرت کردی، سرم را آزرده است»
بهلول پرسید: «آیا می‌توانی آن درد را نشان بدهی؟»
جواب داد: «مگر درد را می‌توان نشان داد؟»
بهلول گفت: «اگر به‌حقیقت، دردی در سر تو موجود است چرا از نشان‌دادنِ آن عاجزی و آیا تو خود نمی‌گفتی هر چه در عالَمِ هستی وجود دارد، قابل دیدن است؛ حتی خدا؟!
از منظرِ دیگر، مگر تو از خاک آفریده نشده‌ای و عقیده نداری که هیچ چیز به هم‌جنسِ خود عذاب نمی‌شود و آزرده نمی‌گردد؟ آن کلوخ هم از خاک بود پس بنابه عقیدهٔ تو، نبایستی آن کلوخ، تو را آزرده‌خاطر ساخته باشد.
از این‌ها گذشته. مگر تو در کلاس درس نمی‌گفتی که هر فعلی از بندگان صادر شود، درحقیقت، فاعلِ آن فعل و کار، خداوند است و بندگان را تقصیر نیست، چون از روی جبر و اجبار، آن کار را انجام دهند؟ پس این کلوخ هم از طرف خداوند بر سر تو وارد شده و مرا تقصیری نیست چون جبر بود و اختیاری بر آن نداشتم.
دیگر آنکه گفتی آب و خرما و خورشید حلال. پس چرا امتزاجِ آن‌ها حرام است؟
من هم می‌گویم که آب که به تنهایی به سرت بخورد که به درد نمی‌آورد.
خاک هم به تنهایی به سرت بخورد به درد نمی‌آورد. حال چه می‌شود که وقتی آب و خاک را قاطی کرده و جلوی آفتاب بگذاری تا خشک شود و کلوخ گردد، سرت را به درد می‌آورد؟»
آن دانشمند فهمید که بهلول با یک کلوخ، چهار غلط و اشتباه او را فاش کرده است. در این هنگام، هارون‌الرّشید خندید و او را مرخص نمود.
خندیدم و رو به امیررضا گفتم که حکایت تو نیز چنین است. به سری که مستحق کلوخ‌سنگ



بود، به قندی اکتفاء نمودی.
امیررضا گفت: «مگر من چه پرسیدم که سرم مستوجب آتش گلولهٔ سربی قند تو باشد؟؟؟!!!»
خندیدم و گفتم پس بشنو: آیا با وجود این همه پیشرفت در علم، از اهمیت علمِ ریاضی کاسته شده است؟
اتفاقاً هر چقدر هم که علم پیشرفت می‌کند، بر اهمیت ریاضی افزوده می‌گردد و درضمن، هرگز قوانین ریاضی نیز کهنه نمی‌شوند. ممکن است برای ضرب‌کردن، روش‌های مختلفِ جدید و سریعی مثل روشِ ضربِ سریع تراختنبرگ، کشف و ابداع گردد ولی همواره دو دو تا چهار تا هست و این یک قانونِ لایتغیّر است.
مثال دوم هم در مورد دین الهی است. خود تو با اینکه تحصیل‌کرده‌ای چرا هنوز خداشناس و خداپرستی؟ تازه تو هم که پا از احکامِ شریعت فراتر نهاده‌ای تا با توسّل به معرفت و فضل و رحمت و لطف حق، به حقیقت برسی.
پاسخ این است که صد البته خود بهتر از من می‌دانی.
چون‌که فطرت انسان‌ها در طول اعصار، ثابت است و هرگز رنگ کهنگی بر سیمای نورانی‌اش نمی‌نشیند و گذشتِ زمان هم از ارزش و اعتبار آن نمی‌کاهد. چرا که کهنگی، در مورد موضوعاتی پدیدار می‌شود که خواستهٔ فطری انسان نباشد. قوانین و رسومی که در جوامع مختلف به‌وجود می‌آیند در صورتی که برآمده و برخاسته از سرشت و ذات و فطرت انسانی نباشند، با گذشت زمان به باد فراموشی سپرده می‌شوند؛ اما قانون‌هایی که از فطرت انسان بجوشند و پاسخگوی نیازهای اصیل فطری او باشند، هرگز با سپری‌شدنِ زمان، غبار کهنگی بر روی آن ننشیند. به‌عنوان مثال، آیا می‌توان تصوّر نمود که روزی، جوانمردی و عدالت‌طلبی و حقیقت‌جویی و پاکی و صداقت و امانت، در نظر آدمی، بی‌ارزش شود؟
به همین دلیل است که دین آسمانی و آموزه‌های آن به دلیل انطباقشان بر فطرت، با گذشت قرن‌ها، کهنه و فرسوده نگردیده و از ارزش آن‌کاسته نمی‌شود.
امیررضا با حالتی مبهوت به من نگاه کرد و گفت: اگر نمی‌شناختمت می‌پنداشتم که مرا به مسخره گرفته‌ای. تو که این‌همه می‌دانی و لالایی بلدی، چرا برای خودت نمی‌خوانی؟!
واقعاً جواب هر سوالی را موشکافانه پاسخ می‌گویی. آخر تو را چه نیاز است به ارتباط با روح کارآفرین!
گفتم: قسم به خدایی که جانم در قبضهٔ قدرت لایزالی اوست، نیاز دارم.
خندید و گفت: ده بر هیچ به نفع تو. دقیقاً الان فهمیدم که چرا قند را به سرم کوبیدی. تو هم شدی بهلول زمان.
صدای ملکوتی اذان هردوی ما را مست کرد. قیام کرده و آمادهٔ اقامهٔ نماز شدیم. از امیررضا اجازه خواستم تا نمازم را به وی بسپارم و به او اقتدا کنم. با هزار تعارف و مکافات بالاخره قبول کرد. یک نمازِ جماعتِ باحالِ دونفره به‌جا آوردیم. پس از نماز، امیررضا گفت علی‌جان؛ هنوز سوالم را کامل جواب ندادی برادر.
گفتم: می‌دانم. چشم. الان پاسخ می‌گویم. به همکارم سپردم که بساط یک نهار غیرگوشتی و غیرحیوانی برای من و دوستم مهیّا کند.
امیررضا رو به من کرد و گفت: فقط لطفاً قندان را دورتر و در جایی غیرقابل‌دسترس بگذار که دوباره در آماج حملات موشکی سنگین توپخانهٔ تو قرار نگیرم. این‌دفعه چشمم را نشانه می‌روی و کورم می‌کنی.
خندیدم و گفتم: نگران نباش. فعلاً آتش‌بس است و کاملاً در امن و امانی. جایی‌که جنگ نرم هست چه نیازی است به جنگ سخت؟!
گفت: خدا کند این‌گونه باشد و زیر حرفت نزنی و بر پیمان صلح، باقی بمانی.
خندیدم و گفتم: مشابه این افتِ ارزشِ پولِ ملّی، در خود تاریخ ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۷۱ میلادی معادل ۱۳۵۰ هجری شمسی، اتفاق افتاد. در آن سال، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، یعنی نیکسون، از استاندارد و قانون طلا و پول ملّی، تبعیت نکرد. در آن سال، به دلیل چاپ بدون پشتوانهٔ دلار به دلیل وجود و بروز مشکلات عدیدهٔ مالی، به‌جای یافتن راه‌حل صحیح، دلار آمریکا نابود شد و این مساله، یکی از بزرگ‌ترین تغییرات مالی در سراسر دنیا بود که قوانین پول را در جهان تغییر داد. یک سیاستِ اقتصادی غلط و ضعیف.
این سیاست پولی نیکسون یعنی چاپ پول مشکوک، یکی از دلایل بدهکار شدنِ بیشتر مردم آمریکا بود. بنابراین پس‌اندازکننده‌ها بازنده شدند و بدهکاران، برنده. به‌خاطر تغییر سیاست پولی

در آن سال، قیمت مسکن که به‌عنوان قدرتِ خریدِ دلار بالا رفته بود، سقوط کرد. بازارهایِ سهام پیشرفت کردند. چون سرمایه‌گذاران در جست‌وجوی سرپناه‌هایِ امن‌تری برای دلارهایشان بودند. اقتصاددانان، نام این وضعیتِ نابسامان را «تورّم» گذاشته‌اند. این‌امر باعث می‌شود صاحب‌خانه‌ها، احساسِ امنیتِ بیشتری کنند. چون در ظاهر، ارزش خانه‌هایشان بالا می‌رود. فی‌الواقع، قدرت خرید دلار، با بالا رفتنِ ثروت خالصِ صاحب‌خانه‌ها کاهش می‌یابد اما افزایشِ بهایِ مسکن و کاهشِ حقوق و دستمزدها، خریدِ خانه را برای جوانان، بیش از پیش، سخت‌تر می‌سازد و اگر جوان‌ها قبول نکنند که قوانینِ بازیِ پول تغییر کرده است با تداومِ کاهشِ ارزشِ پولِ درگردشِ ایالاتِ متحدهٔ آمریکا، وضعِ مالی‌شان بدتر از والدین‌شان خواهد شد.

در آن زمان، شکلِ جدیدی از سرمایه‌داری ظهور کرد. مطابق قوانینِ قدیمی سرمایه‌داری، پس‌انداز کردنِ پول، کاری بس هوشمندانه بود. اما در نظام سرمایه‌داری جدیدی که کلید آن در سال ۱۹۷۱ میلادی زده شد، پس‌اندازِ پولِ درگردش، حماقتِ محض بوده و نوعی خودکشیِ مالی، به حساب می‌آمد.

بله در آن برهه و از آن زمان به بعد، دیگر، راکد نگه‌داشتن پولِ درگردش، دیوانگی است.

این کارِ دولتِ نیکسون در آمریکا، مشابه چاپِ اسکناسِ بدون پشتوانه، بعد از جنگ جهانی اول بود. دولتِ آلمان، به امیدِ پرداخت بدهی‌های مالی‌اش، دست به چنین کارِ احمقانه‌ای زد. تورّم به حد انفجار رسید و طبقهٔ متوسط آلمان، پس‌اندازهایشان را از دست دادند و در سال ۱۹۳۳ میلادی، مردم مأیوس و درمانده و ورشکستهٔ آلمان، به امید حلِ مشکلات مالی‌شان، دست به انتخابِ آدولف هیتلر زدند که جهانی را به هم ریخت.

تغییرِ دوم در نظامِ قوانینِ پولیِ آمریکا در سال ۱۹۷۴ رخ داد. قبل از این سال، دولت آمریکا، حقوقِ بازنشستگی مادام‌العمر را برای فردِ بازنشسته، تعهّد کرده بود که نامش طرح DB بود. اما بعد از سال ۱۹۷۴، نوع جدید طرح مقرری ظهور کرد که حق بازنشستگی مشخّص نام داشت که DC نامیده می‌شود. در طرح DC هیچ‌گونه تعهّدی برای پرداختِ مقرریِ مادام‌العمر، وجود ندارد و بازنشسته، فقط چیزی را پس می‌گیرد که خود یا کارفرمایش، پرداخت کرده باشند و اگر پرداختی وجود نداشته باشد، هیچ مقرّری وجود نخواهد داشت. طیّ آماری که پس از تصویب این طرح از مردم امریکا به عمل آمد، دیگر بزرگ‌ترین ترس و تهدید آمریکا، تروریسم نبود، بلکه ترس از تمام‌شدنِ پول در دورانِ بازنشستگی بود و باید گفت که وجود و بروز چنین ترسی در هر جامعه‌ای که ایران را نیز شامل می‌شود، کاملاً موجّه است.

سیستمِ آموزشی آمریکا، ملّتِ خود را به دانشِ مالیِ موردِ نیاز برای سرمایه‌گذاریِ موفق برای دورانِ بازنشستگی، مجهّز نکرده و چون سیستمِ آموزش و پرورشِ ایران هم که خود نمونهٔ کپی‌برداری شده از جوامع غرب، به‌خصوص، آمریکاست، متأسفانه چنین تدابیر و آموزش‌هایی را به ملّتِ خود، یاد نداده است.

امیررضا با حالتی نگران پرسید: به‌راستی این بحرانِ پولی در آمریکا بالاخره به کجا رسید؟

گفتم امیررضا! به جاهای بسیار باریک کشیده و لحظه به لحظه هم بدتر شد.

امیررضا با حالتی فریادگونه پرسید؟ به کجا؟ به کجا؟ اگر سیستمِ پولیِ آمریکا که اَبَرقدرت است و دارای یک نظام کاپیتالیستی و امپریالیستی است، چنین بحران‌زده باشد پس وای به حالِ ما.

گفتم: آری. این‌چنین است برادر. فقدانِ آیندهٔ مالیِ مطمئن، منجر به ایجاد تأمین اجتماعی و نیز خدمات درمانی و تورهای تأمینی دولت، برای حلِ مشکلات مالیِ آن دسته از مردمی می‌شود که نمی‌دانند چگونه مشکلات‌شان را حل کنند. متأسّفانه هر دو طرحِ فوق در آمریکا، در حالِ حاضر، ورشکسته‌اند. خدماتِ درمانی آمریکا، همین اکنون هم در خط قرمز است و تأمینِ اجتماعی هم، به‌زودی به خط قرمز خواهد رسید. در سال ۲۰۰۸ اولین گروه از ۷۸میلیون کودک، به سنِّ بازنشستگی رسیدند و بیشترِ آن‌ها، درآمد بازنشستگی کافی برای ادامهٔ زندگی ندارند. به گفتهٔ دولتِ آمریکا، تعهّداتِ سازمانِ تأمینِ اجتماعی، تقریباً ۱۰ تریلیون دلار و تعهّداتِ سازمانِ خدمات درمانی، ۶۴ تریلیون دلار است؛ اگر این ارقام درست باشد، بدین معنی





است که ۷۴ تریلیون دلار بدهی به بازنشسته‌ها، بیشتر از پول موجود در بازارِ سهامِ کلِّ دنیاست و این مشکل بزرگی است که حلِّ آن، نیاز به هوش مالی بالایی دارد. ریختنِ پول بیشتر، مشکل را بدتر خواهد کرد. حتی ممکن است کلِّ سیستم پول مشکوک (دلار بی‌پشتوانه) را از هم بپاشد و ارزشِ واقعیِ دلار را به صفر نزدیک‌تر سازد.

امیررضا گفت: مردم بدبختِ دنیا چرا باید تاوانِ ندانم‌کاری‌ها و بی‌عرضگی‌های دولت‌مردان خود را بدهند؟ مگر چه گناهی کرده‌اند؟ بایّ ذنبٍ قُتِلَت؟

پس با این حساب، باید فکری به حالِ خود کنیم. از فردا باید آستین‌ها را بالا زده و وارد عمل شویم. من تا حالا از اقتصادِ آمریکا، برای خودم غولی ساخته بودم که هیمنه‌اش را هیچ‌قدرتی به غیر از خدا نمی‌توانست بشکند. ولی با این اوصافی که می‌گویی و این آمار دقیق که تو ارائه می‌دهی و می‌دانم که بدون تحقیق هم چیزی را مطرح نمی‌کنی، وای به حال کشورهایی چون کشور ما ایران.

پس باید از فردا سخت کار کنیم، قناعت کنیم و پول‌هایمان را جمع و پس‌اندازکرده و به‌صورت بلندمدت در بانک بگذاریم و سود علی‌الحساب را بگیریم و در شرکت‌های سرمایه‌گذاریِ مطمئن و بورس به‌صورتِ بلندمدت سرمایه‌گذاری کنیم. به هر طریقی خود را به آب و آتش بزنیم و به فکر خرید مسکن باشیم تا بتوانیم در این گیر و دار، دوام بیاوریم. پس فقط باید کار کرد و کار کرد.

گفتم: اتفاقاً باید درست عکسِ روشِ تو عمل کرد. قوانین جدید پول و سرمایه‌گذاری و کارکردن، در سال ۱۹۷۱ و ۱۹۷۴ نه تنها در ایالات متحده تغییر کرد بلکه در کل جهان نیز عوض شد. به‌خاطرِ این تغییرات است که قوانین و روش‌های قدیمی دیگر کارآیی خود را از دست داده و کاملا بی‌مصرف و کهنه و منسوخ شده‌اند. اتفاقا یکی از دلایلی که مردم جهان و مردم عزیز کشورمان، از نظرِ مالی به‌شدت درگیر هستند و همیشه هشت‌شان گرو نه‌شان است، این است که براساسِ قوانین و روش‌های قدیمی عمل می‌کنند. سخت کار کردن، پس‌انداز کردن، زیر بار بدهی نرفتن، سرمایه‌گذاریِ طولانی‌مدت در یک سهام و خریدن طلا و نظیر این‌ها، نه‌تنها دردی را دوا نخواهد کرد، بلکه باعث فقیرترشدنِ مردم نیز خواهد شد. چون ارزشِ پول، لحظه به لحظه، سقوط می‌کند و این وضع درست هم نخواهد شد. چون اصلاً دولت‌مردان به فکرِ اصلاحِ اوضاع هم نیستند. بگذار برایت مثالی بزنم. خودت بهتر می‌دانی که انتخابات در آمریکا به‌صورتِ حزبی است. اکثر مردم خیال می‌کنند که جمهوری‌خواهان، بهتر از دموکرات‌ها هستند. ولی درواقع چنین نیست و هر دو حزب، سر و ته یک کرباس هستند. دقیقاً مثل اصولگراها و اصلاح‌طلب‌ها در ایران. جمهوری‌خواهان در آمریکا می‌گویند: «دموکرات‌ها مالیات می‌گیرند و خرج می‌کنند.» از طرفِ دیگر، جمهوری‌خواهان هم قرض می‌گیرند و خرج می‌کنند. نتیجه چه می‌شود؟ نتیجهٔ عملکردِ هر دو حزبِ سیاسی، افزایشِ بدهی‌هایِ طولانی‌مدتِ ملّی است و این بدهی‌ها، به‌شکلِ مالیات‌های بیشتر و سنگین‌تر، به نسل‌های جدید در آینده، تحمیل خواهد شد.

روزولت و جانسون دو رئیس‌جمهورِ دموکرات بودند که با ایجادِ ساختارِ تأمین اجتماعی و خدماتِ درمانی تحسین شده‌اند. دو تا از ناموفق‌ترین و گران‌ترین و فاجعه‌آمیزترین طرح‌ها در طول تاریخِ دنیا.

شایان ذکر است که ایالات متحدهٔ آمریکا، در زمانِ ریاست‌جمهوریِ آیزنهاور، بزرگ‌ترین وام‌دهندهٔ دنیا بود و ملت و دولتِ آمریکا، ثروتمند بودند.

امّا از وقتی ریچارد نیکسونِ جمهوری‌خواه، قدرت را در دست گرفت، همه چیز عوض شد. همان‌طور که قبلاً هم عرض کردم قوانین پولی آمریکا تغییر کرد. ریچارد، در سال ۱۹۷۱ آمریکا را از استاندارد طلا خارج نمود که باعث شد دلار از پولِ واقعی، به پولِ درگردش، تبدیل شود. به دستورِ نیکسون، تا جایی که لازم بود، پولِ بدونِ پشتوانه چاپ شد تا مشکلات مالی آمریکا را حل کنند. اما حبابی بزرگ تشکیل گردید که هر لحظه در حالِ ترکیدن بود. درست مثل اینکه کسی، چک بی‌محل صادر نماید. یکی از دلایلِ شکاف بین ثروتمندان و مردمِ عادی این است که اکثریتِ قریب به اتفاقِ مردمِ عادی، با قوانینِ قدیمیِ پول، کار می‌کنند. بنابراین روزبه‌روز، ثروتمندان،

ثروتمندتر می‌شوند و فقرا هم فقیرتر. در سال ۱۹۸۰ هم، ریگان روی کار آمد. این رئیس‌جمهور تازه به دوران‌رسیده جمهوری‌خواه که بیشتر به یک بازیگر می‌مانست تا یک اقتصاددان، طرح اقتصادِ حمایتیِ «وودو» را ارائه و اجرا کرد. این طرح و سایر طرح‌های رونالد ریگان که سابقاً هنرپیشه بود، درحقیقت یک طرحِ منسوخ و باطل بود که اذعان می‌کرد «ما می‌توانیم مالیات‌ها را قطع کنیم و با قرض گرفتن، صورت‌حساب‌های دولت را بپردازیم». زهی خیال باطل.

وقتی هم که توماس گیل‌مور (یکی از اعضای شورای مشاورانِ اقتصادی ریگان) در نیمهٔ دههٔ ۱۹۸۰ متوجّه شد که آمریکا از آستانهٔ بدهکاری هم عبور کرده و وضعیتِ مالی دولت، بسیار فجیع است، ریگان به او اطمینان داد که جای هیچ‌گونه نگرانی نیست و می‌توان با اعمالِ فشار، با همه تسویه‌حساب کرد. به‌خاطر همین سیاست‌های بی‌اساس ریگان، بدهی دولت آمریکا در پایان حکومتِ وی، به ۲.۶ تریلیون دلار رسید.

امیررضا فریاد زد: واقعاً! حدود ۲.۵ تریلیون دلار بدهیِ یک ابرقدرت؟!

پس دیگر در پوشالی بودنِ قدرتِ ظاهری چنین ابرقدرتی نباید شک کرد. پس واقعاً یک قلدرِ به‌تمام معناست. گفتم بلهٔ متأسفانه.

امیررضا گفت علی زود بگو که رئیس‌جمهور بعد از ریگان که جورج‌بوش بود چه کرد؟ انگار تو به تاریخِ آمریکا بیش از تاریخِ ایران‌مان آشنا هستی.

گفتم به‌خاطر تحلیل‌های اقتصادی در حد خرد و کلان نیاز به چنین مطالعاتی داشتم وگرنه مرا چه به تاریخِ آمریکا!

امیررضا گفت: علی تو را به هرکه می‌پرستی ادامه بده. زود باش که واقعاً از شدّت تعجّب، نزدیک است ترکِ جان کنم.

گفتم: اگر با دانستنِ چنین مطالبی ترک جان نمایی، تو را ملامت و شماتت نخواهم کرد. چون خودم هنگام مطالعه و تحلیل‌های سیاست‌های اقتصادی جهان، چندین بار ترک جان کرده‌ام. به قولِ استادِ سخن، سعدی شیرازی: «در رفتنِ جان از بدن، گویند هر نوعی سخن / من خود به چشمِ خویشتن، دیدم که جانم می‌رود»

گفتم: جورج بوشِ پدر که معاون رئیس‌جمهور ریگان بود، بعد از به قدرت رسیدن، با درکِ این موضوع که بدهی ملی آمریکا به‌خاطرِ افتِ درامدِ دولتِ ناشی از قطعِ مالیات‌ها توسّط ریگان، شدیداً در حال انفجار است، وعده‌های انتخاباتی خود را به‌دروغ، چنین بیان می‌کرد: «به من‌اعتماد کنید، مالیاتِ جدیدی در کار نیست».

اما بعد از رویِ‌کارآمدن، مالیات‌ها را افزایش داد و این دروغِ شاخدار و احمقانهٔ او باعث شد که در دور دوم، انتخاب نشود.

بعد از بوش هم که بیل کلینتونِ از حزبِ دموکرات، وارد عرصهٔ قدرت شد. او وقتی وارد کاخ سفید شد، بعد از اینکه با مشکلاتِ غیراخلاقی‌اَش دست و پنجه نرم کرد و دچار مشکلات عدیده شد، با این ادّعای دروغین که بودجه را متعادل کرده و بدهی ملّی را افزایش نداده است، کاخِ سفید را ترک کرد. درحالیکه کاخ سفید را به سیاهی و تباهی کشانیده بود. او با احتسابِ دلارهای مالیاتی به‌عنوانِ درآمدِ تأمین اجتماعی و خدماتِ درمانی، به‌ظاهر بودجه را متعادل کرد. اما به‌جای اینکه پول را وارد تأمین اجتماعی نماید، آن را خرج کرد که البته احتمالاً کل بودجهٔ یک کشور را صرف خانم مونیکا لوینسکی که با وی رابطهٔ نامشروع داشت و او را به ورطهٔ رسوایی کشاند، می‌کرد که البته این حرفم صرفاً جنبهٔ طعنه‌آمیز دارد.

امیررضا گفتُ: پس هیچ فرقی ندارد کدام حزب سرِ کار بیاید. واقعا همهٔ این‌ها سر و ته یک کرباسند.

گفتم آری.

خندیدیم و برای مدتی کوتاه هر دو سکوت کردیم و به فکر فرو رفتیم.

امیررضا سکوت را شکست و گفت: همه فقط به نفع منافع شخصی یا حزبی خود تلاش می‌کنند و کسی به فکر مردم بیچاره نیست.

گفتم: دقیقاً. ما باید خود به فکر خودمان باشیم تا کلاً از هر دولتی در مورد سامان‌بخشیدن به وضع مالی کشور، بی‌نیاز گردیم.

فرقی نمی‌کند که کدام حزب به قدرت برسد. فرضاً در آمریکا اگر دموکرات‌ها سرِ کار بیایند، احتمال زیاد، مالیات خواهند گرفت و خرج خواهند کرد و اگر جمهوری‌خواهان هم بَا رأی مردمِ بدبخت، انتخاب شوند، یحتمل قرض خواهد گرفت و خرج خواهند کرد. نتیجه در هر دو حزب یکی است و آن هم «بدهیِ بیشتر» است. مشکلاتِ مالیِ بزرگ‌تر و مالیات‌های بیشتر. همهٔ این موارد هم با گرفتنِ پول از مردم بدبخت، فراهم خواهد شد. بخشی از مردم خودشان تأمین خواهد شد و بخشی هم از سایر ملل، در نتیجه جنگ با سایر کشورها مثل عراق و افغانستان و غیره، اخذ خواهد گردید.

باز هم لطیفه‌ای را برایت تعریف می‌کنم.

روزی یک سوسیالیست، جهتِ دعوت از یک کشاورز برای پیوستن به حزب سوسیالیستی محلّی برای مقابله با سرمایه‌داری، به خانهٔ وی می‌رود. کشاورز که اصلاً تفاوت بین سوسیالیسم و کاپیتالیسم را نمی‌دانست از او خواستِ مثالی برای تفاوت رفتار و سلوک سوسیالیست‌ها و سرمایه‌دارها بزند.

سوسیالیست گفت: فرضاً اگر تو یک گاو داشته باشی همهٔ اهالی روستا می‌توانند از شیر گاو تو بهره‌مند شوند. این یعنی شریک شدن در ثروتِ همه.

کشاورز گفت: وای چه خوب است.

سوسیالیست ادامه داد: و اگر یک گوسفند داشته باشی، همهٔ اهالی محل، در پشمش سهم دارند.

کشاورز گفت: به‌به، سوسیالیستی چه عالی است.

سوسیالیست که می‌پنداشت که کشاورز را پیرو سوسیالیسم کرده به هیجان آمده و مثال دیگری زد و گفت:

آری فوق‌العاده است و اگر چنانچه تو یک مرغ داشته باشی، همه در تخم‌مرغ آن، سهیم هستند.

کشاورز تا این را شنید با عصبانیت و خشم، فریاد زد: چه گفتی؟ وحشتناک است! از خانهٔ من برو بیرون و عقاید و ایده‌های سوسیالیستی خودت را برای خودت نگهدار و دیگر هرگز سراغ من نیا.

سوسیالیست با تعجب و ترس در حالی که لکنت زبان گرفته بود گفت: نمی‌فهمم. تو از ایدهٔ شریک شدن در شیر گاو و پشم گوسفند، خوشحال شدی، پس مشکل تو با شریک شدن در تخم‌مرغ چیست؟

کشاورز با عصبانیتی وصف‌ناپذیر پاسخ داد: چون من گاو و گوسفند ندارم، اما مرغ دارم.

امیررضا! می‌بینی؟ همه موافق هستند که باید در ثروت، سهیم و شریک باشند اما تا زمانی‌که آن ثروت، ثروتِ خودشان نباشد. یعنی همه می‌خواهند با ثروتِ دیگران سوسیالیسم باشند نه با ثروتِ خودشان.

امیررضا قاه‌قاه خندید و گفت: پس در این‌گیر و دار، چه باید کرد؟

گفتم: چیزهایی می‌دانم اما کافی نیست و این مطلب، دقیقاً پرسشی است که می‌خواهم از روحِ یک کارآفرین داشته باشم... .

منابع و مآخذ:

۱. لیبرالیسم مدرن و افول آمریکا، پروفسور رابرت.اچ.بورک
۲. ماهنامه علوم انسانی حقوق و اقتصاد، شماره ۴ انتشار آذرماه ۱۳۹۳
۳. کتاب امنیت بین‌الملل، علی عبدالله خانی
۴. اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی (تجانس‌ها و تعارض‌ها)، فردریک لیست
۵. پدر پولدار و پدر فقیر، رابرت کیوساکی
۶. سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ، دکتر محمد لعل علیزاده
۷. سیر اندیشه اقتصادی، دکتر باقر قدیری اصل
۸. اقتصاد ما، محمدباقر صدر
۹. هوش مالی، رابرت کیوساکی



مهارت‌های یادگیری



خلیل فرجی
کارشناسی مدیریت دولتی

حتماً همه زمان مدرسه را به خاطر دارید که مجبور به حفظ کلّی مطلب در شب امتحان بودیم و همه هم به دنبال ترفندهای شب امتحان می‌گشتیم تا بتوانیم بهترین نمره را بگیریم. همه چیز به ما توصیه می‌شد. از حفظ شعر و استفاده از گیاهان دارویی برای تقویت حافظه گرفته تا گشتن دنبال کتاب آموزش تندخوانی و دعاهای مامان بزرگ. به مدرسه هم که وارد می‌شدیم کلّی از همکلاسی‌هایمان را می‌دیدیم که هرکدام به روش متفاوتی در حال دوره کردن و به خاطر سپردن نکات مهم درسی بودند و همه ادعا می‌کردند که بهترین روش‌های یادگیری و حفظ سریع مطالب را می‌دانند و البته خیلی وقت‌ها عصبانی از این که چرا هرچه می‌خوانند یاد نمی‌گیرند و مشکل از سختی درس است!

ولی واقعیت اینجاست که هیچ چیز سختی در دنیا وجود ندارد و فقط با دانستن چند تا راهکار ساده شما به راحتی می‌توانید هر چیزی را که به آن علاقه دارید یاد بگیرید. پس دیگر دنبال جواب سوالاتی از قبیل: «برای تقویت حافظه چه بخوریم» ، «روش‌های تقویت حافظه» و «ترفندهای شب امتحان» نباشید چون سوال شما با داشتن کمی اطلاعات راجع به شناخت انواع حافظه به راحتی پاسخ داده می‌شود. مطلب امروز مربوط به روش‌های یادگیری در بین افراد مختلف است و در شماره‌های آینده در خصوص عملکرد حافظه و تقویت آن و تمرکز برای شما خواهیم نوشت.

بسیاری از روانشناسان یادگیری در رابطه با این موضوع تحقیقات زیادی را انجام دادند که نتیجهٔ این تحقیقات، جواب سوال بسیاری از دانش‌آموزان، دانشجویان و اولیا را در رابطه با یادگیری و استعدادهای هر فرد پاسخگو هست. تیپ‌های متفاوتی از دانش‌آموزان و دانشجویان وجود دارند که **طبق تئوری وارک** به چهار گروه تقسیم می‌شوند که در ادامه به بررسی هر گروه به صورت مجزّا می‌پردازیم:

مدل VAK / VARK نیل فلمینگ

نظریهٔ وارک VARK مهم‌ترین و معروف‌ترین مدل برای سبک‌های یادگیری به شمار می‌رود.

این مدل یادگیری را به ۴ دسته تقسیم می‌کند که عبارتند از:

- یادگیری دیداری (V)
- یادگیری شنیداری (A)
- یادگیری با خواندن/ نوشتن (R)
- یادگیری حرکتی (K)

بعد از اینکه بهترین روش‌های یادگیری را به شما معرفی کردیم، قصد داریم در این مقاله شما را با ۴ مورد اصل از انواع سبک‌های یادگیری آشنا کنیم که آگاهی از آن‌ها می‌تواند زندگی شما را تغییر دهد.

۱- سبک یادگیری دیداری (visual)

اولین دسته از سبک‌های یادگیری را افرادی تشکیل می‌دهند که از طریق تصاویر مطالب را بهتر فرا می‌گیرند. این دسته از افراد علاقهٔ بیشتری به نمودارها، جداول و عکس‌ها دارند. افرادی که دارای یادگیری دیداری هستند معمولا از راه نگاه کردن مطالب را بهتر یاد می‌گیرند. تماشای ویدیوهای مربوط به دروس در یوتیوب و سایت‌هایی از این دست، معمولا برای این افراد خوشایندتر از مطالعهٔ متن کتاب است.

دانشجویان بصری تندتند صحبت می‌کنند و بر روی کلمات خود دقّت کافی ندارند. آن‌ها بی‌صبر و حوصله هستد و تمایل به قطع کردن حرف دیگران دارند. آن‌ها بیشتر از کلمات و جملات مرتبط با تصاویر استفاده می‌کنند و با دیدن، بهتر یاد می‌گیرند و به حافظه می‌سپارند.

برای اینکه بتوانید از این ویژگی مغز خود به خوبی استفاده کنید، چند راهکار به شما پیشنهاد می‌کنیم.

اول اینکه حتما سعی کنید از ابزارهایی مثل **نقشه‌کشی ذهنی** بهره ببرید. نقشه‌های ذهنی به دلیل شکل تصویری خود برای شما جذاب خواهند بود. علاوه بر آن به کمک **نقشه کشی ذهنی** شما می‌توانید حجم زیادی از مطالب را در یک نمودار کوچک خلاصه کنید. دسته‌بندی مطالب برای مرور دوبارهٔ آن‌ها به ما کمک خواهد کرد. حال اگر آماده‌اید به سراغ دومین مورد از سبک‌های یادگیری برویم.

۲- سبک یادگیری شنیداری (auditory)

دومین دسته از افراد، کسانی هستند که از طریق گوش، مطالب را بهتر یاد می‌گیرند. حتماً خیلی وقت‌ها متوجّه شدید که بعضی از دوستان شما با بلند خواندن درس یا حتی قافیه دادن به آن، بهتر یاد می‌گیرند که البته این معمولاً برای اطرافیان بسیار آزاردهنده است.

پس می‌توان گفت سبک یادگیری آن‌ها، یادگیری شنیداری است. همهٔ ما هم قطعاً این افراد را در اطراف خود دیده‌ایم (شاید اصلا خودمان یکی از آن‌ها باشیم). این دسته از افراد معمولاً بیشتر مطالب را سر کلاس و در هنگام تدریس معلم یاد می‌گیرند. همچنین آن‌ها زمانی که در یک کنفرانس هم شرکت می‌کنند، بیشتر مطلب آن را به خاطر می‌سپارند.

برای مثال من، زمان تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد، معمولاً جلسات کلاس را ضبط می‌کردم. در حالی که بیشتر همکلاسی‌ها در حال یادداشت‌برداری بودند، من به دقت به تدریس استاد گوش می‌کردم. اما در عوض بعداً با گوش کردن دوباره به صدای ضبط شده، تمام مطالب لازم را یادداشت می‌کردم. این کار به من کمک کرد تا به خوبی از پس امتحانات بربیایم و نتیجهٔ دلخواه خود را بگیرم.

یکی از روش‌های دیگری که می‌تواند به افرادی که یادگیری شنوایی دارند کمک کند، گوش کردن به پادکست‌هاست. پادکست‌های آموزشی به شما کمک خواهند کرد تا مطالب را به خوبی و بدون هیچ زحمتی به خاطر بسپارید. البته اگر از سبک یادگیری شما شنیداری است!

۳- سبک یادگیری نوشتاری (reading/writing)

دسته سوم افرادی هستند که سبک یادگیری غالبشان یادگیری نوشتاری است. به جای دیدن تصاویر یا شنیدن داستان دوست دارند تا متن کتاب را بخوانند. افراد این گروه با امتحان‌های کتبی احساس راحتی بسیار بیشتری می‌کنند. این دسته از دانشجویان همیشه بهترین روش‌های تندخوانی و تقویت حافظه را با استفاده از متن بلد هستند.



این دسته معمولاً در بین سایر دانش‌آموزان/دانشجویان به خرخون معروفند. این دسته از افراد معمولاً مطالب را به کمک خواندن و نوشتن یاد می‌گیرند. به همین دلیل هم معمولاً بیشتر وقت خود را صرف مطالعهٔ کتاب‌های درسی و **یادداشت‌برداری** از آن‌ها می‌کنند.

اما این روش هم مانند سایر سبک‌های یادگیری نکاتی دارد که رعایت کردن آن‌ها به شما کمک خواهد کرد. اول اینکه از آن‌جایی که خلاصه‌نویسی در این سبک بسیار مهم است، بهتر است به خوبی با **روش‌های خلاصه‌نویسی** آشنا شوید. این‌گونه مطالبی که خلاصه می‌کنید بهتر به کارتان خواهد آمد. نکتهٔ بعدی اینکه سعی کنید حتما مطالب را دسته‌بندی کرده و کم‌کم مطالعه کنید. همهٔ این موارد می‌توانند بازده شما را از مطالعه افزایش دهند.

۴- سبک یادگیری حرکتی (kinesthetic)

دسته آخر از این دسته‌بندی سبک‌های یادگیری را کسانی تشکیل می‌دهند که یادگیری آن‌ها از طریق حرکت، لامسه و به‌طور کلّی درگیر شدن در روند آموزش، یاد می‌گیرند. در افراد با یادگیری حرکتی، فرآیند یادگیری همراه با فعالیت‌های فیزیکی و حرکتی است. این گروه از افراد، علاقهٔ عجیبی به انجام دادن کارهای مختلف در کلاس دارند. مثال بارز این نوع از یادگیری کسانی هستند که معمولاً برای به خوبی یاد گرفتن مبحثی، ترجیح می‌دهند آزمایشی هرچند کوچک در مورد آن اجرا کنند. به عبارت دیگر این افراد از طریق تجربیات خود یاد می‌گیرند.

اما از کجا بفهمیم یادگیری ما هم از این سبک پیروی می‌کند؟

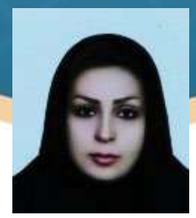
اگرچه آموزش به این دسته از افراد سخت‌تر است، اما این افراد معمولاً از راه‌های گوناگون به پاسخی برای سوال‌های خود می‌رسند. علاوه بر آن، این افراد بیشتر از آن که متّکی به کتاب و معلم باشند، به خودشان تکیه می‌کنند.



@modiriyatfekr

من چیست؟

امواج اطلاعات و فرکانس مغزی



عاطفه نادری

کارشناسی ارشد فلسفه

من همیشه می‌گویم که مغز ما فرق بین رؤیا و واقعیت را تشخیص نمی‌دهد. چون در خواب کارهای واقعی رخ نمی‌دهد ولی بدن عکس العمل‌های واقعی نشان می‌دهد. تخیّل و تجسّم و... هم، چنین‌اند. ولی بعدها پی بردم و روشن شدم که این جمله اشتباه است و چنین باید باشد: «مغز ما در حالت‌های خاص، فرق بین واقعیت و رؤیا را تشخیص نمی‌دهد». این حالت‌ها چه مواقعی برای ما مشهود است؟ مثلاً در خواب، موقع تماشای تلویزیون، موقع صحبت گیرایِ یک فرد خاص، موقع غلیان احساسات مکرّر، موقع کتاب خواندن، موقع به فکر فرو رفتن، موقع حواس‌پرتی و... .

چه چیزی در همهٔ این‌ها مشترک است؟ تمرکز! و از لحاظ علمی شاید سطح فرکانس مغز تعیین‌کننده است. پس در یک سطح فرکانس مشخص، مغز ما فرق بین خیال و واقعیت را نمی‌فهمد و عکس‌العمل‌های مشابه بروز می‌دهد. چون دستورات مشابهی از مغز و اعضای بدن صادر می‌شود. اما مسئلهٔ مهم اینجاست که آیا این فرکانس‌ها و این ارتعاشات و امواج مغزی ما، فقط بدن ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ مسلماً دامنهٔ این امواَج خیلی گسترده‌تر از آن است که فکرش را بکنیم. ما امواج رادیویی، تلویزیونی و ماهواره‌ای را از فواصل دور دریافت می‌کنیم. گیرنده‌ها و فرستنده‌ها امواج را می‌فرستند و دریافت می‌کنند. در یک سطح موج مشخص وقتی فکری از ذهنمان می‌گذرد، این امواج مغزی فکر ما را به صورت داده دریافت می‌کند و به صورت داده به محدودهٔ هم‌فاز امواج ارسال می‌کند. این داده‌ها توسّط گیرنده‌ها یعنی تمام گیرنده‌های مخصوص و همساز دریافت می‌شوند و شروع به پردازش می‌کنند. با داده‌های دیگر ترکیب می‌کنند و همچون معادله‌ای شروع به حلش می‌نمایند. نتیجهٔ پردازش





داده‌ها نیز در سطح فرکانس مشخّصی ارسال می‌شود و گیرنده‌ها دریافت می‌کنند و این مبادلهٔ اطلاعات در طبیعت (کائنات)، به صورت مستمر اتّفاق می‌افتد و چون طبیعت هوشیار نیست، همیشه در حالت خاصّی از فرکانسی قرار دارد که مغزِ ما در حالت بین خواب و بیداری آن را دریافت می‌کند و شاید هم‌فرکانس بودن ما با طبیعت، منجر به تبادل اطلاعات می‌شود.

پس به هر چه که می‌اندیشیم اطلاعاتی‌ست که به کیهان اضافه می‌شود. کسانی که تخیّل قوی‌تری دارند، اطلاعات بیشتری به کیهان ارسال می‌کنند. باید بدانیم که اطلاعات، سرگردان می‌شوند ولی سرگردان باقی نمی‌مانند. با هم می‌آمیزند، تبدیل می‌شوند، بزرگ می‌شوند و در نهایت چیزی می‌سازند؛ مثل اجتماعی از حشرات، اجتماعی از حیوانات و انسان‌ها، اجتماعی از میکروب‌ها و سلول‌ها و... .

اما اطلاعات چه جنسی دارند؟ آیا زمانمند و مکانمندند؟ چگونه با هم ترکیب می‌شوند؟ آیا از بین می‌روند یا فقط تبدیل می-شوند؟ در کجا، چگونه و با چه قانونی؟ به نظر من اگر جنس آن‌ها را دریابیم تمام سؤالات پاسخ خود را می‌یابند. ولی از چه راهی بیابیم؟

به نظر من تمام کج‌فهمی‌ها از اینجا آغاز می‌شود: ما سنخ رابطه را، یعنی ماهیت رابطه را هنوز نفهمیده‌ایم. ما به رابطه به طور اساسی فکر نکرده‌ایم. یعنی اساساً ماهیت رابطه برایمان مطرح و سؤال نشده است. ما چیزها را به مادّی و غیرمادّی، مرئی و نامرئی یا سوژه و ابژه تقسیم کرده‌ایم. به جنس رابطه فقط در معادلات ریاضی پرداخته‌ایم که آن هم چندان برایمان مورد توجّه نبوده است. گاه چیزها را مستقل از هم شناسایی کرده‌ایم، گاه شکاف بین چیزها را برداشته‌ایم. این میان چندان به این نپرداخته‌ایم که آیا رابطه، هویتی غیر تعریفی و غیر مفهومی هم دارد یا نه؟!

ذهن و متعلّقات شناسایی! و رابطه‌ای که بین این دو وجود دارد، یعنی **آگاهی**.

اینکه آیا آگاهی رابطه‌ای است بین سوژه و ابژه یا آگاهی خود، هویتی عینی دارد؟

ما در خواب و رؤیا چیزهایی می‌بینیم. می‌دانیم که این‌ها توهّمی بیش نیستند، یعنی عیناً رخ نداده‌اند ولی در آگاهی ما چیزی می‌افزایند که موجب تغییرات عینی در ما می‌شود. مثلاً ما از خواب یک تصادف، دچار ترس و تپش قلب و... می‌شویم. آیا این خواب چیزی غیرعینی است؟ چیزی غیرعینی به تأثیر عینی انجامیده است. چگونه؟ اینجا با سه موضوع مواجهیم: ۱- موضوعات غیرعینی ۲- موضوعات عینی ۳- آگاهی به عنوان یک رابطه. این نوع اندیشیدن نوع دیگری از اندیشیدن دکارتی است. چگونه چیزی غیرعینی با چیز عینی رابطه برقرار کرده است؟ با واسطه‌ای به نام آگاهی. آیا اگر یک گربه هم خواب ببیند که سنگی رویش می‌افتد به واسطهٔ آگاهی حالتی مثل انسان یعنی ترس برایش رخ می‌دهد؟ شاید در مورد گربه این را نتوانیم کشف کنیم ولی یک انسان عقب‌ماندهٔ ذهنی چه؟

به نظر من مسئلهٔ آگاهی آن‌گونه که تبدیل به سوژه‌ای برای تمایز و بالا بردن مقام انسانی شده است، جای تردید دارد. یک دلیل محکمش آگاهی ناخودآگاه است. یعنی آگاهی اتوماتیک‌وار. هر آن‌چه مربوط به وجود است، چنین ماهیتی دارد، یعنی «اتوماتیک‌وار بودن» و«ناخودآگاهی». اصولاً هیچ چیزی در عالم هستی نمی‌تواند غیر این ماهیت را دارا باشد. چون اولین چیزی که به وجود آمده، اولین است و خود به خود و اتوماتیک‌وار به وجود آمده‌است و اگر به ازلیت معتقد باشیم، ازلیت اتومات و خود به خودی را باید به لحاظ منطقی قبول کنیم ولی وقتی پای آگاهی به میان می‌آید منطق پا به فرار می‌گذارد. چرا؟

چرا ما به آگاهی، هویتی فراطبیعی قائلیم؟

اگر آگاهی مادّی نیست یا جایگاه آن مادّی نیست، پس چگونه یک نوشیدنی مادّی مثل الکل، آگاهی ما را دچار اختلال می‌کند یا کشیدن مادّهٔ مخدّر یا یک مادّهٔ بی‌حسّی یا بی‌هوشی؟ آیا یک شیء مادّی می‌تواند در چیز مجرّد از مادّه اثر کند؟ چرا وقتی مادّهٔ بی‌حسّی به قسمتی از بدن تزریق می‌شود، بدن ما یا همان «**من**» بی‌اراده می‌شود؟ چرا وقتی مادّهٔ بی‌هوشی را به بدن ما تزریق می‌کنند، دیگر منِ هوشیار به خود، از خود کاملاً غافل می‌شود، با این که قلبش کار می‌کند؟ ولی منی که می‌گویند مجرّد از مادّه است، در مدّت

منِ واقعی، جهان درون است.

بی‌هوشی، از «مَنَش» یعنی از خود غافل می‌ماند؟ پس شاید بتوان گفت که آگاهی ما، مادّی است و دچار کم و زیادی است و مخصوصاً جایگاه آگاهی در مغز است که کاملاً مادّی است. پیش‌تر از این‌ها این موضوع قابل فهم نبود که چگونه یک مشت چربی، جایگاه اطلاعات و آگاهی و تصوّر و تخیّل است؟ ولی حالا ما کامپیوتر، گوشی، اینترنت و تلویزیون را می‌بینیم. چگونه تمام تلویزیون‌های یک منطقه، تصاویر و ویدیوهای همسانی نشان می‌دهند؟ چگونه صدای ما از این طرف دنیا به آن طرف دنیا بی‌هیچ کم و کاستی، بی‌هیچ صرف زمانی منتقل می‌شوند؟ آیا تلویزیون‌ها روح و نفس دارند؟ آیا اطلاعات (شامل تصاویر و صداها و...) بر نفس تلویزیون یا کامپیوتر حلول می‌یابند؟

امواج تلویزیونی و رادیویی و... حامل این اطلاعات هستند. امواج، چشم و گوش ندارند. آن‌ها تصاویر و صداها و... را به صورت صفر و یک دریافت می‌کنند و ترجمه می‌کنند و به گیرنده‌ها منتقل می‌کنند و گیرنده‌ها صفر و یک‌ها را دوباره به زبان، چشم و گوش ما ترجمه می‌کنند و مغز ما هم دقیقاً همین کار را انجام می‌دهد.

حال به این نکته باید فکر کنیم: چرا برخی شبکه‌های تلویزیونی را در تلویزیون‌های قدیمی ۲۰ اینچی نشان نمی‌دهد، ولی در LEDها یا LCDها نشان می‌دهد؟ چرا شبکه‌های ماهواره‌ای را بدون رسیورهای مخصوص نمی‌توان دریافت کرد؟ چگونه است که ما باید رسیورهایمان را در فرکانس‌های مشخّصی تنظیم کنیم تا برخی شبکه‌ها را ببینیم؟ موجی با فرکانس معیّن! امواج هم‌فرکانس اطلاعات را بین هم مبادله می‌کنند و شاید راز امواج مغزی، تله‌پاتی، احضار ارواح، جادو، پیشگویی، انرژی درمانی، حرکت اجسام با نیروی مغز و شفا و... این باشد.

نتیجه: ما باید زبان اطلاعات را در کائنات کشف کنیم. مغز ما این زبان را می‌شناسد و اطلاعات بین مغز ما و کائنات، ناخواسته ردّ و بدل می‌شود. ولی هدف ما این است که آن‌ها را از حالت ناخواسته به خواسته تبدیل کنیم. یعنی کنترل مغز توسط مغز! مغز خودش را شناسایی می‌کند (اطلاعات را از زبانی به زبان دیگر ترجمه می‌کند). وقتی شناسایی کرد، داده‌های بیشتری در خود ذخیره کرده است و راهکارهای بیشتری در مواجهه با داده‌های پرپیچ و تاب (مشکلات زندگی) ارائه خواهد داد. ما باید راه هم‌فرکانس شدن با طبیعت را یاد بگیریم. اگر زبان مغز ما همانند زبان کائنات هر دو ریاضی باشد، آیا این زبان در ابتدای عالم به وجود آمده و تکامل یافته است یا بعداً؟ آنچه برای من مسلّم است این است که زبان ابتدائی جهان بسیار ساده و کم‌حجم بوده و آن زبان را اگر بخواهیم ترجمه کنیم بدین‌گونه است: «حفظ بقاء به هر نحو ممکن»! پس باید به زبان ریاضی ترجمه کنیم تا مشکل ما حل شود (بنیادی‌ترین فرمول جهان)!

ولی چگونه این زبان منجر به پدید آمدن مادّه و انرژی شده است؟ اصلاً آیا بدون مادّه و انرژی این زبان ریاضی قابل پدیدار شدن است یا نه؟ اصلاً جهان چیست؟ آیا بنیاد جهان عدد است؟ در کامپیوتر چه اتفاقی می‌افتد؟ ما به زبان ریاضیاتی برنامه می‌نویسیم. زبان خودمان را به زبانی ترجمه می‌کنیم که برای کامپیوتر قابل فهم باشد و کامپیوتر آن زبان ترجمه شده را می‌فهمد و برنامهٔ ما را طبق آن زبان در حد امکان خود ترجمه می‌کند و برای ما اجرا می‌کند. برنامه-های پیچیده به کامپیوترهای پیچیده‌تری احتیاج دارند. کامپیوترها چه دارند؟ پردازشگر، حافظه، نمایشگر، گیرنده و فرستنده. اطلاعات توسط گیرنده‌ها دریافت می‌شوند (اطلاعات یا همان داده‌ها باید به زبان مخصوص باشند). گیرنده‌ها داده‌ها را به پردازشگر منتقل می‌کنند. پردازشگر بسته به قدرت پردازشش و قدرت نمایشگر، برنامه را اجرا می‌کند و در معرض نمایش قرار می‌دهد. ما برنامه‌ای به کامپیوتر می‌دهیم که بتواند به زبان ما آن را ترجمه کند و ارائه دهد. اگر نتواند ترجمه کند ارتباطی بین ما و آن رخ نخواهد داد. مثلاً برنامه‌ای می‌دهیم که در آن بتوانیم نقشهٔ یک خانه و هر چیزی را بکشیم. وقتی روی دکمه L می‌زنیم، سیگنالی به کامپیوتر (پردازشگرش) ارسال می‌شود، آن را ترجمه می‌کند و بعد امکانی را برای ما در صفحه نمایش ایجاد می‌کند که به واسطهٔ این امکان بتوانیم خط بکشیم. ما بدون ترجمه نمی‌توانستیم خط بکشیم. زبان ما و کامپیوتر جز با ترجمه قابل ردّ و بدل شدن اطلاعات نیست.

شاید مهم‌ترین نیروی کنترل‌کنندهٔ طبیعی جهان، نیروی تمرکز ما انسان‌هاست. اگر ما بتوانیم تمرکز کنیم امواج مغزی ما در فرکانس و ارتعاشی تنظیم می‌شوند که با کل جهان طبیعت در یک فاز قرار می‌گیرند و در این حالت می‌توانند داده‌ها را بین هم ردّ و بدل کنند. این اتفاق خواه ناخواه دائماً بین ما و طبیعت رخ می‌دهد. چون ما ناخواسته گهگاه تمرکز می‌کنیم و روی یک مورد عمیقاً فکر می‌کنیم و عمیقاً درگیر می‌شویم. این درگیر شدن با یک موضوع همان تمرکز روی آن موضوع است. اتفاقات در همان حالت است که تحت تأثیر فکر ما، یعنی داده‌های مغز ما انجام می‌گیرد و رخ می‌دهد.

«من» چیست؟

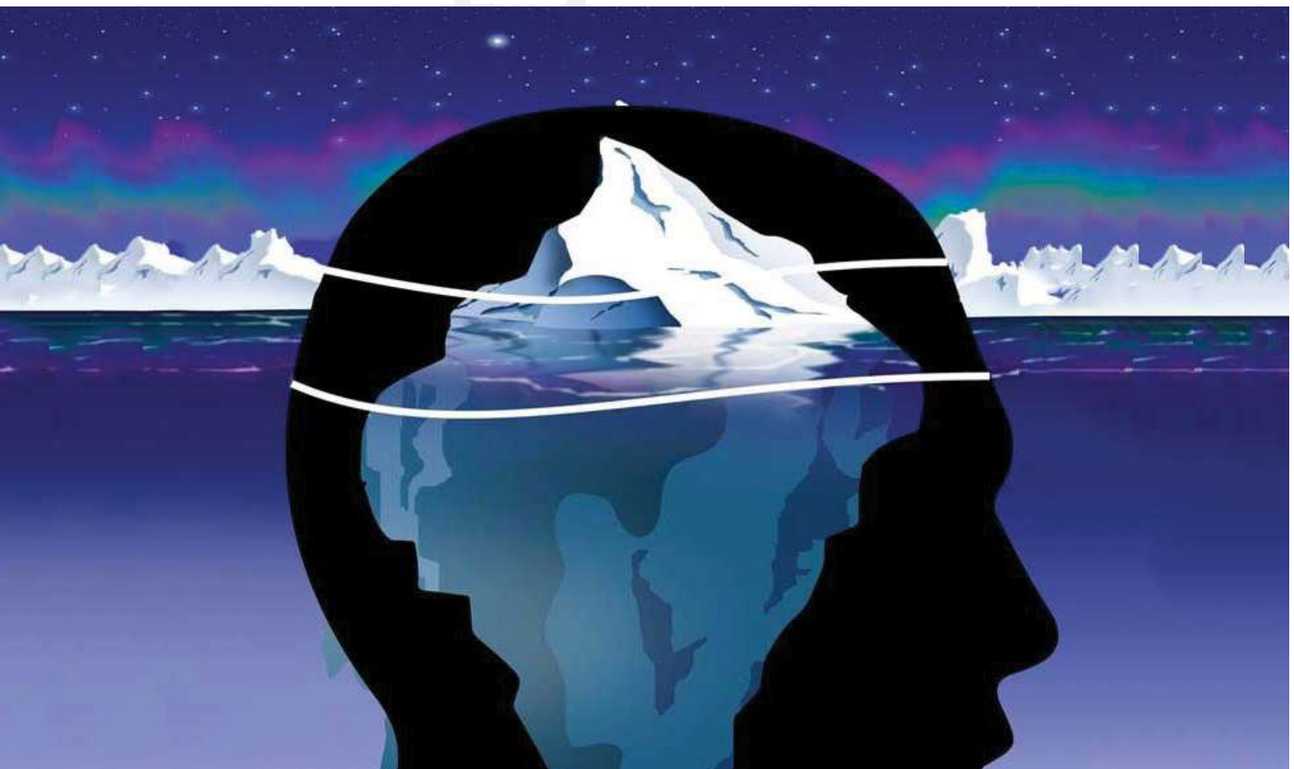
«من» تلقّی مغز از مجموعهٔ مرتبط با هم، عصب‌های بدن و کل بدن است. حالا می‌توانیم همگان را به صورت مغز تلقّی کنیم و روپوش ظاهری انسان‌ها را در ذهن حذف کنیم و با این تصوّر کلی بخندیم. وقتی با کسی حرف می‌زنیم، فکر می‌کنیم که دو عدد مغز ناآگاه از خود در حال حرف زدن هستند.

وقتی می‌گوییم مغزمان دستور چنین کاری می‌دهد، این جمله کمی دور از واقعیت می‌نماید. این اشتباه ناشی از چیست؟ چرا مغز خود را من تلقّی نمی‌کند؟ شاید چون مغز از طریق چشم به شناسایی می‌پردازد خود را نمی‌بیند. بلکه چهرهٔ ظاهری و کلاً ظاهر را می‌بیند و انجام‌دهنده همهٔ تفکرات را به آن ظاهر و چهره ربط می‌دهد. من و هر منی یک جهان پر از داده‌هاست. ولی از وقتی چشم باز می‌کند نمی‌داند و متوجّه نیست که چیست! این جهان فقط از طریق حواس با بیرون مرتبط است. اگر حواس نباشند این جهان باز هم وجود خواهد داشت، ولی راهی به سوی شناسایی خودش نخواهد یافت. حال سؤال این است که چرا جهان درون می‌خواهد خود را بشناسد؟

جواب حداقلیَ: چون ساختارش چنین است.

حالا وقتی توسّط حواسِّ پنج‌گانه، جهان بیرون با جهان درون ارتباط برقرار کرد و طبق ساختارش خواستار شناسایی خودش شد، متوجّه می‌شود مجموعه‌ای وجود دارد که طبق خواست و دستور او کاری انجام می‌دهد و به عبارتی در خدمت اوست و فرمانبرداری می‌کند. این مجموعه بدن است. آنچه جهان درون از خود می‌شناسد، همین ظاهر بدن است. او به این ظاهر، «من» اطلاق می‌کند. در حالی که **منِ واقعی، جهان درون است.** قرن‌ها طول کشیده تا انسان متوجّه جهانِ درون شود. ولی متوجّه جهان درون ظاهری مثل قلب و کلیه و مواد مترشّحهٔ درون و مغز و... بوده است و قرن‌ها طول کشیده تا ارتباطشان با جهان درون اصلی را کشف کند. مثلاً کشف اینکه قلب و مغز و خون و... او را زنده نگه می‌دارند ولی هنوز خودِ واقعی جهانِ درون کشف نشده است. خودی که در پیِ شناسایی خود است. این خود، درون این ساختار، موفق به شناسایی شده است و خواهد شد، ولی این خود چیست؟

فرهنگ چیست؟ برای درک این موضوع فرض کنید یک باره تمامی انسان‌ها از زمین ناپدید شوند و فقط بچه‌هایی که تازه متولّد شده و رباتی که از آن‌ها مواظبت می‌کند در زیر زمین باقی مانده باشند. همان‌جا بزرگ شوند و به یکباره بیرون بیایند. آن‌ها با یک طبیعت بکر مواجه نخواهند شد. طرز فضابندی و فضاها، ساختمان‌ها، نحوهٔ برپاسازی آن‌ها، هر شیء و هر شکل و شمایلی اطلاعاتی به دست می‌دهد و ذهن بچه‌ها با آن‌ها پر می‌شود و در واقع خیال آن‌ها را قالب می‌گمارد و فهم را شکل می‌دهد. این همان فرهنگ است. این همان روح حاکم است. **این همان ناخودآگاه** است.



مشارکت راهبردی کارگر و کارفرما، تعاملات اقتصادی کشور را توسعه می‌دهد و سهم انبوه در رونق اقتصاد کشور و معیشت دو قشر شریف خواهد داشت

کارگران و کارفرمایان در خطّ مقدّم توسعهٔ کشور



فروزان عبدی
کارشناسی ارشد مدیریت دولتی

در راستای کسب اطّلاع و تلاش برای بهبود شرایط شغلی و اقتصادی جامعه با مهندس «یدالله جعفری»، به صحبت نشستیم تا به توسعهٔ اشتغال و برجسته نمودن نقش نیروی انسانی کمک کرده و قدمی در جهت رفعِ بخشی از مشکلات جامعه برداریم. از دیرباز نیروی انسانی مهم‌ترین نقش را در تمامی عرصه‌های کسب‌وکار داشته است. به منظور توسعهٔ صنعت و پیش‌بردن تعاملات اقتصادی باید به ارتباط و مشارکت بین کارگر و کارفرما دقت زیادی به عمل آورد. همواره کارگر ستون اصلی اقتصاد یَدی می‌باشد. اکنون در جامعه بیش از پیش شاهد ارتباط کارگر و کارفرما هستیم. با توجّه به اینکه چرخهٔ اقتصاد به کمکِ قشر کارگری می‌چرخد، بایستی در جهت تسهیل و ترفیع تعامل بین کارگر و کارفرما تلاش کرد و با مدیریت و آموزش، این مهم را عملی نمود.

مهندس «یدالله جعفری»، عضو شورای مرکزی کشور و «دبیر جامعهٔ اسلامی کارگران» استان آذربایجان‌شرقی، با بیان اینکه برای دست‌یابی به توسعه و اشتغال پایدار و خلق اقتصاد پویا، باید کارگر و کارفرما را به عنوان ستون فقرات اقتصاد شناخت، در ادامه افزود:

مشارکت راهبردی کارگر و کارفرما، تعاملات اقتصادی کشور و پیشرفت صنعت را توسعه می‌دهد و رونق اقتصاد کشور در گروِ همدلی و همکاری بین کارگر و کارفرما است.

ایشان به این نکته تأکید کردند که دنیا در حال تغییر است و اگر دنیای خودمان را تغییر دهیم هزینهٔ کمتری پرداخت می‌کنیم؛ اما اگر اجازه دهیم دیگران دنیای ما را تغییر دهند، باید هزینهٔ بیشتری بپردازیم. کارگر، کارفرما و صنعت از این تغییرات مستثنا نیستند و امیدواریم در سال ۱۴۰۰، مشکلات کارگر و کارفرما با حذف و کاهش قوانین دست و پا گیر و بروکراسی اداری، به کار خود پایان دهد. مقدّس‌ترین سقفی که در دنیا سراغ دارم، سقفی‌ست که کارگر و کارفرما زیر آن در کنار هم و همراه هم برای توسعهٔ کشور گام بردارند.

معاون پژوهش و فنّاوری جامعهٔ اسلامی کارگران کشور ادامه داد: صنعت آذربایجان، صنعت پیری است و با پیشرفت‌های جهانی فاصلهٔ زیادی دارد و این فاصله موجب می‌شود نتوانیم به طور شایسته در بازارهای بین‌المللی و رقابتی ایفای نقش کنیم. چرا که به علم تکنولوژی روز مجهّز نشده‌ایم و همین، موجب شکاف بین کارگر و کارفرما در بحران‌های صنعتی شده است.

به گفتهٔ وی در آسیب‌شناسی این صنعت باید به تحقیق و تفحّص زوایای مختلف بپردازیم. در هر زمان و مکانی در



تاریخ ایران، این دو رابطهٔ خوبی با هم داشته‌اند؛ رفاه و آسایش خوبی در فضای صنعت شاهد بوده‌ایم. مثال‌های زیادی از این رابطهٔ نزدیک و حتی دادوستد در حدّ ازدواج بین این دو قشر وجود داشته است.

جعفری ادامه داد: جا دارد از کارفرمایان خوشنام و برجسته‌ای یاد کنیم که به اندازه‌ای به کارگر اعتماد داشتند که شب به راحتی سر بر بالین می‌گذاشتند و همه چیز را به کارگر می‌سپردند که این نشان از اهمیت و اعتماد به کارگر و رابطهٔ نزدیک میان این دو دارد.

وی به نقش بسیار مهم کارگر در چرخهٔ تولید اشاره کرد و افزود: بسیاری از کارخانه‌ها، امکاناتی اعم از نیروی انسانی، مدیر و مواد اولیه دارند ولی به دلیل نداشتن مدیریت توانمند و عدم دسترسی‌های لازم و شناخت بازار، شاهد ضررهی کارخانه‌ها هستیم. لذا توسعه و پیشرفت صنعت، منوط به همدلی و همکاری بین کارگر و کارفرماست.

جعفری، رئیس هیئت مدیرهٔ احیاگران امداد صنعت نانو، با بیان اینکه ارتباط دانشگاه و صنعت در کشور در سطح حرفه‌ای نیست، تصریح کرد: «در کشورهای توسعه‌یافته، صنعتگران نیازهای علمی و نیروی متخصّص بخش تولید را از پایان‌نامهٔ دانشجویان دانشگاه تأمین می‌کنند؛ ولی به دلیل عدم ارتباط بین دانشگاه و صنعت در ایران این الگو در حال تحقیق است».

جعفری حضور و انتصاب افراد غیرصنعتی در سطوح مدیریت را از عوامل تنش میان کارگر و کارفرما دانست و گفت: به فرمودهٔ مقام معظم رهبری، کارگر و کارفرما همانند دو همسنگر هستند که باید در کنار هم مشکلات موجود در تولید را رفع کنند. چرخهٔ توسعهٔ ایران با بودن کارگر و کارفرما در کنار هم خواهد چرخید. این دو به عنوان پیشگامان تولید، هرجا کنار هم بوده‌اند، توسعه شتاب بیشتری گرفته است.

بدون تردید کارگران و کارفرمایان از مهم‌ترین فعّالان اقتصادی و اجتماعی جامعه محسوب می‌شوند و چرخه‌های تولید و اقتصاد کشور با بهره‌گیری از وجود این افراد می‌چرخد. در یک نگاه جامع‌تر باید گفت کارفرمایان همان کارگرانی با مسئولیت‌های بیشتر هستند که در یک سنگر و برای یک هدف که همان پیشرفت و توسعهٔ ملّی است تلاش و کوشش می‌کنند. کارگران و کارفرمایان، فرماندهان جنگ اقتصادی هستند. آن‌ها از رکود بازار تولید ناشی از رانت و قاچاق و همچنین شیوهٔ غلط واگذاری پروژه‌ها و وامِ بانک‌ها گله‌مند هستند؛ زیرا با روش‌های صعودی باعثَ سقوط صنعت می‌شوند.

بنیانگذار امداد صنعت نانو در ایران، ضمن تشکّر و قدردانی از نشریهٔ «عروج» در ادامه اضافه کرد:

کارگران و کارفرمایان سنگ‌بنای کنار هم بودن و وحدت را شروع کرده‌اند اما یکی از ضعف‌های موجود در صنعت کشور و استان، در کنار هم نبودن تشکّل‌های کارگری



و کارفرمایی است. در کشورهای توسعه‌یافته، تشکّل‌های کارگری وزن و قدرت بیشتری داشته‌اند ولی در ایران این اتفاق هیچگاه رخ نداده است و امیدوارم نقش این تشکّل‌ها برای روان‌سازی تولید افزایش یابد.

جامعهٔ کارگری و کارفرمایی، همواره با چالش‌های بسیاری روبه‌رو بوده است و با وجود پیگیری‌ها و اقدامات انجام‌شده برای رفع مشکلات این قشر از سوی تشکّل‌های کارگری و کارفرمایی، مشکلات و گرفتاری‌ها به قوّت خود باقی مانده است.

در کنار هم نبودن تشکّل‌های کارگری و کارفرمایی را از ضعف‌های صنعت کشور می‌دانم اما خدا را شاکریم برای اولین بار در ایران با ابتکارات مسئولین «انجمن کارفرمایان» استان آذربایجان‌شرقی این مشکل از فضای موجود برچیده شده است و تشکّل‌های کارگری و کارفرمایی در کنار هم با وحدت و همدلی مشکلات صنعت را پیگیری می‌نمایند.

وی کارگر و کارفرما را به مثابهٔ دو بال تلقّی کرد که برای اوج‌گیری و پرواز به هم نیازمندند و اضافه کرد: ما باید برای ارتباط صحیح و سازنده میان کارگر و کارفرما فرهنگ‌سازی کنیم. اگر دولت رابطهٔ این دو قشر را آزاد بگذارد و در امور نظارتی خود عالی عمل کند، مطمئناً شاهد شکوفایی تولید خواهیم بود اما برخی دخالت‌ها و دست‌اندازی‌ها، تصمیم‌گیری مسیر تولید را ناهموار می‌سازد.

یدالله جعفری در پایان با بیان اینکه برای پایداری روابط میان کارگر و کارفرما نیازمند رشد همزمان مهارت‌آموزی و مدیریت هستیم، اظهار داشت: ما در آینده با بحران نیروی متخصّص مواجه خواهیم بود. خیل زیادی از فارغ‌التّحصیلان در شغل‌های غیرمرتبط با دانش خود مشغول به کارند که باید از متروکه شدن داشته‌های علمی جوانان جلوگیری شود. در دنیای آینده ربات‌ها جایگزین انسان‌ها خواهند بود و اشتغال و کارگران را با مشکل مواجه خواهند کرد و اگر برنامهٔ مدوّنی برای این مسائل نداشته باشیم به طور قطع به مشکل می‌خوریم. همان‌طور که در این روزهای کرونایی بسیاری از کارگران را از دست دادیم به احتمال قوی تا چند سال دیگر نیز ویروس کرونا در زندگی ما حضور داشته باشد ولی متأسفانه هیچ برنامه‌ای برای دوران پساکرونا نداریم.

دردِ دل

هفتهٔ دفاع مقدّس یادآور جانفشانی‌های ملّتی است که شعار «سر می‌دهیم ولی خاک نمی‌دهیم» را نه در سخن، بلکه در عمل به اثبات رساندند. روزهایی که در این کشور همهٔ اقشار جامعه فارغ از گرایش‌های سیاسی و دینی از پیر و جوان در جبهه‌های حق علیه باطل تمام قد ایستادند و به استکبار جهانی ثابت کردند که حق همیشه پیروز است.

اکنون چندین سال است که از آن دوران می‌گذرد ولی یادآوری آن رویداد بزرگ همیشه حلاوت و شیرینی خاصّی دارد. این واقعهٔ بزرگ برای جوانان امروزی رنگ و بوی دیگری دارد. درست است که آن روزها را درک نکرده‌اند ولی اثرات جنگ تا سال‌های سال، در یک جامعه باقی می‌ماند، همچون خانواده و وصیت‌نامهٔ شهدا، جانبازان و ایثارگران عزیز و بزرگوار. زمانی که پای خاطراتشان می‌نشینیم چنان با شور و شوق و گاهی با بغض از آن دوران حرف می‌زنند که متوجّه گذر زمان نمی‌شویم.

متأسّفانه در سال‌های پس از جنگ آن‌چنان که باید و شاید از این قشر حمایت و تکریم نشده ولی آن‌ها مردان بی ادّعایی هستند که به خاطر ناموس و وطن، پا بر این عرصه گذاشته‌اند. برای خانوادهٔ این عزیزان شاید جنگ تمام نشده است. برای جانبازان شیمیایی یا قطع عضو و... هنوز اثرات جنگ پابرجاست. خانوادهٔ این عزیزان در عرصهٔ پرستاری از این بزگواران شبانه‌روزی در تلاش هستند. گاهی بی‌مهری‌های زیادی را نیز، هم از طرف جامعه و هم از طرف برخی مسئولین متحمّل می‌شوند.

تنی چند از فرزندان این بزگواران در دانشگاه تبریز گرد هم آمده‌اند و در قالب نشریهٔ علمی-فرهنگی فعالیت می‌کنند. اما آنچه مایهٔ تأسّف و تکدّر خاطر می‌شود این است که در راستای حمایت از آنان تنها تعداد معدودی حاضر به حمایت و پشتیبانی هستند. چه بسا هنگامی که افرادی همچون **مدیر کل بنیاد شهید و امور ایثارگران و مدیر کل نشر و حفظ آثار دفاع مقدّس** که به نوعی مأمن این دانشجویان هستند، حتی حاضر به مصاحبه و گفت‌وگو با این نشریه نشدند؛ انتظاری از دیگران نمی‌ماند... .



وصیت‌نامهٔ شهید «میر یوسف موسوی»



دربارهٔ صبر در مقابل سختی‌ها صحبت می‌کرد که اگر ما مقابل دشمن نرویم، آن‌ها به صغیر و کبیر رحم نمی‌کنند.

زمانی این جمله را گفت که یکبار به پایش ترکش اصابت کرده بود. یک سال مفقود بود و بعد از آن در عملیات «مهدی باکری» شهید شد.

شهید «میر یوسف موسوی» متولد ۱۳۱۹ شهرستان مراغه از یک پدر و مادر مؤمن به دنیا آمد و بعد از گذراندن دوران تحصیل در زمان جنگ تحمیلی برای دفاع از خاک وطن و ناموس کشور عزیزمان ایران، به میدان جنگ رفت. بعد از اصابت گلوله از ناحیهٔ پا، دوباره بعد از پنج روز استراحت، عازم میدان جنگ شد. همسرشان می‌گفت که به ایشان گفتم: «سید تو الان زخمی هستی و باید استراحت کنی». این شهید والامقام در جواب می‌گوید: «اگر آن صحنه‌هایی را که من در خرّمشهر دیدم که دشمن چگونه به خانه و کاشانهٔ هم‌وطنانمان حمله می‌کرد، تو هم می‌دیدی، هیچ‌وقت یک ثانیه هم تحمّل نمی‌کردی».

این را گفت و رفت. بعد از آن، دیگر برنگشت و در سال ۱۳۶۳ در منطقه «هورالهوین جزیره مجنون» به درجهٔ شهادت نائل گشت.



ولادت: ۱۳۱۹ مراغه

شهادت: ۱۳۶۳ / هورالهوین جزیره مجنون عملیات بدر

فرازی از وصیت‌نامه (خطاب به همسر و دخترانش): اگر من و امثال من از این وظیفهٔ خدایی شانه خالی کنیم، ناموس و جان و مال مردم در خطر می‌افتد. آیا شما نمی‌توانی مثل زنان صدر اسلام که یار و مددکار حضرت محمد(ص) بودند باشی؟ آیا نمی‌توانی مثل زینب (س) باشی که در کلیهٔ مصیبت‌های پیش آمده مثل مرگ مادر، مرگ پدر و از همه مهم‌تر، شهادت برادرانش از جمله سیدالشّهدا (ع) صبر پیشه می‌کردند؟

افتتاح «مرکز رشد، نوآوری و صنعتی شهید فخری‌زاده» در تبریز

با همّت «سرهنگ ارسلانی»، «رئیس بسیج علمی، پژوهشی و فناوری سپاه عاشورا» و حمایت بی‌شائبهٔ «سردار رحیمی»، «معاونت علمی، پژوهشی و فناوری کشور» و با حضور «سردار خرم»، «فرمانده سپاه عاشورا»، همزمان با هفتهٔ دفاع مقدّس، «مرکز نوآوری و صنعتی شهید فخری‌زاده» در منطقهٔ صنعتی غرب تبریز در شرکت لیفتراک‌سازی افتتاح شد. مهم‌ترین مأموریت این سازمان، مردمی کردن علم و فناوری است و رسالت اصلی آن، تحقّق‌بخشی به شعار«هر پایگاه مقاومت، یک هستهٔ فناور» است.

این مرکز در زمینی به مساحت ۵۰۰۰ مترمربع تجهیز شده است که ۱۵۰۰ مترمربع سولهٔ کارگاهی برای استقرار شرکت‌های نوپا و فناور در نظر گرفته شده و ۳۵۰۰ مترمربع فضای ستادی و کارگاهی کوچک مختص شرکت‌های نوپا و فنّاور است.

هدف اصلی از راه‌اندازی این مرکز این است که صاحبان تخصّص و فنّاوری در قالب شرکت‌های نوپا در این مکان مستقر شده و به شرکت‌های دانش‌بنیان تبدیل شوند تا چرخهٔ ایده تا ثروت محقّق شود که این کار موجب اشتغال پایدار، ارزش افزودهٔ اقتصاد دانش‌بنیان و امیدبخشی به جوانان تحصیل‌کردهٔ دانشگاهی می‌شود. همچنین اقتصاد دانش‌بنیان و بحث بیانیهٔ گام دوم است که حضرت آقا به عمل به بحث علم و فنّاوری تأکید داشتند تا ارتباط بین صنعت و دانشگاه در این فضا فراهم شود و برای قطعات و تجهیزاتی که از خارج از کشور وارد شده و ارزبر هستند؛ می‌شود این فضا و شرایط را برای کارخانجات آماده کرد تا همهٔ این تجهیزات در داخل کشور تولید شوند. مهندسی مکانیک، الکترونیک، مکاترونیک، هوافضا، رایانه، پزشکی، شیمی و پلیمر، طرّاحی صنعتی، لیزر فیزیک و اپتیک، مدیریت کسب‌وکار و کارآفرینی، مدیریت و توسعهٔ بازار شامل بازاریابی و بازارسازی داخلی و صادرات، توسعه و گسترش تجارت الکترونیک، نانو تکنولوژی، نانوفناوری، زیست فنّاوری، هوش مصنوعی و علوم شناختی، انفورماتیک و سیستم‌های مبتنی بر آی‌تی از جملهٔ محورهای اصلی و مهم فعالیت «مرکز نوآوری شهید فخری‌زاده» تبریز است.

این مرکز به مدت ۵ سال در اختیار بسیج علمی، پژوهشی و فناوری آذربایجان‌شرقی قرار گرفته است که ارزش اجارهٔ این مدت بالغ بر ۱۳ میلیارد تومان است و تاکنون بسیج برای تجهیز آن بیش از ۳ میلیارد تومان هزینه کرده است.

همچنین این مرکز در سطح نمونه‌سازی آمادهٔ ارائهٔ خدمات است و علاقه‌مندان می‌توانند با مراجعه به «سایت بسیج علمی، پژوهشی و فناوری سپاه عاشورا» ضمن پر کردن فرم‌های درخواستی، طرح‌های خود را به داوری تحویل داده و سپس با پذیرش در آن به مدت یک سال در قالب ۲ بازهٔ زمانی ۶ ماهه فرصت دارند در مرکز مستقر شوند که خدمات این مرکز به مخترعان، مبتکران و ایده‌پردازان رایگان می‌باشد.

این مرکز برای نخستین بار در میان سپاه‌های استان‌های کشور راه‌اندازی شد و برای آذربایجان‌شرقی که قطب صنعتی کشور به شمار می‌رود افتخاری مهم است.

نقشهٔ راه علمی بسیج از سال ۱۴۰۰ تا ۱۴۰۴ تدوین شده است و «مرکز نوآوری و صنعتی شهید فخری‌زاده»، مرکز ثقل تولید علم و فنّاوری در استان بوده که استان را به سمت فنّاوری‌های مهندسی معکوس و فنّاوری‌های هایتک نزدیک‌تر خواهد کرد.

در راستای پیشبرد اهداف این مرکز، بهره‌گیری از شرکت «امداد صنعت نانو» که با ماهیتی متشکّل از اساتید، محقّقین، دانشمندان و نخبگان پیوستگی عمیق و اثربخشی با دانشگاه و صنعت به طور همزمان دارد؛ برای تسهیل و روان‌سازی امور، بسیار سودمند خواهد بود.

ارتباط با امداد صنعت نانو: ۰۹۲۱۴۰۴۳۱۸۰



